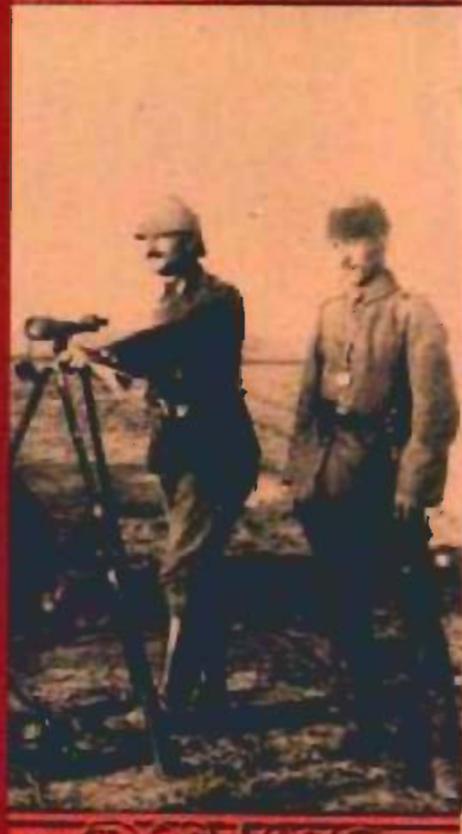


تاریخ پهلوی ایران

پان ترکیسم و ایران

کاوه بیات



سرشناسه	: بیان، کاره، ۱۳۳۳
عنوان و نام چندباره	: های ترکیم و ایران/ ترجمه کاره بیان
شخصات نشر	: تهران: هر دویس دانش، شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب، ۱۳۸۶
شخصات ظاهری	: س، ۲۱۷ ص.
مروجت	: نشر و پژوهش شیراز مجموعه تاریخ معاصر ایران، ۱۳
ناشر	: ۹۷۸-۹۰۴-۲۵۰۹-۱۵-۷
ردیف	: رده نشرت فرهنگی
پادشاهی	: کتابخانه: ص. (۱۳۹)-۱۳۳۳، ماجنین به صورت زیر نویس
پادشاهی	: تابه.
موضوع	: پان توراتیسم
موضوع	: ترکان ۰۰ ایران
ردیف بندی کنگره	: DS۱۷/۲-۲
ردیف بندی دیجیس	: ۳۷۰/۰۱۰۱۰۶۱
شاره کتابخانه ملی	: ۱۰۷۸۸۸۱



با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه کتاب



یان ترکیسم و ایران

نویسنده: کلوه بیان

طرح روی جلد: محمود محراجی

حروفچینی و صفحه‌هایی: موسسه جهان کتاب

چاپ و صحافی: پردیس دانش

چاپ جلد: صفیر قلم

تیراز: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۳۸۷

قیمت: ۳۶۰۰ نومان

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۲۲۲۰۶۱۲۳

شلیک: ۱۵-۷ ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۰۹-۱۱۱

پان ترکیسم و ایران

کاوه بیات

هرست

۰	مقدمه
۱	فصل اول: موج و صخره
۱	۱. راه توران
۲۱	۲. سد ایران
۳۱	فصل دوم: آتش نهفته
۳۱	۱. خانله روشنی‌یگ
۴۷	۲. میان پرده ففنازی
۶۳	۳. ادامه کشمکش
۷۹	فصل سوم: مخاطره و مدافعت
۷۹	۱. سرچشمه کار
۸۲	۲. ترک اجاقی
۸۷	۳. خطوط دفاعی
۱۰۳	فصل چهارم: پایان بحث
۱۲۲	پیوست‌ها: مقالات و گزارش‌های ضمیمه

فهرست پیوست‌ها: مقالات و گزارش‌های ضمیمه

۱. معارف و علوم آذربایجان، جلد دین، ۲۴ رمضان ۱۳۶۴ هـ. . ۱۲۳
۲. وحدت ملیه حیات قوم است، پارسی پارسانزاد، جلد دین، ذیقعدة ۱۳۶۴ هـ ۱۲۵
۳. مکتوب از تبریز، جلد دین، ربیع الثانی ۱۳۶۵ هـ. ۱۲۸
۴. نصیحتات سه گانه دموکرات‌ها، ایران، ۱۳۷۷ هـ. ۱۳۳
۵. معلومات مهندس راجع به ایران، روشنی‌یگ، میهن، ۶ سپتمبر ۱۳۰۲ ش ۱۳۳
۶. ایران و ترک، علی صادقی تبریزی، میهن، ۱۲ سپتمبر ۱۳۰۲ ۱۳۷
۷. گزارش‌هایی از استانبول ۱۳۰۲ ۱۴۲
۸. به برادران ایرانیان، وارلیق، میهن، ۲۴ و ۲۷ جدی ۱۳۰۲ ۱۴۵
۹. در اطراف مقالات میهن، علی صادقی تبریزی، میهن، دلو ۱۳۰۲ ۱۵۲
۱۰. روشنی کیت و چه می‌گوید؟، ستاره ایران، ۲۳ سپتمبر ۱۳۰۳ . ۱۵۷
۱۱. باطن ایران و روشنی‌یگ، تجدد، ۲۰ سپتمبر ۱۳۰۳ ۱۶۱
۱۲. در جواب روشنی، علی صادقی تبریزی، تجدد، ۲۷ سپتمبر ۱۳۰۳ ۱۶۵
۱۳. نعمات روشنی‌یگ، تجدد، ۴ میزان ۱۳۰۳ ۱۶۸
۱۴. به نظر دفت متکر ترک، ر. ش. (رضازاده شفق) تبریزی، تجدد، ۳ جدی - ۷ بهمن ۱۳۰۳ ۱۷۱

لهرت هفت

۱۵. ما و ترک‌ها، شفق سرخ، ۲۵ و ۲۷ مرداد ۱۳۰۴ ۲۰۱
۱۶. مر چه هست ترک است، رشید یاسمی، شفق سرخ، ۴ - ۱۰
نی ۱۳۰۴ ۲۱۱

مقدمه

هویت ایرانی پدیده‌های کهن و دیرپاست. دگرگونی‌هایی اساسی که تاریخ پر فراز و نشیب این سرزمین در طول چند هزار سال شاهد آن بوده و به ویژه در این عیو شمار تغییرها و تبدیل‌ها، مانندگاری جوهرهای از این ماهیت که هر بار، در پی بشت سرگذاشتن طوفانی، به اراثه تعریفی جدید از خود موفق بوده خود گواه است بر این دیرپایی و قدامت. معاصر شدن، پای نهادن به عصر دولت – ملت‌ها یکی از آخرین نوان آزمایش‌هایی از این نوع است که بیش از دو قرن، ایران متأخر را به خود مشغول داشته است. این نوشه به بررسی یک برهم از این نوان آزمایش‌های شخصاً دارد.

دوره‌ای که در خلال آن ایران خود را ناگهان رو در روی سریز مجموعه‌ای از تحولات ناسیونالیستی در یک کثور همایه یافت که در این فعل و انفعال بخشی از چیستی خود را در نقی هويت تاریخی ایران و به ویژه زیر سوال بردن هویت ملی ترک زبان‌های ایران جستجو کرد.

شكل‌گیری این پدیده یعنی چگونگی برآمدن ناسیونالیسم ترک و مانعی که تو پلوكار در وجود و آثار برجای مانده از هويت ایرانی بر سر راه خود دید از جمله مباحثی می‌باشد که در فصل اول این رساله مورد بررسی قرار دارد. واکنش دولیة ایرانیان در قبال این پدیده نیز در بخش دوم همین فصل به بحث گذاشته شده است.

لذک زمانی بعد از این تحولات اولیه، در حالی که آتش جنگ اول جهانی و

به همین نسبت همدلی ایرانیان و ترکهای عثمانی در برابر دشمنان مشترکی چون روس و انگلیس فرو خفتے بود، بروز مجدد مجموعه تحرکاتی نو در عرصه پان ترکیم در سالهای نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی که این بار به نحوی صریح و بی‌پرده ایران را هدف قرار داده بود، بالاخره ایرانیان دو دل و مردد را وادار کرد با پدیدهایی که میل چنلاین هم به دیدنش نداشتند رو در رو قرار گیرند. ویژگی‌های این دور جدید از تحرکات پان ترکیمی که بیشتر به صورت انتشار سخنرانی‌ها و نوشتهایی لز روشنی‌بیگ و سلیمان نظیف‌نامان در استانبول زمینه بروز یافت و نحوه بازنتاب آن در محافل دیپلماتیک و مطبوعاتی ایران نیز موضوع اصلی فصل دوم است.

در ادامه به تحولات منابعی اشاره خواهد شد که در همین ایام در بخش مسلمان‌نشین قفقاز و یا به عبارت دقیق‌تر در جمهوری آذربایجانی جریان داشت که تأسیس و شکل‌گیری اش خود حاصل متأخر همین تحرکات پان ترکیمی بود. واکنش ایران در برابر این حمله غیرمنتظره که در درجه اول به صورت سعی و تلاشی در جهت شناسایی علل و موجبات این امر بروز کرد و در کنار آن اتخاذ بک رشته تدبیر دفاعی مقنضی، موضوع اصلی فصل سوم است.

در یک چنین چارچوبی بود که زبان فارسی در مقام هدف اصلی این حمله و طبیعتاً دفاع از آن نیز به عنوان اصلی‌ترین تدبیری که می‌بایست در مقابله با این تهاجم به کار گرفت، اهمیتی اساسی و تعیین‌کننده یافت. در کنار بحث زبان ملی، مضامینی دیگر چون تاریخ و هویت بخش‌هایی از ایران که عرصه این رویارویی قرار گرفته بود نیز در این دوره مورد توجه واقع شد که این موارد نیز در بخش‌های بعدی همین فصل بررسی شده‌اند.

از دیگر نکات درخور توجه این بحث هم‌زمانی این رشته مباحث و رویارویی‌ها با یک دوره مهم از دولت – ملت‌سازی ایرانیان در نیمه نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی است و تأثیری که این مقوله بر شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی بر جای گذاشت. در واقع در این مواجهه بخصوص با آن «دیگری» بود که از این

مورد و چیزی لش نیز تعریف‌های مشخصی لراته شد. مع‌هذا تأثیر این بحث
قطط به روشنتر شدن مقوله ایرانیت و وجوه ممیزه آن محدود و منحصر نماند؛
در این رویارویی لز راه و روشن دولت - ملت‌سازی حریف نیز الگوی‌داری‌های
صورت گرفت که آن نیز همانند موضوع پیشین تا حدودی در فصل پایانی این
رساله مورد بررسی فراز گرفته است. گزیده‌های از مقالات و گزارش‌های مورد
استاد نیز در انتها کتاب ضمیمه شده است.

بخش‌هایی از این بررسی قبل از نیز منتشر شده‌اند؛ از جمله قسمت‌های
مریوط به تاریخچه ناسیونالیسم ترک که نخست در ماهنامه نگاه نو (ش ۲، دی
۱۳۷۰) منتشر و اینک با تجدیدنظرهایی چند در این کتاب مورد بهره‌برداری فراز
گرفته است و یا بخشی از مباحث مریوط به روشنی‌یگ در کتاب ایران‌ها هویت
می‌باشد، فرمیت به کوشش دکتر حمید احمدی (تهران، موسسه تحقیقات و توسعه
علوم انسانی، ۱۳۸۲).

و در پایان لازم من داشتم که ضمن سپاسگزاری از مساعدت منولین سازمان
اسناد ملی و آرشیو وزارت امور خارجه در فراهم آوردن امکان دسترسی نگارنده
به پاره‌های از اسناد و گزارش‌های رسمی در این زمینه از مساعدت و همکاری
دوستان محترم آقایان مسعود کوهستانی‌نژاد و رضا آذری شهرضاوی در
شناسایی پلرمهای از بازنابھای مطبوعاتی این بحث نیز تشکر کنم.

کاره بهات

فصل اول

موج و صخره

۱

راوی توران

سیراطوری عثمانی که در اوچ قدرت، بخش‌هایی از آسیا و اروپا را در بر می‌گرفت، مجموعه متنوعی از اقوام و ملل گوناگون در خود داشت. لهذا هنگامی که در پی انقلاب کبیر فرانسه و جنگهای ناپلئونی، اروپا نیز پا به عرصه ناسیونالیسم نهاد پاره‌ای از ملل تشکیل‌دهنده این امپراتوری بزرگ و رو به زوال، به ویژه در بخش اروپایی آن هر یک در راه رهایی از چیرگی عثمانی‌ها حرکت‌های ناسیونالیستی خاص خود را آغاز کردند. در این عرصه وسیع و متنوع، ناسیونالیسم ترک پدیده‌ای بود که بالتبه از تمام حرکت‌های مشابه اطرافش دیرتر وجه بروز یافت.^۱ در حالی که در خلال

^۱ در سال‌های اخیر در مورد ترک‌گرایی و پان‌ترکیسم آثار و بررسی‌های مختلفی به زبان طرس متشر شده است. در اشاره به کتاب متشره در این حوزه – به ترتیب سال انتشار – لازم ذکر ذیل می‌توان بلطف کرد: زلره واند، نسخه پهلوی‌بیسم (ترجمه محمد رضا زرگر و مقدمه کاره سیلت، تهران: انتشارات پروین، ۱۳۶۹)، جیکوب لاندو، پان‌ترکیسم، یک فرن در تکابوی حق‌گری (ترجمه دکتر حبیب‌احمدی، تهران: نشر فنی، ۱۳۸۲) و مراجعت اسنپیان، مقدمه‌ی بر پان‌ترکیسم (تهران: ماهنامه آرآکس، ۱۳۸۴).

و در اشاره به مقالات ذیل نیز به آثار ذیل می‌توان: کلوه بیلت، فناصیونالیسم ترک و

قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بیاری از ملل تحت سلطه عثمانی هر یک به نوعی آگاهی ملی دست یافته و براساس جنبش‌های ملی خود در جهت کسب استقلال و خودمختاری پیش می‌رفتند. ناسیونالیسم ترک فقط در زمانی – و در واکنش به تحرکات فوق الذکر – یک شکل مشخص و معین به خود گرفت که نه تنها امپراتوری عثمانی کاملاً متلاشی شده بود بلکه برای مدتی زمانی کوتاه چنین به نظر می‌رسید که حتی برای موجودیت ترکها به عنوان یک واحد مجازی ملی نیز زمینه‌ای بر جای نمانده باشد.

با آن که در سالهای نخست تشکیل امپراتوری عثمانی، زبان معمول در رده‌های بالای دیوان‌سالاری فارسی و زبان دینی هم عربی بود ولی زبان رایج و سلط در قلب امپراتوری ترکی بود. اگرچه در برخی موارد چون ایام حکمرانی سلطان مراد دوم (۱۴۵۱-۱۴۲۱) که بخش نخست جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل‌الله از فارسی به ترکی ترجمه شد و داستان اوغوزخان، نیای افسانه‌ای اقوام ترک به شجره‌نامه سلاطین عثمانی افزوده شد نشانه‌ایی از بروز آگاهی‌هایی نسبت به یک نوع همیت ملی ترک مشاهده می‌شود، ولی با توجه به عواملی چون توسعه قلمرو عثمانی‌ها به مناطق غیرترک زیان، چند ملیتی نبودن امپراتوری و سن اسلامی حاکم بر آن، عرصه بر رشد این احساس و گرایش «ملی» محدود ماند و در واقع تا مدت‌های مديدة، یعنی تا آستانه قرن بیستم، واژه «ترک» صرفاً اصطلاح موهنی تلقی می‌شد برای توصیف رعایای خام و زمخت آناتولی.^۱

ریشه‌ای تاریخی آن در ملumat نگه نوش. ۲، دی ۱۳۷۰، صص ۷۵-۵۲؛ نادر انتظابی، «از مشتی‌گری نا تورانی گری، خشنگله و تقنی تاریخی ناسیونالیسم ترکه در ملumat نگه نوش. ش. ۱۶، مهر و آبان ۱۳۷۲، صص ۱۰۱-۱۰۸» و رحیم دنیس‌نیا، «پهان ترکیم» در دلشنیمه جهان اسلام (ب-پ)، تهران ۱۳۷۹، صص ۲۷۲-۲۶۶.

1. Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, Oxford University Press.

تنظیمات

سال ۱۶۸۳ را که سال دست شستن عثمانی‌ها از محاصره وین است می‌توان سرآغاز ضعف و فتور امپراتوری دانست. از این مرحله به بعد عثمانی‌ها در برابر قدرتهای جدید و پرتوانی که در اروپا شکل می‌گرفتند روز به روز ضعیفتر و آسیب‌پذیرتر گشتند و حفظ متعلکات خود را دشوارتر از پیش یافتند. سه سال پس از شکسته شدن محاصره وین، عثمانی بوداپست را به امپراتوری اتریش باخت و یک رشته شکست‌های نظامی بی‌در بی دامنگیرش شد که در خلال جنگ‌های ۱۷۶۷-۱۷۶۸ روسیه که به از دست رفتن شبے جزیره قرم (کریمه) منجر شد، به نقطه اوج خود رسید.

نخستین واکنش عثمانی‌ها روی‌آوری به یک رشته اصلاحات نظامی و کوشش در جهت تقلید از نظام نوین اروپایی بود. آموزگاران و مشاقيقی از کشورهای مختلف اروپایی برای تربیت و تعلیم واحدهای جدید نظامی استخدام شدند ولی به دلیل مسانلی چون فقدان زمینه‌های اقتصادی و منابع لازم یا مخالفت افسار محافظه کار جامعه، این تلاشها به جایی نرسید. استقلال یونان در ۱۸۳۰ که به شورش‌های گسترده‌ای در میان اتباع صرب و بلغار عثمانی میدان داد و زوال مستمر امپراتوری، حرکت اصلاح طلبانه دیگری را موجب شد؛ اصلاحاتی که مصطفی رشدی پاشا سفیر سابق عثمانی در فرانسه و انگلیس و صدراعظم امپراتوری در ۱۸۳۹ مطرح کرد و پس از توشیح سلطان عبدالmajid به «خط شریف گلخانه» موسوم شد. این دگرگونی سرآغاز عصر «تنظیمات» بود که گذشته از اصلاحات نظامی مفادی را نیز در تضمین امنیت اجتماعی اتباع عثمانی و

ترتیب جدیدی جهت وضع ووصول مالیات‌ها در برداشت.^۱ یکی از ارکان مهم عصر تنظیمات اندیشه وحدت و اشتراک منافع کل ملل و اقوام تابعه امپراتوری بود که به «عثمانی‌گرایی» معروف شد. حرکتی که بعدها، یعنی در خلال سالهای نخست دهه ۱۸۶۰ تحت عنوان «عثمانی‌های جوان» آغاز شد، در واقع همان عثمانی‌گرایی سابق بود به انضمام یک گرایش لیرالی مشخص‌تر.^۲ از نظر نامق کمال (۱۸۸۸-۱۸۴۰) شاعر و ادیب بر جسته عصر و چهره اصلی عثمانی‌های جوان، موطن پدری از خطوط مفروضی که شمشیر جهان‌گشایی یا قلم میرزاپنیویسی بر صفحه نقشه ترسیم می‌کرد تشکیل نمی‌شد، بلکه اندیشه‌ای بود مقدس از وحدت احساس‌ها و گرایش‌های متنوعی چون ملیت، آزادی، رفاه، برادری، مالکیت، حاکمیت، احترام به نیاکان، عشق به خانواده، خاطره جوانی و...^۳ در واقع مبنای اصلی «وطن‌پرستی» نامق کمال، قلمرو امپراتوری عثمانی بود و مردمان آن. اگرچه در نوشته‌های او واژه‌هایی چون «وطن»، «ملت» و حتی «ترکستان» (ترکیه) به کار می‌رفت ولی هیچ‌یک از این واژه‌ها کاربرد و معنای امروزی خود را نداشت.^۴

عثمانی‌گرایی که انگیزه اصلی طرح آن تضمین حقوق و بهروزی کل اقوام و ملل تابعه امپراتوری بود در میان اتباع مسلمان و غیرمسلمان بازنتاب‌های متفاوتی یافت. محاذل سیاسی می‌جیان امپراتوری این گرایش و تحول تازه را ناجایی مورد استقبال قرار دادند که آن را با کسب

۱. بنگردید به سرهنگ لاموش، *تاریخ ترکیه*، ترجمه سعد نقبی (تهران: انتشارات کمپیون معارف، ۱۳۱۶)، ص ۸۲-۸۰.

2. Ercument Kuras, "The Impact of Nationalism on the Turkish Elite in the Nineteenth Century" reproduced in *Beginnings of Modernization in the Middle East*, ed. W.R. Polk and R.L. Chambers (The University of Chicago Press, 1968), P.110.

3. Lewis, *op. cit.*, P.337.

4. Kuras, *op. cit.*, P.110.

ستقلال و خودمختاری بیشتر خویش منطبق می‌یافتد. شورش بلغارها نز ۱۸۷۰ که از تبلیغات پان اسلامی آن عصر متأثر بود یا ناآرامی فزاینده رمنی‌های شرق امپراتوری خود نشانه‌هایی بودند از محدودیت کاربرد عثمانی‌گرایی. در واقع اصولاً از بد و کار نیز تأکید خاص «عثمانی‌های حولن» بیش از هر چیز بر اشتراک منافع اقوام و ملل مسلمان امپراتوری جود لهذا گذر از مرحله عثمانی‌گرایی به اندیشه اتحاد اسلام که در سل‌های آخر قرن نوزدهم به خط‌مشی رسمی دولت عثمانی تبدیل شد به سل‌گی صورت گرفت.

اتحاد اسلام

در وقوع از همان مراحل نخست عقب‌نشینی امپراتوری اسلامی عثمانی عدوی‌نیز نهادن قدرت‌های مسیحی اروپا، اسلام به صورت یکی از وجوده خسرت و نشانه‌های مقاومت مطرح شده بود؛ در پی شکست عثمانی‌ها از روسها در اوآخر قرن هجدهم و از دست رفتن شبے جزیره قرم، سلطان حتی خود را «امام المؤمنین و خلیفة الموحدین» خواند و افسانه انتقال حلافت از عباسیان به خاندان آل عثمانی رواج و گسترش یافت.^۱ ولی این تبیش ضمی و تلویحی فقط در عصر حکمرانی سلطان عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۹)، یعنی پس از بس اعتباری سیاسی عثمانی‌گرایی، به سیزشی شخص و تحت عنوان اتحاد اسلام متجلی شد. تقارن زمانی این می‌رخشد با نقطه اوج هجوم قدرت‌های اروپائی بر جهان اسلام، یعنی با جنگی روسها بر آسیای میانه و قفقاز، دست‌اندازی انگلیسی‌ها بر هند و حسرو سودان و هجوم فرانسویان بر شمال آفریقا نقش مؤثری در بازتاب تب موفقیت‌آمیز این اندیشه در کشورهای اسلامی داشت. اتحاد اسلامی به عنوان یک ضرورت سیاسی بیش از هر وقت مطرح بود.

1. Lewis, op. cit., P.323.

فرستادگان بیاری از بابعالی رهپار کشورهای اسلامی شدند و بسیاری از چهره‌های شاخص جهان اسلام نیز چون سید جمال الدین اسدآبادی، راهی مُفر خلافت گردیدند. علاوه بر آن سلطان عبدالحمید سعی کرد با نظارت و دخالت در مدارس و مناصب دینی مجتمع مسلمان بسیاری از مناطق از دست رفتۀ امپراتوری همانند مصر و قرم و بوسنی و بلغارستان... نفوذ عثمانی را در آن سامان حفظ کند.^۱ اندیشه اتحاد اسلام در خلال حکمرانی عبدالحمید دوم ایدنولوژی رسمی دولت عثمانی محسوب می‌شد و حتی پس از به قدرت رسیدن ترک‌های جوان (۱۹۰۹) نیز به عنوان یکی از اصول حاکم بر خطمنشی تبلیغاتی عثمانی‌ها بر جای بود. ولی تداوم فروپاشی و اضمحلال تدریجی امپراتوری نشان داد که حربة اتحاد اسلام نیز همانند تجربه پیشین عثمانی‌گرایی، نمی‌تواند خواسته‌های دولتمردان عثمانی را برآورده سازد. اینک زمینه جهت شکل‌گرفتن ناسیونالیسم ترک فراهم بود.

در جستجوی ریشه

ناسیونالیسم ترک در آغاز به صورت یک گرایش ادبی خود را نشان داد در همان ایام نهضت عثمانی‌های جوان برخی از چهره‌های ادبی روزگار جون ابر اهیم‌شناسی و ضیاء پاشا و نامق کمال و علی سعیدی در مجموعه نلاش‌هایی برای دست‌یابی به توده هرچه وسیع‌تری از مردم، بر ضرورت ساده‌کردن زیان مخالف حاکمه و کاستن از غلظت آن تأکید گذاردند. آن‌ها خواستار وضع واژه‌های ترکی به جای اصطلاحات رایج فارسی و عربی بودند. احمد مدحت افندی، ادب و روزنامهنگار عثمانی این گرایش را چنین توصیف کرد: «ملت ما، زبان مادری‌اش، ترکی، را از دست داده

1. S.J. Shaw and E.K. Shaw, *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, Vol.2, Cambridge University Press, 1985, pp. 256-60.

لت و مجبور است به جای آن زیانی را بیاموزد که نامی جز عثمانی نمی توانیم بر آن نهیم... این زیان نه عربی است و نه فارسی و نه ترکی، بلکه زیان یک اقلیت است که بر اکثریت فاقع آمده و زیانی برایش نگذاشته است.^۱ این گرایش ادبی عرصه را بر پارمای تحقیقات تاریخی و زبان‌شناسی ترک گشود؛ احمد ولیق پاشا (۱۸۹۱-۱۸۲۳) با ترجمه کتاب شجرة ترك ابوالغازی بهادرخان از ترکی جفتانی به ترکی عثمانی که در خلال سالهای ۱۸۶۴-۱۸۵۳ در روزنامه تصویر افکار متشر شد، گام مهمی نه این زمینه برداشت. وی همچنین لفتنامه‌ای نیز تحت عنوان لمجه حتمی تدوین و متشر کرد (۱۸۷۶). علی سعاوی، ادیب صوفی مشرب عثمانی که بیشتر به خاطر بورش ناموفق خود بر کاخ شاهی در اعتراض به معاهده سن استفانو (۱۸۷۸) و از دست رفتن بخش مهمی از بالکان، شهرت دارد^۲ در سلسله مقالاتی که در ایام تبعید در مجله علوم در پاریس متشر کرد، ضمن تأکید بر دستاوردهای فرهنگی ترک‌ها، آشکارا این موضوع را نیز مطرح ساخت که ترک‌ها نه فقط یکی از ملل تابعه میراثوری، بلکه مهم‌ترین رکن آن هستند. علاوه بر آن وی از نخستین عثمانی‌هایی بود که نسبت به سرنوشت اقوام ترک‌زبان آسیای میانه نیز علاقه نشان داد و حال و روز آن‌ها را منعکس ساخت.^۳ ولی آنچه این گرایش اولیه را نوان بخشد تحقیقاتی بود که پارمای از شرق‌شناسان روپایی در این زمینه ارائه کردند.

کتاب دستور زمان ترکی نوشته آرتور لوملی دیسوید و به ویژه مقدمه تاریخی آن که در ۱۸۳۲ در لندن متشر شد، تأثیر چشمگیری در این زمینه برجای نهاد. قواعد عثمانی اثر فؤاد جودت پاشا، به عنوان نخستین دستور زین ترکی که در عثمانی متشر شد (۱۸۵۱) و انبوهی از نوشتمندی‌های

1. Kuram, op. cit. P.112.

2. Shaw, op. cit. P. 189.

3. Kuram, op. cit. P.112.

زبان‌شناسی که در سالهای بعد در آن سامان مستمر شدند همگی از کتاب دیوید متأثر بودند.^۱

از جمله نوشته‌های دیگری نیز که در این زمینه مؤثر واقع شدند می‌توان به کتاب تاریخ عمومی هونغا، ترک‌ها و مغول‌ها اثر دوگن اشاره کرد که در فاصله سال‌های ۱۷۶۵-۱۷۶۸ در پاریس منتشر شد و در مراحل بعد بر آثاری چون کتاب ذی‌تفوذ تاریخ عالم نوشته سلیمان حنوباشا (۱۸۹۲-۱۸۳۲) تأثیر نهاد. ولی این آثار و نوشته‌های آثار لئون کامون و به ویژه کتاب مقدماتی بر تاریخ آسیا او بود که تأثیری تعیین‌کننده بر جای گذاشت. این کتاب که در ۱۸۹۶ در فرانسه منتشر شد از لحاظ تأکیدی که بر تاریخ پیش از اسلام ترک‌ها داشت، بازنگار و سیمی در میان روش‌فکران عثمانی پیدا کرد. آثار نجیب عاصم (۱۸۶۱-۱۹۳۶) که نخستین ترک‌شناس واقعی عثمانی محسوب می‌شد و به ویژه کتاب ترک تاریخی او (۱۸۹۸) در توصیف پهلوانی‌های اقوام کوچ رو ترک و همچنین کتاب ترک‌لرین علوم و فنونا خدمتی (خدمات ترکان به علوم و فنون) که در ۱۸۹۷ در استانبول منتشر شد همگی از نوشته‌های کامون متأثر بودند.

سیدحسن تقی‌زاده که پس از تبعید از ایران در خلال کشاورزی‌های مجلس دوم، خود در استانبول بود و ناظر دست اول این تحولات، بعدها در توصیف تأثیر گسترده آثار کامون چنین نوشت: «... اشخاصی که از عقیده عجیب پان ترکیزم یا پان تورانیزم... اطلاع دارند شاید آگاه نباشند از این که این عقیده عجیب و مضحك لزوم احیای شاهنشاهی چنگیز و تبرنیه مغول از هرگونه تفاوت و مبالغه در عدد و کمالات و مفاخر تاریخی قوم ترک به حد هذیان که مبنی بر انکار تمام روایات تاریخ و قلب حقایق مسلم بود بیشتر ناشی از یک کتاب قصه مانندی بود که یک بیهودی

1. Kemal H. Karpat, "Modern Turkey" reproduced in *The Cambridge History of Islam*, Vol. IB, ed. P.M. Holt (Cambridge University Press, 1978), P.556.

موقسی آن را تألیف کرده و در اوائل انقلاب مشروطیت عثمانی به ترکی ترجمه شده است... عامه بدبخت عثمانی و خواص کم عمق و مفاخر جوی آنها نیز با اعتماد این که آقای لون کاهون از بزرگان علماء و فلاسفه و محققین به نام اروپا است، در هر موردی به حرف‌های او استناد و سلال و مبالغات او را هضم کردند و بدین طریق عقیده به علو نژاد عیزتی را که 'به شهادت همه اروپایی‌ها و مخصوصاً قاهون شهر' جزء سلسلت علمی شده بود و ضمناً با احساسات خودپسندی حضرات موفق می‌آمد مانند امراض و بایی انتشار گرفت و به فرقا زیه و ترکستان نیز سربیت کرد...^۱

گروه دیگری از پژوهشگران اروپایی که آثار و آرائشان در مقایسه با غریبی چون دوگن و کوهن، از انگیزه سیاسی شخص و ملموس‌تری برخوردار بود، لهستانی‌ها و مجارها بودند. آنها نیز چون عثمانی‌ها فیضی توسعه طلبی روس‌ها بودند. در این زمینه می‌توان به کنستانتین عوکوزیچ بُرزچکی اشاره کرد که پس از شورش ناموفق لهستان بر ضد عرب‌بیه در ۱۸۴۸ به عثمانی پناهنده شد و پس از تشرف به دین اسلام به سلطنتی جلال الدین پاشا در آمد و طی نوشته‌هایش نظریه‌ای در باب حکم تولد «تور- آریایی» عنوان کرد که به زعم او از مغولان جدا بود و در بعضی روایی به شمار می‌رفت. آرمینیوس و امبری، جهانگرد و ترک‌شناس سحر سیز با طرح نظریه زبان‌شناختی «توران»، آثار ذی‌نفرذی در تاریخ

۱- حقیقت از این فرد اجتماعی و وسائل حصول آن در مملکت ما، (تقطیم و نریت، ۱۳۰۶) به تقلیل از مقالات حقیقت از این [به کوشش حسین ہروی] نهران: انتشارات حسنه خبران، ۱۳۲۲، صص ۶۲-۶۵.

۲- حقیقت از نامه‌های علامه محمد قزوینی به سبدحقن حقیقت از این که به دوران اثبات می‌رسد مبنی بر مربوط می‌شود در مورد کم و کیف این «مرض و بایی» و جنبه‌های حقیقت از نکتی مطرح شده است. بنگردید به: مجموع حقیقت، تدبیری پارس، نهران: نشر فطره، ج ۲، ۱۳۸۴، صص ۶-۹.

زبان و فرهنگ ترک‌ها بر جای گذاشت.^۱ پژوهش‌های مستشرقان فرنگی در تعیین و تشکیل یک نوع هویت ملی برای ترک‌ها نقش مهمی داشت و این نفوذ نا سالهای اول قرن بیستم که پژوهشگران ترک بار مهمی از این نوع بررسی‌هارا برابر دوش گرفتند، برقرار بود. ولی همان‌گونه که اشاره شد اندیشه حاکم و مسلط در ایام مورد نظر هنوز هم اندیشه اتحاد اسلام بود و این گرایش اولیه در جهت شکل دادن به نوعی ناسیونالیسم ترک، گرایشی بود بالتبه مهجور و ناشناس که روی هم رفته از گرایش‌های ادبی و زبان‌شناختی که شاید نقطه‌افوج آن انتشار ترکجه شعری (اشعار ترکی) محمدامین (۱۸۶۹-۱۹۴۴) در سال ۱۸۹۹ بود، فراتر نرفت. در واقع ترک‌گرایی سیاسی فارغ از مقتضیات و مصالح امپراتوری، در سرزمینی و رای قلمرو عثمانی، یعنی در نواحی مسلمان‌شین روییه در حال نکوین بود.

کام اصلی

تاتارهای قرم یکی از نخستین اقوام مسلمانی بودند که تحت سلطه روس‌ها در آمدند و همچنین یکی از اولین اقوامی که سعی کردند با تکیه بر موادی دینی و اکاهمی نسبت به سنت فرهنگی و تاریخ گذشته خویش در

1. Shaw, op. cit. pp. 260-61; Lewis, op. cit. pp. 345-48; Karan, op. cit. pp. 111-16.

منکار کرد که ولبری در اوایل قرن یستم لز استانبول دیدار کرد متوجه شد که میراثی ترک‌های تحصیل کرده و مقامات امپراتوری، ولڑة ترک، یک بار مفهوم مترافق با وحش‌گری و سی‌تربیتی دارد لو سعی کرد که آنها را نسبت به سنته پیوندهای نژادی و فرهنگی اشان با ترک‌های آسای میانه هوشیار سازد ولی آنها لشاره ولبری مبنی بر خوش‌باوندی خود را با گروهی کوچرو موهن یافتند آنها خود را مسلمان و عثمانی دانسته و ولڑة ترک را فقط در ارتباط با افراد طبقه پایین و به ویژه روستاییان به کار می‌بردند.

Tom Everett-Heath(ed.), *Central Asia. Aspects of Transition*, Routledge Curzon, London, 2003, p. 82.

سقلم مقابله با چیرگی روس‌ها برآیند. اقداماتی که افرادی چون شهابالدین مرجانی (۱۸۱۸-۱۸۸۹)، عبدالقیوم نصیری (۱۸۲۵-۱۹۰۲) و حسین فیض‌خانی (۱۸۶۶-۱۸۲۶) در این زمینه آغاز نمی‌نمود^۱، به صورت آراء و افکار اسماعیل بیگ گاسپرالی (غصپرینسکی) به صفة اوج خود رسید. گاسپرالی که در ۱۸۵۱ در گاسپرا، از توابع معجمسرای قرم به دنیا آمد در واقع بیشتر به خاطر اقدامات فرهنگی و هنری که در جهت تاسیس مدارس سبک جدید و نظام آموزشی نو برپا نمود شهرت دارد. وی پس از تحصیل در مکو و سفرهایی به پاریس و استنبول به قرم بازگشت و در باغچه‌سرای مستقر شد. در این دوره بود که سال اواسط دهه ۱۸۸۰ نشریه پرنفوذ ترجمان را بنیان نهاد. ترجمان با پی‌مزیست سال انتشار در ترویج دیدگاه‌های گاسپرالی که با تأکید بر نیومنی آموزشی نو رکن اصلی نهضت جدیدیسم را تشکیل می‌داد، نقش موثری ایفا کرد. «دببله، فکرده، ابتدیه، ییرلیک» – وحدت در زبان، مکر و کار – سرلوحة بعدی روزنامه ترجمان در جهان ترک زبان عصر حمید بلزناب گسترده‌ای داشت.^۲

نگیزهای آموزشی گاسپرالی برای تدوین یک زبان ترکی فراگیر که از می‌سغور تا سین کیانگ^۳ مفهوم باشد به نوعی اندیشه پان ترکیستی میداند که در آن بر وحدت و یگانگی تمام اقوام ترک زبان تأکید شده بود. حل آن است که پان ترکیسم گاسپرالی بیش از هر چیز حرکتی بود در تئیه روسیه. او معتقد بود که نفع مسلمان‌های روسیه و هم‌چنین روس‌ها، بیشتر در همکاری و هماهنگی آن دو بود تا رویارویی‌شان.^۴ وی در یکی

لکندر بیگن و مری براکس آپ، مسلمان شوروی اگذشت، حل و آبتدعا ترجمه کاؤه بیت آنها ل دفتر نظر فرهنگ مسلمانی، ۱۳۷۰، صص ۱۲۱-۱۲۴.

2. Hugh Poulton, *Top Hat, Grey Wolf and Crescent. (Turkish Nationalism and the Turkish Republic)*, Hurst and Company, London 1997, p.71.

از نوشه‌هایش اظهار داشت: «معتقدم که مسلمان‌های روسیه در آینده از هر یک از دیگر ملل مسلمان متعدن‌تر خواهد بود. ما ملت استواری هستیم، امکان آموزش در اختیارمان قرار دهید. ای برادران بزرگتر، به ما آگاهی بدهید... بدین ترتیب روس‌ها و مسلمانان به تفاهمن خواهند رسید». ^۱

این وجه از آراء گاسپرالی نه شگفت‌آور بود و نه مهم؛ شگفت‌آور نبود زیرا این نوع اولیه از پان ترکیم با توجه به بی‌اعتنایی عثمانی‌ها نسبت به این موضوع در آن روزگار خردباری نداشت. مهم نیز نبود زیرا وجه دیرپائی که از نظریات او بر جای ماند نه روس دوستی بلکه وجه دیگری از آراء او بود که تنها در خلال تحولات بعدی منطقه خود را نشان داد. بسیاری از روشنفکران مسلمان روسیه در سالهای آخر قرن نوزدهم و سالهای نخست قرن بیستم که از لحاظ شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی از ادوار مهم تاریخ روسیه است، پان ترکیم گاسپرالی را توان و جهت دیگری بخشدند.

یکی از این چهره‌ها که در ادامه این یادداشت به آراء و افکار او اشارات بیشتری نیز خواهد شد یوسف آق‌جورا اوغلو (۱۸۷۶-۱۹۳۲) بود؛ یکی از تانارهای غازان که پس از تحصیل در استانبول و پاریس به غازان بازگشت و درگیر فعالیت‌های ملی و فرهنگی تانارهای آن سامان شد. در کنار تانارها، از تعدادی از روشنفکران مسلمان قفقاز نیز باید یاد کرد که آن‌ها نیز در تحول و تطور پان ترکیم نقش مهم ایفا کردند. از جمله احمد آقا اوغلو (۱۸۶۹-۱۹۳۸) که از مسلمان‌های شوشی بود و احتمالاً نخستین کسی که در ۱۸۸۸ از آن محل برای تحصیلات عالی رهسپار پاریس شد. وی در خلال ایام تحصیل در رشته‌های حقوق و

1. Charles W. Hostler, *Turkism and the Soviets*, George Allen and Unwin, 1957, p.126.

شرق‌شناسی و با اساتیدی چون باریه دومنار و دارمتر کار کرد و در این مرحله اکثر نوشت‌هایش پیرامون مسائل فرهنگی و سیاسی ایران و جگونگی احیای دویاره ایران بود.^۱ در پاریس با پاره‌ای از اعضای کمیته تحذیق و ترقی عثمانی چون احمد رضا و دکتر ناظم آشنا شد. به تدریج خلیت سیاسی تحولاتی که در سرزمین‌های ترک زبان می‌گذشت برخی‌گاری او لیه او را تحت الشاعع قرار داد و بیش از پیش دلبتة رخدادهای حیری در عثمانی گشت. آقا او غلو پس از بازگشت به فرقا ز درگیر فعالیت‌های سینما و روزنامه‌نگاری شد و همراه با علی حسین‌زاده و علی مردان‌بیگ ترجیحی‌باشی اف روزنامه حیات را بنیان نهاد که یکی از معترض‌ترین جراید روز بود با جراید ارشاد و ترقی نیز همکاری داشت.^۲

علی‌بیگ حسین‌زاده (۱۸۶۴-۱۹۴۱) که در سال‌های بعد لقب متورانه را برای خود انتخاب کرد نیز از دیگر چهره‌های برخاسته از فرقا

1. Francois Georgean, "Les débuts d'un intellectuel Azerbaïdjanais: Ahmed Agaoglu en France, 1884-1894", reproduced in Ch. Lemercier - Quelques mots sur l'Asie et le Turco-Tatar, Presses Soviétiques, Editions Peeters, 1986, pp. 372-379

متصلت ترجمه فارسی این مقاله:
بر سوانح اذربایجان، «احمد آقا لو غلو در فرانسه ۱۸۸۴-۹۴»، سرآغاز فعالیت‌های یک روشنگر حرمی‌بختی، در فرقا ز در تاریخ معاصر (به کوشش کلوه ییت) تهران: مژده نشر و پژوهش شورایم، ۱۳۷۷، صص ۵-۲۶

2. Feruz Ahmed, *The Young Turks*, Oxford, 1969, pp. 166-68:

بر وند افغان پاترولیپ ترجمه محمد رضا زرگر، (تهران، انتشارات ییش، ۱۳۹۹) صص ۹۰-۹۷

بر رئیس فعالیت‌های مطبوعاتی که بعدها به صورت انتشار جرایدی چون فیوضات، تحت سیوسنی علی حسین‌زاده و ارشاد و ترقی ر حبیفت. نیز تملک پالنک، لر لحاظ فرامه‌آوردن بجهة شکل‌گیری یک هیئت ملی جدید و ترک‌گرا در حوزه مسلمان‌شیعین فرقا، فعالیت‌های در حمایت ترجیحی بود.

وی آکلیس ییش بنگرید به پایان‌نامه ذیل:

Ridvan Akin, *Origins and The Rise of Turkish Nationalism. A Case Study: Tanzimat Period*, Bogazici University, 1988, pp. 211-212.

بود که در بسط و نشر پان ترکیم نقشی مهم ایفا کرد. او که از جانب مادر به شیخ احمد سالیانی، شیخ‌الاسلام قفقاز نسب می‌برد، پس از طی یک دوره تحصیلی در سن پترزبورگ در سال ۱۸۸۹ به استانبول آمد و در «مکتب طیه عسکریه» - مدرسه طب نظامی - بکس از مراکز عمدت شکل‌گیری پان ترکیم در عثمانی، مشغول به تحصیل شد. او در سال‌های نخست قرن بیستم به قفقاز بازگشت و همان‌گونه که اشاره شد با همکاری پارهای از دیگر روشنفکران مسلمان، درگیر فعالیت‌های مطبوعاتی در قفقاز شد.^۱

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نقطه عطفی در سرنوشت بسیاری از روشنفکران مسلمان روسیه محض می‌شد آزادی‌های نسی ناشی از انقلاب عرصه را بر فعالیت‌های گسترده سیاسی گشود و تنی چند از روشنفکران مسلمان چون آقجورا به نمایندگی مجلس دوم انتخاب شدند و افرادی چون آقا‌اوغلو بر فعالیت‌های سیاسی خود افزودند. ولی با اعاده استبداد تزاری امکان فعالیت سیاسی از میان رفت و اکثر چهره‌های سیاسی و فرهنگی قفقاز و قرم به استانبول مهاجرت کردند. در این زمان با آنکه هنوز سلطان عبدالحمید و اندیشه اتحاد اسلام او بر عثمانی حکم فرما بود ولی مهاجرت ترک‌گرایان روسیه چندان هم نباشگام نبود.

ترک‌های جوان

در سال‌های آخر قرن نوزدهم گروهی از دانشجویان مدرسه طبی قشون، مجمعی را بنیان نهادند که بعدها به کمیته اتحاد و ترقی مشهور شد. اگرچه تلاش این مجمع و اعضای آنکه به ترک‌های جوان معروف بودند برای سرنگونی عبدالحمید در ۱۸۹۶ به شکست و دستگیری بسیاری از آنها منجر شد ولی ناتوانی فزاینده حکومت در حراست از قلمرو امپراتوری و

1. Shaw, op. cit. PP.274-90; Ahmed, op. cit. PP.15-46.

اجرای اصلاحات لازم لداری و نظامی، شورش دوم کمیته اتحاد و ترقی را در ۱۹۰۸ موفق گردانید و عبدالحمید به اعاده حکومت مشروطه وادار گشت. ترک‌های جوان تا زمانی که دستشان از قدرت کوتاه بود، همانند اسلاف خویش، عثمانی‌های جوان، اندیشه‌ای جز عثمانی‌گرایی در سر نداشتند. آن‌ها نیز اعطاء حقوق برابر به کل ملل تابعه امپراتوری و استقرار نظام مشروطه را ضامن بقا و احیای دولت عثمانی می‌دانستند. انقلاب ۱۹۰۸ نیز با استقبال بسیاری از دیگر اقوام و ملل امپراتوری چون ارمنی‌ها و عرب‌ها روبه‌رو شد. ولی همان علی‌که سال‌ها پیش باعث شکست تجربه عثمانی‌گرایی شد اینک نیز کارساز گردید.

نخست آن‌که هر یک از ملل و اقوام مذکور، نظام مشروطه و اصلاحات دموکراتیک را گام دیگری در جهت کسب استقلال و خودمختاری بیشتر تلقی کردند. دوم آن‌که توسعه طلبی قدرتهای بزرگ اروپایی به حساب عثمانی کماکان ادامه یافت؛ اتریش از تحولات انقلاب ۱۹۰۸ استفاده کرد و بوسنی و هرزگوین را به قلمرو خود الحاق کرد، بلغارستان اعلام استقلال نمود، کرت به یونان پیوست و ایتالیا نیز بر لیبی هجوم آورد و بالاخره جنگ‌های بالکان (۱۹۱۲) که تقریباً تمامی مستملکات اروپایی را از چنگ عثمانی‌ها به در آورد. این تغیرات و تحولات به اضافة تلاش ناموفق پاره‌ای از عناصر محافظه‌کار در ۱۹۰۹ برای برکاری کمیته اتحاد و ترقی، جناح لیبرال کمیته را تضعیف نمود و به حاکمیت جناح تندروی میدان داد که نه به اتحاد اسلام اعتقادی داشتند و نه عثمانی‌گرایی را راه حل تلقی می‌کردند.^۱

بوسف آفچورا در ۱۹۰۴ رسالمای در یکی از جراید ترکی قاهره منتشر کرده بود تحت عنوان «اوج طرز سیاست» (سه طرز سیاست). وی در این رساله که آن را از لحاظ اهمیتی که در تبیین اندیشه ترک‌گرایی دارد

1. Hesler, op. cit. p. 145.

به ملیفست کمونیت مارکس برای سوسیالیسم تثیه کردند.^۱ ضمن بر شمردن معایب و نقاط ضعف دو طرز سیاسی اتحاد اسلام و عثمانی گرایی، احیای امپراتوری را تنها در اتخاذ خط مشی مبتنی بر نزک‌جولق – ترک گرایی – دانست.^۲

او با اشاره به حضور طیف گسترده‌ای از اقوام ترک در خارج از مرزهای عثمانی بر امکان ایجاد یک اتحادیه جدید از تمام ترک‌های آسیا تأکید داشت و نیروی نهفته در آن. یکی از خردمندی‌های که می‌گرفت آن بود که ترک‌ها فقط به سهم نظامی و سیاسی خود در شکل‌گیری امپراتوری نظر داشتند و از قهرمان‌های ترکی چون اوغوز، چنگیز، تیمور، اولوغ‌بیگ... و غیره که در چارچوبی فراتر از عثمانی قرار می‌گرفتند، غافل بودند.^۳ اینک با توجه به تحولات جدیدی که در عثمانی جریان داشت این «طرز سوم» سیاست که تا آن زمان بالتبه ناشناخته بود، زمینه رشد و توسعه یافت.

در ۱۹۰۸ یوسف آقچوراکه به تازگی به استانبول مهاجرت کرده بود به اتفاق محمد‌امین، شاعر معروف عثمانی «ترک درنی» (مجموعه ترک) را بنیان نهاد. اگرچه هدف این مجمع در اصل بررسی تاریخ و زبان و ادبیات و «احوال و افعال» کلیه ترک‌های جهان اعلام شد و بیشتر جنبه‌ای فرهنگی داشت ولی به سرعت به یک حرکت سیاسی تبدیل شد. این مجمع که مجله ماهیانه‌ای نیز داشت در ۱۹۱۱ جای خود را به «توران نشر معارف جمعیتی» (جمعیت نشر معارف توران) داد که نشریه‌ای تحت عنوان ترک بود و به سرپرستی یوسف آقچورا مستقر می‌ساخت. اهداف ترک بود و به قرار زیر معین شده بود: ۱. نشریه [ترک بوردو] باید به شیوه‌ای نوشته شود که قرائت و درک آن برای تعداد هر چه بیشتری از

۱. زلره و تند پیش، صص ۵۱-۵۹

2. Poushan, op.cit., p. 75

3. Ibid., p. 82

مردمان ترک نژاد میسر باشد... ۲. نشریه [ترک بوردو] باید برای ارانه و ترویج ایده‌آل‌هایی که برای تمامی ترک‌ها قابل قبول باشد، تلاش کند... ۴. نشریه [ترک بوردو] برای آگاه ساختن ترک‌ها نسبت به سرنوشت مشترکشان، سعی در ثبت رویدادهایی دارد که موجب بروز احساسات برادرانه می‌گردد، [رویدادهایی] که در تمامی جهان ترک رخ می‌دهند و جریان‌های فکری‌ای که در نقاط مختلف جهان ترک تولید شده‌اند. امید است که آثار ادبی‌ای که توسط گروههای فومن مختلف جهان ترک تولید می‌شوند در میان تمامی اعضای آن ملت توزیع شوند... ۶ نشریه [ترک بوردو] برای شکل دادن به روحیه ملی در میان ترک‌های عثمانی تمامی سعی خود را مبذول خواهد داشت... ۷. دفاع از منافع جهان ترک، اصل مورد نظر نشریه [ترک بوردو] در قبال سیاست‌های بین‌المللی است.^۱

گذشته از آنچه‌را، پارهای دیگر چهره‌های مهاجر چون احمد آقا اوغلو و علی حسین‌زاده نیز در اداره این نشریه دخیل بودند. نا این مرحله همان‌گونه که اشاره شد ترک‌گرایی یشتر پدیده‌ای بود ساخته و پرداخته سرزمین‌هایی و رای قلمرو عثمانی؛ مبانی نظری آن به صورت تحفیقات و بررسی‌های شرق‌شناسان فرنگی شکل گرفت و نخستین مباحث فرهنگی و سیاسی آن نیز در میان مجتمع ترک زبان روسیه مطرح شد. ولی از این مرحله به بعد با افتخار ترک‌های جوان در عثمانی، عرصه برای رواج پان‌ترکیسم در آن حدود نیز فراهم آمد.

طرز سوم سیاست

تبديل زبان ترکی به زبان رسمی کثور یکی از نخستین اقداماتی بود که ترک‌های جوان پس از تسخیر قدرت در ۱۹۰۸ به عمل آورده‌ند و با این اقدام مجموعه تلاش‌هایی برای ترک‌گردانی امپراتوری آغاز شد؛ در حالی

۱. Ibid. P. 80.

که هنوز در مدارس ابتدایی تدریس به زبان‌های محلی امپراتوری مجاز بود ولی کلاس‌های آموزش ترکی صورتی اجباری یافت و در نظام اداری نیز ترک بودن به یکی از شرایط اصلی استخدام تبدیل گردید.

با این دگرگونی محافظ ترک‌گرای پیش گفته که اکثراً از مهاجران مسلمان روسیه تشکیل شده بودند نیز جایگاه ویژه‌ای در تشکیلات جدید یافتند.^۱ حتی در ۱۹۱۱ آقچورا و گاسپرالی و علی حسین‌زاده به عضویت کمیته مرکزی کمیته اتحاد و ترقی انتخاب شدند. تبلیغات پانترکی در ۱۹۱۲ با تأسیس تشکیلاتی تحت عنوان «ترک اجاقی» (کانون ترک) که وظیفه تشکیل جلسات و گردهمایی‌های سیاسی و آموزشی را عهده‌دار شد، گسترش چشمگیری یافت.^۲

یکی از نشانه‌هایی ریشه گرفتن پانترکیم در خاک عثمانی ظهور چهره‌های چون ضیاء گوکالپ بود. محمد ضیاء معروف به گوکالپ در ۱۸۷۶ در دیار بکر متولد و در همان ایام تحصیل با گروهی از روشنفکران تبعیدی به آن دیار آشنا شد. پس از سفر به استانبول نیز درگیر فعالیت‌های سیاسی ترکهای جوان شد و در ۱۹۰۹ به نمایندگی از دیار بکر در کنگره کمیته اتحاد و ترقی شرکت کرد و به عضویت کمیته مرکزی اتحاد و ترقی درآمد. ضیاء گوکالپ فعالیت ادبی و سیاسی خود را با نشریه ترک یوددو آغاز کرد و به تدریج یکی از ارکان عمله ترک‌گرایی کمیته اتحاد و ترقی شد به اعتقاد او ترکها می‌بایست از طریق کشف سن و تاریخ گذشته خویش، محدودیت‌های ناشی از تأثیر فرهنگ‌های بیگانه را از میان برداشته، سپس از وحدت تمام اقوام و ملل ترک از کرانه‌های دریایی سیاه گرفته تا کوه‌های تین‌شان چین، سرزمینی واحد و یکپارچه، یعنی توران

1. Lewis, op. cit., pp. 349-56; Shaw, op.cit., p. 286;

زاره واتد پیشین، صص ۹۷-۲۰

2. Hoexter, op. cit., pp. 101-108.

بزرگ را تشکیل دهنده. وی برای تحقق این هدف سه مرحله قائل بود: اول تعکیم اقتدار ترک‌های عثمانی بر قلمرو امپراتوری و ترک گردانی اقلیت‌هایش. مرحله دوم یا مرحله پان‌ترکی، جذب و ادغام نزدیک‌ترین خریشان ترک‌های عثمانی، یعنی آذربایجانی‌های ایران و مسلمان‌های قفقاز در چارچوب دولت ترک. سوم وحدت تمام ملل و اتوام تورانی آسیا در حول این محور ترک.^۱

سران کمیته اتحاد و ترقی و به ویژه انور پاشا (۱۸۸۱-۱۹۲۲) وزیر جنگ و طلعت پاشا (۱۸۷۴-۱۹۲۱) وزیر داخله که قدرت را در دست داشتند شروع جنگ جهانی اول را فرصت مناسبی جهت احیای امپراتوری تعبیر کردند و در کنار آلمان و متعددانش بر ضد روسیه و بریتانیا وارد جنگ شدند. اگرچه مقامات عثمانی در تبلیغات خود برضد متفقین تاکید خاصی بر اتحاد اسلام داشتند و تلاش گسترده‌ای جهت شوراندن جهان اسلام بر ضد قدرت‌های بزرگ مسیحی مبذول داشتند ولی تغییر و تحولات جبهه‌های جنگ نشان داد که انورپاشا و هوادارانش فارغ از مصالح نظامی کل امپراتوری، اهداف و برنامه‌های دیگری در سر دارند. تکلیف متعددین بالفعل و بالقوه عثمانی در «جهاد» بر ضد قدرت‌های اروپایی در همان مراحل اولیه جنگ روشن شد. کمیته اتحاد و ترقی از همان سالهای نخست اقتدار با اقداماتی که در زمینه اعمال سیاست ترک‌گردانی خود و متنوعیت فعالیت‌های سیاسی گروه‌های غیرترک در پیش گرفته بود، بسیاری از گروه‌های سیاسی عرب را از بابعالی ناامبد ساخته بود و لهذا در بی‌آغاز جنگ نیز دولت بریتانیا توانست بدون دردسر چندانی عرب‌ها را بر ضد عثمانی‌ها برانگیزد. در ایران که با توجه به مظالم روس و انگلیس، افکار عمومی خواهان اتحاد ایران و عثمانی بر ضد متفقین بود، گروه کثیری از رجال سیاسی کشور یک حکومت موقت

به مواداری از آلمان و عثمانی تشکیل دادند و بر ضد روس‌ها و انگلیسی‌ها وارد جنگ شدند. اما بسیاری از آن‌ها نیز پس از تجارت دست اول خود از نیات و عملکرد واقعی قوای عثمانی در مناطق غربی ایران – چنان که در بخش بعدی این بررسی اشاره خواهد شد – متوجه شدند که اتحاد اسلام پوششی بیش نیست.

در سال‌های پایانی جنگ در حالی که صحنه اصلی کارزار در جبهه‌های بین‌النهرین و شام جریان داشت و هرگونه تأخیر و تعلی در تقویت این جبهه‌ها می‌توانست به فروپاشی نهایی دولت عثمانی منجر شود، انور پاشا و بارانش به نحو فزاینده‌ای درگیر جبهه قفقاز شدند. در واقع در حالی که مرحله نخست تحقق اندیشه توران، یعنی تحکیم اقتدار ترک‌های عثمانی بر امپراتوری و ترک گردانی اقلیت‌هایش، با کثtar بیش از یک میلیون ارمنی و انبوهی از دیگر اقلیت‌های می‌جی چون آشوریان در ۱۹۱۵ آغاز شده بود، با انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی نظام تزاری راه برای تحقق مرحله دوم که انضمام قفقاز و آذربایجان در قلمرو ترک‌ها بود گشوده شد. نیروهای عثمانی در دو ستون به سوی باکو و تبریز حرکت کردند. ولی از آنجایی که تحولات واقعی تاریخی همیشه با رویاپردازی‌های شبه تاریخی همو نیست، در حالی که ماجراهی قفقاز و آذربایجان ادامه داشت مقاومت نیروهای عثمانی در دیگر جبهه‌های جنگ درهم شکست و با تسليم عثمانی، پانترکیم نیز که برای مدت زمانی کوتاه اندیشه سلطنت حاکم بر واپسین دوره امپراتوری عثمانی گشته بود به صفت دیگر تلفات مشابه جنگ چون پان‌سلاویسم و پانزرمائیسم پیوست. در پایان جنگ نه تنها ممتلكات امپراتوری ازدست رفته بود بلکه بخشهای وسیعی از سرزمین اصلی عثمانی‌ها نیز در اشغال نیروهای بیکانه درآمد.

سد ایران

همان‌گونه که ملاحظه شد ترک‌گرایی و گرایش‌های پان‌ترکی برآمده از آن تا حدود زیادی در ارتباط تحولاتی شکل گرفت که در مناطقی و رای امپراتوری عثمانی جریان داشت؛ ایران نیز از دو جهت در این دیدگاه اهمیتی اساسی یافت؛ نخست آنکه زدودن نشانه‌های فرهنگ ایرانی و به ویژه آثار بر جای مانده از زبان فارسی بر زبان و فرهنگ این مناطق هم در بخش‌های مسلمان‌نشین امپراتوری روسیه و هم در قلمرو عثمانی به یکی از مهم‌ترین پیش شرط‌های ابداع هویت جدیدی بدل شده بود که مذکور ترک‌گرایان قرار داشت. و دلیل دوم نیز آن بود که علاوه حضور طوایف ترک و ترکمنب در بخش‌هایی از ایران گروه چشمگیری از ایرانیان به ویژه در بخش‌های شمال‌غرب کشور به زبان ترکی سخن می‌گفتند و بدین جهت از نظر ترک‌گرایان قسمتی از توران مورد بحث محضوب می‌شدند. از آنجایی که در این مقطع موضوع «ترک‌های ایران» مجموعاً صورتی ابتدایی یا به عبارتی دیگر «اکشافی» داشت مانند رشته انتشار مقالات محمد‌امین رسول‌زاده در نشریه ترک بوردو در معرفی «ترک‌های ایران» که بیشتر به وجود و حضور یک چنین گروه‌های جمعیتی‌ای در ایران معطوف بود تا صدور دستورالعمل‌هایی برای «رهایی» یا «بیداری» آن‌ها^۱ – چنان‌که

۱. بنگرید به چلب اخیر این مقالات که در اصل در سال ۱۳۶۸ هق منتشر شدند:

در مراحل بعد رسم شد - در این دوره بیشتر این وجه نخست بحث بود که در میان ایرانیان بازتاب یافت. یعنی رشته تلاش‌هایی که در عثمانی و به تبع آن در قفقاز برای مقابله با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آغاز شد.^۱ از سرآغاز عصر تنظیمات در عثمانی، در کنار تلاش شخصیت‌ها و تحرکات تجدددخواه برای تأسیس نهادهای جدید و پیشبرد اصلاحات مختلف، پشت سرگذاشتند بار سنگین میراث گذشته نیز مورد توجه قرار گرفت. آثار و نشانه‌های برجای مانده از زبان فارسی نیز از جمله بخش‌هایی از این میراث کهن محظوظ شد که می‌بایست به دست فراموشی سپرده شود. اگرچه در این مراحل بیشتر نوعی اروپایی‌گری مدنظر بود، یعنی حذف مظاهر برجای مانده از گذشته - از جمله آثار و نشانه‌های زبان و فرهنگ فارسی و عربی به نفع جنبه‌هایی از ادب و فرهنگ اروپایی - ولی به تدریج بر این اروپایی‌گری، ترکی گردانی نیز اضافه شد. به نوشته زنکوفسکی اگرچه «ایرانی‌زادایی» از خصوصیات مشترک تمام تلاش‌هایی بود که هم در داخل ترکیه و هم در خارج آن برای دستیابی به نوعی احیاء ملیت ترک جریان داشت ولی در میان نقاط مختلف ترک‌نشین روسیه «... این مثله به ویژه در آذربایجان [قفقاز] اهمیت یافت که در آن نفوذ ایرانی از شدت و حدت خاصی برخوردار بود».^۲

→

Mehmed Emin Resulzadeh, *Iran Türkleri Türk Düşyasi Anıtlarları Vakfı*, Istanbul, 1963, 2. 7-44.

۱. در این مرحله چنین به نظر می‌آید که ایرانیان هنوز از رشته تلاش‌هایی که در حوزه‌های دوره‌ست چون آسایی میانه برای زدودن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آغاز شده بود اطلاع چندلتی نداشتند. در این زمینه به مخالفت نشریه ترک یوردو با انتشار نشریه بخارا‌ی شریف به زبان فارسی می‌توان اشاره کرد (ج ۱، ش ۱۲، ۱۳۶۸ هق. به تقلیل از Akim, op. cit., p. 222) ظلماً این مخالفت‌هایی‌ها بر تأثیر نیز نبوده است زیرا بخارا‌ی شریف در مراحلی پایانی نشر، زبان به ترکی گرداند و نام گربای تورلان بر خود گلشت.

۲. برای آکلیعی بیشتر بنگردید به

وحدت ملیه

انتشار مقاله‌ای از صالح‌بیک نام در یکی از شماره‌های روزنامه ارشاد باکو – شماره ۲۶۶، ۱۳ شوال ۱۳۲۴ هق – که در آن به لزوم تحریض و تشویق زبان ترکی در داخله آذربایجان... اشاره شده بود به طرح مباحثی میدان داد که آن را می‌توان در زمرة نخستین واکنش‌های ایرانیان در قبال این حرکت جدید محسوب داشت. روزنامه جل المتن در مقاله‌ای تحت عنوان «وحدت ملیه حیات قوم است» به قلم «پارسی‌زاده پارسانژاد» با تأکید بر نقش اساسی زبان فارسی در حفظ استقلال ایران که با اشاراتی به پیشینه کهن این زبان در ایران و متأخر بودن رواج زبان ترکی در آذربایجان توأم بود، از این که ادب صالح‌بیک لازم دانسته بود که «... عموم اهالی آذربایجان خصوصاً تبریز... در مکاتب خود زبان مادری خویش را که ترکی است به اطفال نوآموز آموزگاری کنند و نیز آمته آمته مکتبات و مخابراتی را که در میان جماعت مستعمل می‌شود به ترکی بنویستند...» انتقاد کرد.^۱

طرح انتقادهایی از این دست بی‌جواب نماند. در یکی از شماره‌های بعدی ارشاد و در واکنش به مندرجات اخیر جل المتن، «... در مقاله‌ای به امضای یک نفر ترک آذربایجانی در تحت عنوان 'جواب به یک بند از جل المتن'» از این که «... یکی از آقایان فارسی تجاوزات بی‌مانند به ملیت و زبان ما ترکان آذربایجان نموده...» بود گلایه‌ای مطرح شد. اگرچه نویسنده این یادداشت خاطر نشان کرده بود که چون اینکه «... وقت بعضی حرفها نیست و برای عموم مسلمین خصوصاً ما ایرانیان اتحاد و



Serge A. Zenkovsky, *Penturkism and Islam in Russia*, Harvard University Press, Cambridge, Massachusetts, 1967, p. 99 and also 30-32.

۱. جل المتن، ش ۲۲، س ۲۹، ۱۴ ذیقده ۱۳۲۴ / ۱۹۰۷ جنوری. (بنگرید به پوسته‌ها – مقالات و گزارش‌های ضمیمه – از این پس «ضمایم» – پیروت شماره ۲)

اتفاق لازم است لهذا اکثر جواب را سکوت عن گذاشت...» است ولی لازم دانسته بود که «...محض جلوگیری از این هجمات و تجاوزات نامعقول مختصر جوابی به مقاله حبل المتن نوشته و از حضرات فارسیان...» خواهش کند که من بعد هم «...این‌گونه تجاوزات ملیه را ترک نموده و هم ترکان عثمانی را در جراید خود به خواری ذکر نکنند زیرا ترکان عثمانی برادران ملی ما هستند و محبت ما با آن‌ها با خون اندرون شده با جان بدر رود...»^۱

«یک نفر آذری‌ایجانی پارسی‌نژاد» در مقام پاسخ‌گویی به این یادداشت رکن اصلی استدلال خود را برد و نکته استوار کرد؛ یکی تفاوت نژادی ایرانیان و ترکان و دیگری نیز تقدم تاریخی زبان فارسی بر زبان ترکی از لحاظ رواج و کاربرد در حوزه‌های شمال غرب ایران. این که «...نژاد ترک غیر از نژاد ایرانی است، چه ایرانی خود را اولاد دارا و جمشید و کاوه و فریدون می‌شناسد و ترک و تاتار نب خود را به تیمور و باپر و چنگیز می‌رساند...» و آن‌که اهل آذری‌ایجان تا بیش از غلبه مغول‌ها به زبان فارسی «... تکلم می‌نمودند [و] بعد از غلبه تاتار به واسطه سختگیری‌ها و شدت فشار حکمرانان غاصب مجبور به تکلم زبان ترک شدند و به طول زمان استبداد زبان اصلی و مادری خود را از دست دادند...»^۲

در اشاره به دیگر واکنش‌هایی که در این دوره در برابر تحرکات جاری در عثمانی و قفقاز برای زدودن آثار و نشانه‌های زبان فارسی و فرهنگ ایرانی آغاز شده بود، از چند نمونه دیگر نیز می‌توان یاد کرد. از جمله مقاله‌ای از ابوالقاسم مصباح مراغه‌ای مدیر مدرسه ایرانیان حاجی طرخان تحت عنوان «مکتوب از اسلامبول»، که مجادلات جاری میان بعضی‌ها را که می‌گویند «... زبان ایرانیان فارسی است و باید در همه‌جا فقط فارسی معمول شود...» و آن‌هایی که می‌گویند «... خیر، آذری‌ایجان

۱. حبل المتن، ش. ۳۶، س. ۱۴، ۱۴ ربيع‌الثانی ۱۳۲۵ هـ ۲۷ / ۱۹۰۷. (ف سابه، پیوست ۳)

۲. عمانی

اصلًا ترک بوده، باید کتاب‌های ترک تألیف و تدریس نمود...» اصولاً مهم نمی‌دانست و فقدان یک برنامه آموزشی سراسری را مهم‌تر از تعاملی این مسائل تلقی می‌کرد و بر تشکیل یک «مکتب ایرانی» تأکید داشت^۱ و یا مقاله مهمی از حسین دانش که در آن برخلاف نظر مصباح مراغه‌ای این موضوع مستلزمی مهم و حیاتی ارزیابی شده که می‌بایست برای برطرف ساختنش اقدام شود.^۲

با این حال همان‌گونه که در آغاز این بخش نیز خاطر نشان شد در این مرحله پان ترکیسم هنوز مراحل اولیه خود را طی می‌کرد؛ نه فقط تبلیغ و ترویج آن به چند محفل سیاسی پراکنده محدود بود بلکه هنوز محتوای سیزده جویانه صربی نیز نیافته بود. برای مثال رساله مهم تورکلر بو محاربه ده نه قازانه بیلرلو^۳ – (ترکان از این جنگ چه دستاوردي می‌توانند داشته باشند؟) – م. قوهن که در آستانه جنگ اول جهانی منتشر شد^۴ در بحثی

۱. جبل المتن، ش ۳۲، س ۱۴، ۱۷، ص ۱۱۳۲۵ / ۱۱۳۲۵ آبریل ۱۹۰۷.

۲. اگرچه در این مقاله حسین دانش که آن نیز – «وحدت ملیه حیث فرم است» – نام داشت جبل المتن ش ۳۹ و ۴۰، س ۵۸ و ۱۲ ربيع الثانی ۱۳۱۹ / ۲۲ جولای ۱۹۰۱ – به مضامین مورد بحث در عثمانی و مستعمرات مسلمان‌شیعین روابط اشاره نشده بود ولی نظر به حضور حسین دانش در استانبول و در گیریاش در جلس فرهنگی ایرانیان و ترکان آن حدود، این مقاله مهم را نیز می‌توان در زمرة واکنش‌های ایرانیان نسبت به ترک‌گرامی فلملاط کرد.

برای آگاهی یشتر از زندگانی و آثار حسین دانش که در اشاره به تحولات بعدی این موضع نیز در ادامه این برسی باز هم لازم بود خوlude شد بنگرید به وحیم زنیس‌با، ایران و عثمانی در آستانه فرن ییشه، تبریز، انتشارات سرده، ۱۳۷۴، ۳، ج ۲، ص ۵۴۷-۵۶۷.

۳. م. قوهن، تورکلر بو محاربه ده نه قازان بیلرلو^۳ چهلاران تورک بوردی کتابخانه سی، استانبول، ۱۳۳۰.

این رساله مهم لر موسی کوهن که خود را نکن آلب نیز می‌خوانند در همان ایام لر سوی بخش اطلاعات بحریه بریتانیا به زبان انگلیسی ترجمه شد:

Tekin Alp, *The Turkish and the Pan Turkish Ideal* (London, transl. London War Staff Intelligence Division, Admiralty, 1917).

(در اینجا لازم می‌داند که لر دولت گرامی آفای کلوده احسانی که تصویری لر نسخه اصلی این رساله را لر مجموعه دانشگاه شبکاگر نبه و لر سال داشتند، تذکر گردد.)

که راجع به ایران و «آذربایجان تورکلری» مطرح می‌کند، در عین تکرار دیدگاه‌های پیش گفته این گروه مبنی بر ترک بودن آذربایجانی‌ها، این موضوع را دلیلی بر لزوم اتحاد پیش از پیش ایران و عثمانی تعبیر می‌کند. که بیشتر با سیاست رسمی بابعالی در آن دوره – اتحاد اسلام – همسوی داشت – نا استدلالی در جهت جدایی بخشی از ایران و انضمام آن به توران زمین که بعدها به سیاست رسمی این گرایشات تبدیل شد.^۱

اگرچه در این دوره ایران بارها هدف توسعه‌طلبی ارضی عثمانی قرار گرفت – چه در خلال سال‌های مقارن با انقلاب مشروطیت که بخش‌های وسیعی از مرزهای غربی ایران تحت اشغال نیروهای نظامی عثمانی قرار داشت و چه در مراحل اولیه جنگ جهانی اول که به بهانه رویارویی با نیروهای نظامی روسیه، عین همین تجربه تکرار شد – ولی تا جایی که بررسی شده است، پیش آمد چنین تحولاتی در آن دوره بیشتر در چارچوب رویارویی سنتی و کشمکش‌های مرزی‌ای دیده می‌شد که از دیرباز میان ایران و عثمانی جریان داشت و نه چیز دیگر. تنها از مراحل پایانی جنگ اول جهانی به بعد و به ویژه پس از سقوط امپراتوری روسی و بازشدن راه «توران» بر نظامیان عثمانی بود که به تدریج سمت و سوی سیاست جدید ترکان جوان آشکار شد و مباحثی از قبیل ترک خواندن مردم آذربایجان و قس على‌هذا که پیشتر نیز مطرح شده بود معنای واقعی و عملی خود را نشان داد.

غضض عین دوستانه

در آغاز جنگ طیف وسیعی از نیروهای ساسی ایران در مخالفت با روس و انگلیس راه همکاری با آلمان و عثمانی را در پیش گرفتند. با فروپاشی جبهه کرمانشاه و سقوط حکومت مؤقت نظام‌السلطنه در آن

حدود بعد از مراحلی چند، بسیاری از این نیروها در استانبول و دیگر نقاط عثمانی توطن گزیدند و در این مرحله بود که با پان ترکیسم نویای ترکی‌های جوان و برنامه‌های آن برای رهایی «ترکان» ایران آشنا شدند. پیش آمد مجادلاتی چون ترک خواندن زرتشت از سوی سلیمان نظیف و واکنش‌های منظوم و مثور تعدادی از ادباء و سخنوران ایرانی از جمله عارف قزوینی و حسین دانش نیز یادگار این دوره بود.^۱

با این حال از آنجایی که هنوز هم بسیاری از سیاسیون کشور و هم‌چنین افکار عمومی کماکان روس و انگلیس را دشمن اصلی ایران می‌دانستند و به تابع احتمالی همراهی و اتحاد با آلمان و عثمانی امیدوار بودند، از هرگونه رویارویی صریح با این مقوله اکراه داشتند. برای

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کلیات دیوان شادروان میرزا ابوالقاسم خرف قزوینی، به لفظنم عبدالرحمن سبیل آزاد، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکیر، ۵ ج ۱۳۷۷، بیرونیه نویضیحات مربوط به غزل، فرمان بکر به سلیمان نظیف نیره ضمیر، که در سال ۱۳۷۶ در استانبول سروه شد (صص ۹۸-۲۹۳). برای گزارش از پلاتیب این تحولات و مباحث در ایران بنگرید به روزنامه ایران ۲۵ ذیقسطنطیل ۱۳۷۷ / ۲۹ نیمه ۱۳۹۸.

حسین دانش نیز در همین ایام رساله‌ای در استانبول منتشر کرد تحت عنوان کجگاوی در زدتی با عزان فرعی دبه و سبله نوروز میروز سال ۱۹۱۸ و به رسم بلاغکاری و ارمغانی برای مسوطنان و همیزبانان ایرانی در فقطظیه به زیور طبع آرامته گردیده (استانبول، شهرزاده بشش، اوقاف اسلامی مطبوعه س، ۱۹۱۸، ص ۱۳).

سفارت ایران ضمن لرسال نسخه‌ای از این رساله به وزارت امور خارجه این توضیح را نیز افزود: «حسین خان دانش که شاید معروف آن وزارت جلیله است در حملاتی که از طرف نویسنده‌گان عثمانی بر ایرانیان شده همیشه جواب‌هایی که مفتضی بود در هر وقت [ناخوانتا] داده و نوشته است و اخیراً در تزاع دانش بر ترک بودن حضرت زرتشت جواب خوبی خویی نوشته و پس از آن در هر جا و هر موقع وظیفه خود را منصرآ به بحث از حضرت زردشت نموده و به این منابت قصيدة نوروزیه هم در موقع عبد انشاء و اینک داده است طبع نموده‌اند، پک نسخه از آن را لقاً تقدیم می‌دارد. محمدعلی [ناخوانتا] (سفارت کبرای دولت علیه ایران) شماره ۱۸۹۷ ۲۰، لسان وزارت امور خارجه ایران، کارتن ۳۶/۱۳ [دوسته ۶] ایشتر لسانی که در این کتاب مورد لساند فرلر گرفته‌اند از لسان وزارت امور خارجه می‌باشند، لهذا از این پس فقط محل سایر لسان ذکر خواهد شد»

نمونه‌ای از این اکراه و بسی میلی می‌توان به یکی از سرمهالهای نشریه کاوه – ارگان کمیته ملیون برلن – اشاره کرد که در گزارشی از مندرجات روزنامه خاور که در آن ایام در استانبول به زبان فارسی منتشر می‌شد برخی از جوابات این بحث را مورد توجه قرار داد. اگرچه در این مرحله، یعنی در مراحل پایانی جنگ در تابستان ۱۳۳۷ هق / ۱۹۱۸ میلادی، نیروهای عثمانی در حوزه تحت اشغال خود در آذربایجان یک سیاست آشکار پان‌ترکیستی در پیش گرفته و چنان‌که بازداشت و تبعید شیخ محمد خیابانی و تنی چند از بارانش نیز نشان داد^۱، در سرکوب مخالفین این خط مشی نیز تردیدی به خود راه ندادند ولی کاوه در اشاره به ابراز نگرانی روزنامه خاور از این بابت هنوز هم بر لزوم «اتحاد و دوستی این دو ملت شرق» تأکید داشت و اشاره‌ای سرسته را کافی دانست: «...این لشکرکشی‌های آخری عثمانی... به آذربایجان... جهت معقولی نداشت و بعضی حروفها و خیالاتی... که بعد از شکست روس به واسطه هیجان مفرط خیالات خام و تندروی در میانه جوانان عثمانی پدید شده و در نشیریات و بیاناتشان ظهور کرد...» که به عقیده کاوه «...نسبت به وحدت ملی ایران آثار سوء قصد از آن استشمام...» شد.^۲ نگرانی‌های ابراز شده از سوی رجال و شخصیت‌های ایرانی مقیم استانبول نیز که در خاور منعکس شده بود از این سطح محمل و سرسته فراتر نرفت.^۳

همین اکراه و بسی میلی را در پیش‌آمد آذربایجان نامیدن اران و رشی‌بابی علل آن نیز می‌توان ملاحظه کرد. در حالی که نقش اصلی و تعیین‌کننده نیروهای نظامی عثمانی در آذربایجان نامیدن خانات

۱. بنگرد به متن آن‌زی، قبیل شیخ محمد خبلقی در تبریز، تهران: بنگاه مطبوعاتی سفیر علی شاه، ۱۳۵۲، صص ۲۰۴-۲۰۵.

۲. کاوه، ش. ۳۳، س. ۳، ۲ تیرماه ۱۲۸۸ / ۱۰ / ۱۳۳۷ (دوره تجدید چاپ شده ابراج فنار، انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۵۶، ص. ۲۰۲).

۳. همان.

سلمان‌نشین قفقاز و هدف آن‌ها از این امر – دستیابی بر حوزه‌های جنوبی این حدود یعنی اصل آذربایجان – برای بسیاری از ناظران امر و به ویژه ایرانیان مقیم استانبول پنهان نبود، ولی ترجیح دادند که با در این مورد سکوت کرده و همان‌گونه که ملاحظه کردیم به نحوی سربسته از کنار آن بگذرند و یا هنگامی هم که وارد بحث می‌شوند یک نشانی غلط بدهند.^۱

در واقع در این مرحله فقط دموکرات‌های آذربایجانی، شیخ محمد خیابانی و هواداران او بودند که با توجه به تجارت دست اولی که از پان ترکیسم داشتند، بعد از عقب‌نشینی عثمانی‌ها از آذربایجان و شروع یک دور جدید از فعالیت‌های حزبی تصمیم گرفتند مبنی بعد «... در تمام حوزه‌های حزبی مطلقاً به فارسی تکلم نموده و زبان ملی را جداً مطعم نظر...» قرار دهند. توقف انتشار گاه به گاه مطالب ترکی در جرایدی که در این ایام در آذربایجان منتشر می‌شدند – از جمله روزنامه تجدد ارگان دموکرات‌های تبریز – خود از نشانه‌های مهم این حرکت جدید بود.^۲

کسری در توضیح جوانی چند از این «تجربه دست اول» به انتشار روزنامه آذربادگان اشاره دارد. این نشیریه که در زمان چیرگی کوتاه مدت عثمانی‌ها بر تبریز منتشر شد روزنامه‌ای بود که «... گفتارهای آن را

۱. تساب این امر به مدیریار مستبد روس، لز جمله این نشانه‌ای غلط بود. برای مثال روزنامه ارشاد در میان مراحل نخست آذربایجان نامیده شده ارلن سرتشار این فکر را از جانب روس‌های می‌دانست که معا حکومت جدید روسیه [پس لز انقلاب ۱۹۱۷] نتوانسته‌اند منحد شوند» و یا روزنامه زبان آزاد که «کمبته مساوات» را حاصل تبلیغات طمیرپالیسم روس، تلقی کرد و با روزنامه جنگل که مساوات‌ها را مغلوب دریلر مستبد روس، نویسید کرد.

برای آکاهی بیشتر بنگرید به آذربایجان در موج خیز تاریخ، نگاهی به باحت ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام ارلن به آذربایجان، ۱۲۹۸ - ۱۳۰۶ شمس (با مقدمه کاره ییلت). تهران: نشر و پژوهش شیراز، ۱۳۷۹، ص ۱۱.

۲. روزنامه ایران ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۳۷ مق (ضایاهم، پوست شماره ۲)

میرزا تقی خان رفعت می‌نوشت و نیک به یاد دارم که نخستین گفتار آن زیر عنوان، 'آذربایجان نه دیمکلر؟' در پیرامون نام آذربایجان و نویسنده مفرض گفته‌های پوج و بی‌مغز برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌ها را به گواهی آورده بود...^۱ ولی همان‌گونه کسری می‌افزاید... این روزنامه نیز پیش نرفت و پس از چند شماره‌ای از بین رفت لیکن در نتیجه آن در همان روزها دموکراتها یک جلسه عمومی برپا کردند و از رفتار میرزا تقی خان گفتگو به میان آورده و او را یک مرد بدخواه کشور دانسته، از میان فرقه بیرون کردند و در همان نشست تصمیم گرفته شد که پس از آن گفتگو در مجالس حزبی با فارسی باشد. آن روز بیش از هزار تن حاضر بودند و نیک به یاد دارم که چون پیشنهاد درباره گفتگو با فارسی به میان آمد و تصمیم گرفته شد، گفتارها از همانجا به فارسی تبدیل گردید...^۲

بدین ترتیب تنها در بی‌تحولاتی چون فروپاشی کامل امپراتوری عثمانی و لهذا بر باد رفتن تصور پیشین دریاپ مواحب و مزایای احتمالی اتحاد با عثمانی بود که بالاخره در طرح و بحث مفاسدی از این دست صراحت بیشتری به کار رفت و از اشاره به اصل و ریشه کار نیز خودداری نشد.^۳

۱. پیمان، سال ۷، شماره ۷، صص ۷۸-۷۷.

۲. برای مثال بنگرید به بلداثت 'آذربایجان و قفقاز' مترجم در کاوه (ش ۲ و ۵ س ۵ ۷ دی ۱۲۸۹، پیشین صص ۲۱-۳۰) و با رشته مقالات مهم حسن ملک‌زاده تبریزی یکی از افراد ایرانی فعال در نهضت مهابرات و ناظرانین مبنی علمی‌ها و دهدگامهای ہان ترکیس در عثمانی که در نعت عزلین ہان تورانیزم، آذربایجان قفقاز باراه ترکستان در تابستان ۱۲۹۸ در روزنامه ایون مشر نشود. بنگرید به آذربایجان در سوچ خیز تاریخ، پیشین، صص ۱۵۰-۱۵۱.

فصل هشتم

آتش نهانه

۱

خانله روشنی‌بیگ

در اواخر تیرماه ۱۳۰۲ روشنی‌بیگ نام که در سال‌های جنگ جهانی اول نیز مدتها را در ایران سپری کرده بود^۱ در مرکز ترک اجاقی استانبول سخنانی ایراد کرد که بازتاب آن را در محافل مطبوعاتی و همچنین دوایر دولتی ایران، باید سرآغاز طرح و بحث گسترده موضوع پان ترکیسم در ایران داشت. بحث اصلی وی – مطابق معمول – بر «ترک» بودن بعضی وسیعی از ایران قرار داشت؛ این که «... در جبال معظم ایران غیر از آثار ترک و خون ترک چیز دیگری دیده نمی‌شود و علت عمدۀ آن...» را نیز «اسامی کومها» دانست که «... به ترکی خوانده می‌شوند.» به گفته وی «... در آذربایجان ایران اقلأً سه میلیون الی سه میلیون و نیم ترک موجود است. در گیلان فقط پک قوم گیلکی زبان موجود است که از نژاد فارس می‌باشد. از آنجا گذشته تا کوههای پامیر تمام ترکمن می‌باشد...» و از این موضوع نتیجه گرفت که «ایران شمالی کاملاً ترک است.» اگرچه وی به

۱. برای آگاهی بیشتر بزرگ‌بود به «روشنی کهت و چه می‌گرید؟» سفره ایران، ۲۳ سپتامبر ۱۳۰۳ (ضایا، پوست شارة) (۱۰)

حضور عناصر غیرترک در قلمرو ایران اذعان داشت؛ از جمله «دو میلیون نفوس کرد» در جنوب ساوجبلاغ ولی بر این باور بود که در «... قسم فارسی ایران نیز دستجات مختلف ترک دیده...» می‌شد. در واقع چنین به نظر می‌آید که از نظر او فقط در «... صحاری ایران از فارسی‌های قدیم دیده...» می‌شدند و بس.^۱

اگرچه در این تعبیر و تفسیر تاریخی جای چون و چرا بسیار بود ولی آنچه آن را به موضوعی موهم و بحث‌انگیز تبدیل کرد ملاحظات روشنی‌بیگ درباره ایران معاصر بود و این که به زعم وی اصلًا ایرانی در کار نیست؛ روشنی‌بیگ ضمن مقایسه ایرانیان و ترکها، با اظهار این مطلب که ترکها «... برای حفظ حیثیت و شرافت عثمانی... خون خود را می‌ریختند در صورتی که ایرانی‌ها یک قطرب خون برای ایران نریخته‌اند...» این پرسش را مطرح کرد «... پس این دولت چگونه زندگانی می‌کند؟» و بلافاصله نتیجه گرفت اگرچه نه سیاست وجود دارد و نه دولتی و «... بعضی اوقات ... [هم]... موجودیت خود را به نظر ظاهر می‌کنند ولی اگر عمیقانه نظر کنیم ملاحظه می‌کنیم که در حقیقت چیزی وجود ندارد.»^۲

روشنی‌بیگ در بخشی دیگر از این سخنان آشتفته، در توضیح بیشتر افزود: «... مملکت شاهنشاهی ایران از یک قرن به این طرف وجود ندارد. ایران امروز مستملکه روس و انگلیس است. تجارت بزرگ حکومت ایران

۱. لز سخنان روشنی‌بیگ س-گزارش در دست است؛ یکی ترجمه نشریه ایرانشهر از متن منتشر شده در یمنگی مجموعه استانبول تحت عنوان «عینیة عشائرها در باره ایرانیان» (ایرانشهر، س. ۲، ش. ۲۲، ۲۲ میزان ۱۳۰۲، صص ۹۲-۸۷). دیگری مطلبی تحت عنوان «معلومات مهم راجع به ایران» به نقل از «براید لسلامبول» در سله مقالات روزنامه میهن به نام «ایران و ترک» (۱۳۲ بله ۱۳۲) ترجمه و منتشر شده است (ضایی، پیوست شماره ۵ همین کتاب) و همچنین گزارش وزارت خارجه لا این سخنواری که در این بروسی مورد استاد فریلر دارد؛ دلار ترجمه وزارت امور خارجه، ترجمه لز روزنامه ایلری ترکی سرخه ۷ ذیحجه ۱۳۴۱ (آرشیو وزارت امور خارجه ایران کلرنس ۱۵ ۱۳۴۱) در سبه ۲۶

وطن فروشی است. ترک‌های قفقازیه در نتیجه استیلای روس‌ها تا اندازه‌ای بُوی تمدن را شنیدند و لی ایران تریاک را از چین گرفت و به ترک‌های اتباع خود داد و تنها علت حاکمیت ایرانی‌ها بر ترک‌ها قوه جبریه وزور است...^۱ اظهار نظرهای مشابهی دربارهٔ تشیع و هم‌جنین گزارش زندمای درباره وضعیت زنان ایرانی که در ترجمه وزارت خارجه از این مقاله به عنوان آنکه «از نقطه نظر سیاسی قابل دقت نبست»^۲ منعکس نشد ولی در گزارش جرايد از این ماجرا آمده است، از دیگر نکاتی بودند که در ادامه این مقاله مطرح شدند.

با این حال بحث اصلی روشنی‌بیگ در حول و حوش مسائل قومی و زبانی دور می‌زد و پیش‌بینی آنکه متلاشی شدن ایران به دلیل «همین اختلاط نژاد و زبان» اجتناب‌ناپذیر است. به نوشتة او «... همان‌طوری که عناصر مشکله امپراطوری عثمانی به تدریج باعث انفراض امپراطوری عثمانی گردیدند، ایران هم به عاقبت عثمانی دچار خواهد شد و بدون شک در آن موقع ترک‌های آذربایجان ایران یک سلطنت ترک تأسیس خواهند نمود.»^۳

با انتشار مقاله روشنی‌بیگ بحث پان ترکیسم که تا پیش از این در میان ایرانیان بیشتر به صورتی ضمنی و تلویحی بازتاب داشت، جنبه‌ای صریح و آشکار یافت.

واکنش رسمی

نخستین واکنش را سفارت ایران در استانبول نشان داد که ضمن ارسال گزارشی از این سخزمانی خاطرنشان ساخت که شرح مستمر شده در جرايد استانبول که نسخه‌ای از آن را نیز جهت استحضار وزارت امور

۱. ممان.

۲. ممان.

۳. ممان.

خارجه ارسال داشته بود، فقط خلاصه‌ای از این کنفرانس را در بردارد؛ روشنی‌بیگ در کنار این سخنان مسائل دیگری را نیز مطرح کرده بود که توسط سانسور دولتی از انتشار آن جلوگیری شده بود، از جمله آنکه گفته بود نیروی نظامی ایران «... حالیه... چهل هزار نفر نظامی است که ظاهراً سر و روی دارند ولی باطنًا فاقد روح جنگی و رشادتند و وزیر جنگ ایران دست نشانده انگلیس است و باید ما ترک‌ها هوشیار باشیم که دچار زحمت غیرمتوجه نشویم...» علاوه بر این وی از پسچرخه عمارت «ترک اجاقی» که روی بروی سفارت بود «... نگاه به بیرق سفارت کبری کرده گفته است وظیفه ما ترک‌ها است این پرده متغیر را که به منزله کهنه بی‌نمایی است پاره کرده به جای آن بیرق ترک را نصب کنیم...»^۱

اسحق خان مفخم‌الدوله نماینده سیاسی ایران در استانبول ضمن ملاقات با عدنان بیگ نماینده حکومت آنکارا در امور خارجی خواستار «تفویض و تنبیه» روشنی‌بیگ شده و درخواست کرد که «... از طرف حکومت آنکوره از سفارت کبری ترضیه بخواهند و در روزنامه‌جات اظهار نأسف کنند...». در حالی که عدنان بیگ مراتب را به صورت تلگرافی به حکومت آنکارا ابلاغ و متظر دستور العمل بود مفخم‌الدوله فرصت را غنیمت شمرده و با اشاره به گزارش‌های پیشینش درباب جدیت «... عثمانی‌ها در اجرای پلتیک پان ترکیزم...» و فعالیت‌های تبلیغاتی «عمال آنها در داخله و ممالک اسلامی» هشدار داد «... هرچند ایرانی رشید وطن پرست مقیم آذربایجان را هیچ‌کس نمی‌تواند از صراط مستقیم خارج کرده، از دامان مادر عزیز وطن داریوش دور نماید ولی باید مخصوصاً در آذربایجان هوشیار بود و در ترویج لسان شیرین ملی و معارف کوشش نمود و از ورود کتب ترکی در آن قسمت مهم ایران

۱. سفارت کبری دولت علیه ایران، استانبول [از این پس سفارت استانبوله]، نسخه ۵۱۱، مورخه ۲۰۰۲ (۱۳۰۲) ۱۵

جلوگیری به عمل آورد...^۱. او در پایان اظهار اطمینان کرد که «... مراتب را به وزارت جلیلۀ جنگ اطلاع خواهند داد».^۲

سفیر ایران در استانبول در ادامۀ گزارش خود از اقداماتی که در این زمینه مبذول کرده بود اطلاع داد که دستور داده است در «... عید جدید ملی ترک [که] مصادف با واقعۀ ناگوار ترک اجاقی شده بود... بیرق سفارت کبری را که معمولاً به مناسب این نوع اعیاد من افراشتند بلند نکنند...». اقدامی که به نوشته مفخم‌الدوله «... اسباب تعجب عثمانی‌ها شده اثر منظوره را نمود. در روز نامجالات هم نوشتن و در فضمن چند روزنامه مهم اسلامبول را از مسئلله کاملًا آگاه کرده و قرار شد مقلاطی در تأسف از واقعه و لزوم اتحاد دولتين اسلامی بنویسن...». حتی هنگامی که عدنان‌بیگ به سفارت آمد و قصد داشت این قضیه را به صورتی دوستانه خاتمه دهد مفخم‌الدوله قبول نکرده « جداً در ترضیه خواستن رسمی از طرف حکومت آنقره و هیئت مدیرۀ ترک اجاقی و... تنبیه روشنی‌بیگ...» برآمد و اظهار داشت «... اگر مراتب مجری نشود مسافت به آنقره را موقوف خواهد...» کرد.^۳

اگرچه چندی بعد عدنان‌بیگ به سفارت آمد و از بابت اظهارات روشنی‌بیگ رسمیاً معذرت خواست و قرار شد علاوه بر انعکاس این موضوع در جراید رئیس ترک اجاقی نیز به سفارت آمده و عذرخواهی کند^۴ ولی تأثیر این واقعه، تأثیر دیرپایی بود.

سفارت ایران در پایان همان گزارش بار دیگر جواب کلی این واقعه را مورد تأکید قرار داده و نتیجه گرفت که این موضوع «... احساس همسایگان

۱. همان.

۲. وزارت امور خارجه، رمز سفارت استانبول، نمره ۲۲۷۵، ۱۱ مدر ۱۳۰۲ (۱۵ ۲۱).

۳. سفارت استانبول، نمره ۱۳، ۳۶۹، مدر ۱۳۰۲ (۱۵ ۲۱).

عثمانی / ترک را نسبت به ایران کاملاً آشکار نموده و خیالات و پلیک آتیه حکومت جدید را نسبت به ما هوایدا نموده...» است و به معین دلیل به دولت توصیه کرد که در درجه اول به جراید اعلام کند «... عجالتاً دست از تمجیدات شاعرانه درخصوص عثمانی‌ها و ترک‌ها برداشته، صفحات روزنامه را صرف مطالب مهم و مفید نمایند...» که اشاره‌ای بود به گزارش‌های روز به روز جراید ایران از نهضت مقاومت ملی مصطفی کمال و مهدلی با آن. توصیه دیگر سفارت آن بود که «... نانیا با ایرانیان ترکی لهجه بیشتر رافت و مهربانی فرمایند و در آذربایجان از عمل پان تورکیزم و خیالات ایران ویران کن آن‌ها جلوگیری نموده، در انتشار زبان شیرین ملی و تدریس تاریخ ایران و ترویج معارف کوشش کامل کنند...»^۱

دولت چنان که در بخش بعدی این بررسی ملاحظه خواهد شد برای مقابله پان ترکیزم و اتخاذ تدابیر فرهنگی لازم اقداماتی به عمل آورد ولی برای خاتمه دادن به «تمجیدات شاعرانه» جاری نسبت به ترک‌ها احتیاج به حکم و فرمانی نبود؛ صرف انتشار خبر مربوط به سخنان روشنی‌بیگ در این امر کارساز واقع شد.

واکنش مطبوعاتی

روزنامه میهن که خود متن سخنان روشنی‌بیگ را ترجمه و منتشر کرده بود نخستین نشایه‌ای است که در مقام مقابله برآمد. میهن نیز همانند سفارت ایران در استانبول، انتشار چنین سخنانی را مبین یک دگرگونی عمدی و جدید در خط مشی منطقه‌ای دولت ترکیه می‌دانست ولی برخلاف سفارت که در این تغییر به ذکر مواردی کلی اکتفا کرد میهن به نگرانی‌هایی مبدان داد که اگرچه از لحاظ تاریخی دقیق به نظر نمی‌آید ولی گربای نوع سوء‌ظن دیرینه‌ای بود که ایران در این رابطه احساس می‌کرد.

میهن ضمن اشاره به همدلی عمومی ایرانیان با حرکت مصطفی کمال پاشا ته روش‌ترین نمونه آن در زمان فتوحات سال گذشته کمالیون – بر ضد مهاجمان یونانی – آشکار شد که «... در دیوار تهران با عکس‌های غازی کمان پاشازینت یافته و غریبوهله و شادمانی قارس‌ها» تا باب عالی می‌رفت...^۱ و هم‌چنین اعدام ایران در اعزام هبتوی به آنکارا، خاطرنشان ساخت که در ادوار قبلی نیز یعنی در سال‌های پیش از جنگ اول جهانی و حتی در خلال جنگ نیز که دولت عثمانی بحث اتحاد اسلام را مطرح کرد، ناژهم ایرانیان رویه مساعدی در قبال آن اتخاذ کردند زیرا «... ما اتحاد اسلام را از نقطه‌نظر مذهبی تلقی نموده و بدون عنوان شیعه و سنی، به نام عظمت اسلام همیشه با سایر برادران اسلامی خویش هم صداگردیدیم غافل از این که یک روزی اتحاد اسلام به اتحاد ترک تبدیل و جنبه سیاسی به خود گرفته و در اول مرحله ایران را هدف خویش قرار خواهد داد...»^۲

از نظر میهن این خطمشی جدید هم حاصل یک دگرگونی عمدی در تحولات منطقه‌ای بود و هم پدیده‌ای بود که ریشه به گذشته‌ها می‌برد. تا جایی که این امر به تحولات جدید منطقه مربوط می‌شد میهن آن را از نتایج کنفرانس لوزان و توافق انگلیس‌ها و ترک‌ها در مورد منطقه می‌دانست؛ در پی ستشدن همراهی پیشین کمالیون و روسیه شوروی، یا به تعبیر میهن «... در نتیجه بی‌وفایی ترک‌ها – که صنعت ملی آن‌هاست – نسبت به روس‌ها و توافق کامل بین عصمت پاشا و کرزن یک عدد مواد سری نیز بین ترک و انگلیس امضا و رد و بدل گردید [که] یکی از آن مواد مسلمان فضیه بین‌النهرین و موصل بوده و در اینجا کرزن شاهکار سیاسی خود را به ترک‌ها زده و یک بالش نرمی راجع به آذربایجان قفقاز و آذربایجان ایران زیر سر آن‌ها گذارد و بالاخره از جیب خلیفه یک حاتم بنخشی‌هایی کرده است...»^۳

تحولات جاری در ترکیه و بین النهرین نیز به نوشتة میهن موید آن بودند که مصالحهای به عمل آمده است؛ اقدام انگلیس‌ها در بین النهرین در اخراج علماء و روحانیون شیعی از عتبات و تقارن آن با افزایش فشار حکومت جدید ترکیه بر ایرانیان که «...طی اولین حکم خود امر مس دهد که ایرانیان مقیم عثمانی یا از مملکت آن‌ها خارج شوند و یا ترک تابعیت ایران نمایند...»، این که «...در همان اوقاتی که وزیر مختار جدید الورود ترک را ایرانیان مهمان‌نواز در میان غریبو و هلهله شادمانی از سرحد مملکت تا پایتخت روی دست وارد نموده و تمام جراید ایران با یک شف و سرور بی‌آلایش او را استقبال می‌نمودند...» روشنی‌یگ نیز در مقام نقط و سخنرانی بر می‌آید خود از یک خط‌مشی جدید حکایت داشت؛ «این نقط روشنی‌یگ نیست. بلکه سیاست جدیدی است که دولت تازه متولد شده ترکی نسبت به ایرانی اتخاذ نموده...» است.

از سوی دیگر و در یک نگاه تاریخی، میهن این پدیده را تداوم همان رویارویی و تقابل دیرینه ایرانیان و ترک‌ها می‌دانست که از نو و به صورتی جدید سرباز کرده است. به نوشتة میهن «...خطروناک‌ترین دشمن این مملکت از سه هزار سال قبل ترک بوده و امروز هم همان ترک خواهد بود و ایران مجبور است همان سیاست دیرینه خود را دویاره با ترک‌ها تجدید و همان ضربت شعثیر ایرج، فریدون، سیروس، رستم... تا بر سرده نادر انشار و آقامحمدخان قاجار را یک بار دیگر به آن‌ها بچشاند...»^۱

روشنی‌یگ ایران

حال اگر این تفسیر و تعبیر سیاسی مدیر میهن را هم از لحاظ شیوه بیان تند و افراطی و هم از لحاظ محتوایی نادرست بدانیم، زیرا تاجایی که اطلاع در دست است در مذاکرات لوزان چنین توافقی میان کرزن و عصمت ایشونو حاصل نشده بود و از «سه هزار سال» قبل نیز

خطرناک‌ترین دشمن ایران ترکها نبوده‌اند، وجه «فرهنگی» مقابله میهن با روشنی‌بیگ را باید افتضاح دانست. ابوطالب شیروانی در پاسخ به نکنک مواردی که روشنی‌بیگ عنوان کرده بود – در رشتۀ مقالاتی که در دو شمارۀ میهن منتشر شدند – لحنی را به کار برداشت که از لحاظ زشتی و زندگی از سخنان خود روشنی‌بیگ هیچ کم نداشت؛ وی که ریشه امپراطوری عثمانی را «... از غلامی و غلام بچگی دربار خلفای عباسی...» می‌دانست که «... در سایه خیانت به ولی نعمت‌های حقیقی خود جانشین عظمت آن‌ها گردید...» به رغم تلاش گاه به گاه در ارائه استدلال‌هایی منطقی در رد شباهات روشنی‌بیگ، بیشتر بر «... قسارت، شقاوت و عادت به خون‌ریزی...» ترکها تأکید داشت و اصولاً علت اصلی عقب‌ماندگی نسبی ایران از قافله تمدن را نیز در رویارویی شتمدالله ایران با ترکها می‌دانست. در این مقالات، هرچه روشنی‌بیگ در توصیف ایرانیان عنوان کرده بود از فقدان غیرت ملی گرفته تا شیوع بیماری‌های مفاریتی، وضعیت نابسامان زنان، چیرگی علماء بر حیات اجتماعی کشور و غیره...، ابوطالب شیروانی دو چندان بر آن‌ها گذشت و نثار خود ترک‌ها کرد.^۱

این رشتۀ مقالات به اندازه‌ای زنده بود که مقامات ترکیه که تا این مرحله به علت سخافت مشابه سخنان روشنی‌بیگ در موضع دفاعی قرار داشتند، در مقام اعتراض برآمدند؛ جلال بیگ نایب اول سفارت ترکیه در ایران در ملاقاتی با میرزا اسحق خان رهبر مدیر اداره دوم وزارت امور خارجه، طی تسلیم یک یادداشت رسمی به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۲۳ / ۱۲ شهریور ۱۳۰۲ در این زمینه خواستار آن شد که وزارت خارجه به صورت کمی از این بابت اظهار تأسف کنند در این نامه آمده بود «... نسبت به ملت نجیب و معظم دوستدار که برای حفظ استقلال و مقام خود سنتات متمادی در مقابل دول قویه و معظم قیام به دفاع ملی نموده و در صلح

لوزان احترام و نظر فدرشناسی دنیای متعدد را جلب به خود نموده،
جارت و گتاخی از طرف هرکس به عمل آید از طرف دوستدار با
شدت و سختی تلافی خواهد شد.^۱

در پس اقدامات سفارت ایران در استانبول که با اظهار تأسف
عدنانبیک و به دنبال آن عذرخواهی رئیس و منشی ترک اجاقی در سفارت
و بازنتاب خبر این دیدار در جراید محلی توأم گردید^۲ و همچنین احضار
مدیر روزنامه میهن به وزارت خارجه و تأکید بر تمایل وزارت امور خارجه
ایران بر آن که «... حتی الامکان از هر امری که موجب رنجش اولیاه دولت
عثمانی باشد پرهیز گردد...»^۳ از لحاظ تحولات جاری در سطح روابط
سیاسی ایران و ترکیه بدین موضوع خاتمه داده شد. از این رو هنگامی که
میرزا رضاخان ارفع نماینده ایران در جامعه ملل نیز طی ارسال نامه‌ای به
وزارت خارجه از مندرجات جراید استانبول شکایت کرد که «... دل هر
ایرانی از خواندن آن خون می‌شود...» و در ادامه افزود «... گمان ندارم در
دینا هیچ دشمنی در حق دشمن جانی خود این‌گونه الفاظ قبیح مستهجن...
استعمال کرده باشد...» و از آن تأسف بود که اینک در مقابل تلاش‌های
وی در «... حفظ الغیب‌ها و همراهی‌ها و حمایت... [در] ... مجمع اتفاق
ملل درباره ملت عثمانی...» با یک چنین واکنشی روبرو شده است.^۴
وزارت امور خارجه ضمن ارسال شرحی از اقدامات دولت در تهران و
استانبول و نتایج حاصله، ختم این قضیه را به وی اطلاع داد.^۵

۱. نزجمة نامه شماره ۱۰۲ / ۵۷۱ / ۳ سپتامبر ۱۹۲۳ سفارت ترکیه (۲۱۱۵).

۲. سفارت استانبول، نمره ۲۸، ۲۳۶ رسید ۱۳۰۲ (۲۱۱۵).

۳. بلادلشت بدون سربرگ مورخ ۱۳ سپتامبر (۲۱۱۵).

۴. [مبنت نمایندگی ایران در جامعه ملل] la Societe des Nations Delegation de perse

نمره ۲۱۸، ۱۱ محرم ۱۳۲۲ سپتامبر ۱۳۰۲ (۱۳۰۲ ۱۵).

۵. خارجه، نمره ۱۳۹۹۸، ۳ میزان ۱۳۰۲ (۱۳۰۲ ۱۵).

در حوزه مباحث مطرح شده در جراید دو کشور نیز با تذکری که به مسیر روزنامه میهن داده شد، و از آن مهمتر با وارد شدن عناصر معقول‌تری در این موضوع و مباحث سنجیده‌تری که مطرح شد، ابعاد تند بین رویارویی فروکش کرد

اجتناب از مقابله به مثل

آخرین نوشته‌ای که در روزنامه میهن تحت عنوان کلی «ایران و ترک»^۱ منتشر شد مقاله‌ای بود به قلم علی صادقی تبریزی که در آن به جای پاسخ جزء به جزء به فرمایشات روشنی‌بیگ که اصولاً عمل بیهوده‌ای بود، در شناخت جوانب کلی‌تر این بحث سعی شد؛ صادقی تبریزی نیز از آنکه به رغم همراهی و همدلی مسلم ایرانیان با عثمانی‌ها – از «...جانفشاری ده‌ها هزار جوان رشید این مملکت برای حفظ اسلام و نفویت عثمانی‌ها در اثنای جنگ...» گرفته نا... آن همه غمخواری ایرانی‌ها در روزهای تیره ترک‌ها، جشن و شادمانی که در موقع فتوحات آن‌ها...» – اینک یک چنین پردمای نمایان شده بود که یادآور اندنان‌های درنده مغول‌های قدیم^۲ و «گزارشات تلغی صفحات تاریخ راجع به مناسبات ایران و ترک» بود، احساس تأسف می‌کرد. اما وی این مقوله را به سطح آراء و عقاید روشنی‌بیگ، «این شخص مجھول الهریه [که] در نظر یک نفر ایرانی دارای هیچ‌گونه اهمیتی نبوده و به خودی خود... قابل اعنتا نبست» محدود و منحصر ندانسته، طرح آن‌ها را در یک «موسۀ مهم اسلامبول» یعنی کانون ترک... و بالاخره در جلو چشم زمامداران کمالیون...» مهم تلقی می‌کرد از نظر صادقی تبریزی این موضوع با دو تحول دیگر در آن سامان ارتباط مستحبم داشت؛ یکی فشار طاقت‌فرسای دولت جدید ترکیه بر حدود چهل هزار نفر از اتباع ایران برای ترک تابعیت – «با از مملکت ما بروید و یا ترک شوید» – و دیگری نیز فعالیت‌های تبلیغاتی محمدامین رسولزاده و بقایای حزب مساوات که در بخش بعدی این بررسی بدان اشاره خواهد شد^۳

روزنامه وارلین چاپ ساری قمیش در پاسخ اظهارات علی صادقی تبریزی، مقاله‌ای منتشر کرد که به رغم نکات بحث انگیزش، در مجموع از مباحث سخیف پیشین—به ویژه سطح آراء امثال روش‌بیگ—فاصله داشت؛ در این مقاله که «به برادران ایرانیمان» نام داشت روزنامه وارلین پس از اشاره‌ای به مباحث مطرح شده از سوی روش‌بیگ و «انعکاس الم آور» آن در ایران از این که «...نطقو که در یک موسسه خصوصی عاری از هر نوع رسمیت... ایراد گردیده یک چنین عکس العمل شدیدی تولید نماید...» اظهار شکفتی کرده بود «...مخصوصاً که ناطق هم شخصی مجھول الهویه و یک آدم بی‌سرپایی [بود] که دارای سابقه سوء می‌باشد.»^۱

از نظر روزنامه وارلین بحث روش‌بیگ از چند جنبه اساسی خطأ و نادرست بود؛ نخست آنکه وی می‌بایستی بداند که «...ما بین ترک‌ها و فارس‌های ایران غیر از فرق زیان هیچ نوع تفرقه و بیگانگی موجود نیست. وحدت مدنیت، مذهب و آداب معاشرت با یک روایت محکم و تاریخی این دو عنصر را به هم مربوط و متوجه...» کرده بود. خطای دیگر روش‌بیگ نیز در آن بود که «...مقام لایق فارس‌ها را تفهمیله، آن‌ها را در قبول تمدن از ترک‌های ایران پستتر محسوب نموده است. در صورتی که مدنیت ایران در فارس‌ها طلوع کرده، پایه عرفان و نکتمسنجی فارس‌ها بدون شبیه بلندتر از تصورات او است...»^۲

اگرچه این بحث چنان که در بخش بعدی این بررسی نیز ملاحظه خواهد شد—از لحاظ تعبیر خاصی که از مقوله «ترک و فارس» ارائه می‌داد باز هم مورد نقد جراید ایران قرار گرفت، ولی به هر حال در تصحیح سمت و سوی مخربی که این مقوله در خلال رویارویی فلمی روش‌بیگ و میهن به خود گرفته بود موثر واقع شد.

۱. به نقل از ترجمه فارسی آن در میهن، ۲۲ جلدی ۱۳۰۲. (ضایا، پوست شماره ۸)

۲. همان.

عملکرد ایرانیان در جنگ اول جهانی یکی از دیگر مضامینی بود که در بخش بعدی مقاله وارلین مورد بحث قرار گرفت. از نظر وارلین «... ترکها برای محافظت عراق در جنگ عمومی آنچه که از دستشان بر می‌آمد کوشیدند ولی ایرانی‌ها با یک خونسردی در آن موقع تماشاجی شده، به کمک ما نیامدند و با این بی‌حسی که ابدأ شایسته شرایط اسلامی نبود سلمین آسیای وسطی را دچار فلجه و حتی موقعی که انگلیس‌ها از محمره که خاک ایران است فرقه‌های نظامی خود را به طرف عراق سوق می‌دادند اعتراض نکردند. هرگاه ایران داخل جنگ می‌شد افغانستان هم نیام کرده، سایر ملل اسلامی هم به این روز سیاه نمی‌افتدند. البته جزای اشخاص تبلیغ، نکبت و محرومیت می‌باشد.»^۱

میرزا علی خان صادقی تبریزی در پاسخ خود به مقاله وارلین در عین حال که از لحن متفاوت و سعی آن در فاصله گرفتن از آراء کانی چون روشنی‌بیگ استقبال کرد، جدای از اشارات و کنایات نهفته در این مقاله، دو نکته اصلی آن را مورد بحث قرار داد؛ یکی موضوع عملکرد ایرانیان در خلال جنگ اول جهانی بود و دیگری نقش زبان در تبیین هویت ایرانی که نکته‌ای است در ارتباط مستقیم با مضمون اصلی این بررسی.

میرزا علی خان صادقی درباب موضوع نخست به درستی در اشاره به نهضت مهاجرت از نقش چشمگیر ایرانیان در هاداری از آلمان و عثمانی یاد می‌کند که به رغم «مخاطرات عظيمة جنگ بین الملل با تهدیدات روس و انگلیس و وجود صدماءزار قشون متفقین...» نتوانست از ابراز احساسات ایرانی‌ها نسبت به ترک‌ها جلوگیری نماید...» و در ادامه از «خون بیست هزار نفر ژاندارم منظم ایران و مجاهدین» سخن می‌گوید که فقط بر اساس «احساسات مذهبی و دیانتی» در کنار عثمانی‌ها جان باختند.^۲

وارلین در اشاره به آراء نادرست روشنی‌بیگ به درستی خاطرنشان ساخته بود که «... روشنی‌بیگ باید بداند که مابین ترک‌ها و فارس‌های ایران غیر از فرق زبان هیچ نوع تفرقه و بیگانگی موجود نیست. وحدت مذهب، مذهب و آداب معاشرت، با یک روابط محکم و تاریخی این دو عنصر مهم را به هم مربوط و متجانس نموده است. بنابراین روشنی‌بیگ که می‌خواسته ابرو درست کند، چشم را نیز کور کرده است. یعنی علاوه بر این که حرف‌های وی توجه ترک‌های ایرانی را جلب ننموده، آنها را از ما رنجانده است...»^۱ ولی علی صادقی به این نیز راضی نبود و بعد از اشاراتی به بحث زیان در دوره جنگ‌های بالکان و تأثیر آن در جدایی آلبانی از امپراتوری عثمانی و هم‌چنین مطالب قاموس الاعلام شمس الدین سامي درباب آذربایجان خاطرنشان ساخت که اهالی آذربایجان «... مخصوصاً منور الافکاران آن ایالت هیچ‌گونه علاقه‌ای به این زیان نداشته و به کزان جدا از دولت و وزارت معارف درخواست کرده‌اند که با عطف توجهی جدی به معارف آذربایجان گریبان آنها را از دست این لسان بیگانه، یادگار تلخ استیلای مغول خلاص نمایند...»^۲ به همین جهت علی صادقی در ادامه این بحث لازم دانست که با توجه به ملاحظات فوق به اطلاع نوینده وارلین برساند که «... این بندۀ تبریزی هستم ولی ترک نبستم. و همان اندازه که به تبریزی بودن خود مفتخرم، به همان اندازه کسانی که تبریزی را مستب به ترک بخوانند به آنها اعتراض دارم.»^۳

اگرچه این دور از بحث پانزدهم ترکیسم از دل غانله روشنی‌بیگ سر بر آورد و در زمینه مناسبات ایران و ترکیه جریان یافت، ولی این موضوع در نهایت به بحث آذربایجان و تلاش گروه‌های ترک‌گرا برای قلب هویت ایرانی آن می‌رسید، کما این که این بار نیز چنین شد. علاوه بر طرح نکات

۱. میان. ۹ دلو ۱۳۰۲.

۲. میان.

۳. میان.

فوک در رابطه با بحث آذربایجان از سوی علی صادقی تبریزی و دیگر نکات مشابهی که در نوشته‌های پیشین صاحب‌نظران ایرانی بدانها اشاره شد، پیش آمد رخدادهایی چند در فرقا ز نیز یکی دیگر از عرصه‌های اصلی این رویارویی را معین کرد.

میان پرده فرقاژی

با انتشار کتاب آذربایجان جمهوریتی محمدامین رسولزاده در استانبول در سال ۱۳۰۲ و بازتاب پارهای از مفاد آن در میان ایرانیان یکی دیگر از زمینه‌های این رویارویی نیز مورد توجه قرار گرفت. انتشار این کتاب که به توصیف چگونگی تاسیس دولتی به نام آذربایجان در اواخر جنگ اول جهانی در قفقاز و اضمحلال بعدی آن به دست بلشویکها اختصاص داشت،^۱ باعث آن شد که دامنه بحث به فرقاژ و به تبع آن آذربایجان نیز باز شود؛ یعنی یکی از مهم‌ترین و در عین حال بحث ناشده‌ترین عرصه‌های رویارویی جاری میان هویت ایرانی و گرایش‌های ترک‌گرا.

در اوائل خرداد ۱۳۰۲ سفارت ایران در استانبول ضمن

۱. رسولزاده محمدامین، آذربایجان جمهوریتی، *کیفتی تشكیل و شدیگی وضعیت، ملی آذربایجان نشریاتی*: صایی ۱، شهر لعیانی: اوقاف اسلامیه مطبوعه سی، ۱۳۳۹-۱۳۴۱.

اگرچه در همان ایام برای ترجمه این کتاب به فارسی نلاش‌هایی به عمل آمد و بعضی لا آن نیز به سفارش دکتر محسر دل‌الشیر نزدیک شد (بنگرید به ابیرج للشار «نیازها و پارهای ایران‌شناسی» (۳۱)، در مجله فرهنگی و هنری سخا (ش ۲۲، خرداد- تیر ۱۳۸۱، صص ۵۴-۵۵) ولی ترجمه کامل و انتشار نهایی این کتاب تنها در سال‌های اخیر صورت پذیرفت: محمد لمین رسولزاده جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمه تحقیق سلامزاده، تهران: نشر و چاپ همشهری، ۱۳۸۰.

ارسال نسخه‌ای از کتاب مزبور به وزارت امور خارجه، خاطرنشان ساخت که «... رسولزاده چند سال است خود را وابسته به حکومت آذربایجان فرقاًز نموده و برای اتحاد و استقلال اقوام ترک پروپاگاندایی شروع نموده که مهم‌تر از همه مجموعه فوق الذکر می‌باشد. مشارالیه در ضمن شرح تاریخ آذربایجان و عادات و اخلاق اهالی آن سعی می‌کند که تبریز را مرکز آذربایجان یعنی قطعات واقعه در طرفین رود ارس به قلم داده و بهفهمند که از قدیم‌الایام ملل ساکنه در شمال و جنوب رود مزبور دارای زبان و اخلاق مشترک بوده و در حقیقت از یک نژاد و اصل می‌باشند و هیچ تناسبی ندارد که نام خود را ایرانی گذارد و یا مقهور نفوذ لسانی و اخلاقی 'فارس' بشونند».^۱

در مورد همین کتاب بود که علی صادقی تبریزی در یکی از نوشهایش ضمن ابراز گلایه از محمدامین رسولزاده که «در دوره اول مشروطیت در کتف رأیت ایران در تهران زندگی می‌کرد و ایرانی‌های انقلابی او را مثل یک ایرانی تلقی کرده، سردبیری جریده مهم ایران تو را به او محول و در سیاست مملکت دخالتی دارند...» ولی وی در عوض، پس از مدتی زندگی در اسلامبول و به محض بازگشت به فرقاًز «... اولین کاری که کرد و قلمی که برداشت صدیت با ایران بود...» به نقش اساسی او در تاسیس «حکومت مغایری» مساوات اشاره کرد که «... اسم آذربایجان ایران را که از زمان ایران بودن ایران، اسم این ایالت... بوده است، دزدیده به روی بادکوبه نهاد.» به نوشته علی صادقی، رسولزاده اینک نیز «... کتاب بلند بالایی به اسم 'جمهوریت آذربایجان' تألیف... و چون می‌خواهد خود آذربایجان را سرفت کرده و به خیال خود جزو فرقاًز نماید، بنابر این اسم آذربایجان را شامل هر دو قرار داده است...»^۲

۱. سفارت استانبول، نمره: ۰۱۴۵۰، ۷ جوزا ۱۳۰۲ (۱۵ مهر ۱۳۰۲).

۲. میهن، ۱۳ سپتامبر ۱۳۰۲.

علی صادقی در ادامه این بحث، با اشاره به واکنش گروه شیخ محمد خیابانی در تبریز که در برابر آذربایجان نامیدن خانات مسلمان‌نشین قفقاز آذربایجان را «آزادستان» نام نهادند، از قول تقریزاده می‌نویسد که گفته بود «... ما به محض این که مشاهده کردیم که اسم آذربایجان را از ما دزدیده‌ماند عوض این که در صدد استرداد حق خود برآییم از آن صرف نظر نموده، اسم من در آوردن آزادی سنان را اختراع و روی آن گذاشتبیم...»^۱

طرح موضوع کتاب رسولزاده، طبیعتاً موضوع حزب مساوات و فعالیت‌های احتمالی عوامل آن را در ایران نیز به دنبال آورد و در این زمینه نیز گزارش‌هایی واصل شد ولی بنا به دلایلی چند از جمله تلاش همزمان رسولزاده برای نزدیکی با مقامات ایرانی به خاطر جلب حمایت آنها از برنامه‌های سپاه مساواتی‌ها در قفقاز که ظاهرأ به کمرنگشدن فعالیت‌ها آشکار آنها در حوزه ایران منجر شده بود،^۲ جنبه مساواتی این ماجرا استمرار چنانی نیافت. مع‌هذا موضوع قفقاز در چارچوبی دیگر،

۱. همان.

نشره سیزاهلی خان صادقی به یادداشتی است که در زمستان ۱۲۸۹ تحت عنوان «آذربایجان و قفقاز» در نشریه کاده منتشر شد. در این یادداشت که احتصاراً به قلم تقریزاده بود بر کثر تاکید بر نادرستی آذربایجان نامیدن لران، دلایل اصلی پیش آمد این تعریف و تصرف عو خاطرنشان گشت: «... این قفره بلاشک تر پک سوه نبت بلکه سوه فعد بود از طرف مطیعین خانی این مملکت - [جمهوری آذربایجان قفقاز] - که مشائخ و استاد موسیقی نبت و لاداره آن شده بودند. این دست خام خیال همان بلندپرولزی‌ها و مالیخوربلهای موهمی را که لسباب خریابی مملکت خودشان شد در قفقاز و مدور امانته و فیلان و عظ و تبعیج می‌کردند.»

(کلره، ش ۲ و ۵ می ۵ و ۷ دی ماه ۱۲۸۹ / ۱۹۲۰ م، همان، ص ۳۲۰)

^۱ مریم آکلمن از تلاش‌های ناموفق معلمین رسولزاده برای نزدیکی به ایران بنگردید به میک تنه تو معلمین رسولزاده در فصلنامه فرهنگ و اجتماعی گفتگو (ش ۳۳، خرداد ۱۳۹۰، ص ۵۷-۶۹).

کما کان اهمیت خود را به عنوان یکی از عرصه‌های اصلی این رویارویی حفظ کرد.

هنوز مدت زمانی از فروختن تنش حاصله از گفتارهای روشنی‌بیگ نگذشته بود، که با ترور مایل تویسرکانی، مدیر اعزامی وزارت معارف ایران برای سرپرستی مدرسه اتحاد ایرانیان در باکو در زمستان ۱۳۰۲، حرکات و تبلیغاتی که برای امحاء زیان و فرهنگ ایرانی در قفقاز آغاز شده بود جنبه‌ای عینی و ملموس یافت.

مدرسه اتحاد ایرانیان باکو

از سال‌های نخست قرن حاضر با توسعه صنعت نفت در حوزه باکو به طور اخص و هم‌چنین توسعه کلی مناسبات تجاری و اقتصادی در بخش‌هایی از قفقاز و آسیای میانه که تحت اداره امپراتوری روس قرار داشت، تعداد روزافزونی از ایرانیان در جستجوی کسب و کار بدین نقاط رهپار شده و توطن گزیدند. تامین نیازهای آموزشی و فرهنگی این گروه از ایرانیان مهاجر یکی از نخستین خواسته‌هایی بود که هم‌زمان با پیروزی انقلاب مشروطیت در ایران مطرح گردید؛ خواسته‌هایی که مآل‌به تأسیس یک رشته مدارس محلی در نقاط مختلف قفقاز و آسیای میانه منجر شد. مدارس مظفری در عشق‌آباد، اتفاق ایران در تفلیس، تعدد در صابونچی و اتحاد ایران باکو – موضوع اصلی این بررسی – از مهم‌ترین آنها بودند.^۱ اندک زمانی بعد از تأسیس «انجمن خیریه ایرانیان در باکویه» در سال ۱۳۲۲ هجری قمری که از ترکیب هفت تن از تجار ایرانی – و در رأس

۱. برای آکلامی پیشتر در این زمینه بنگرد به محدثین خروجیه «کلرنامه و زمانه ایرانیان مهاجر در قفقاز»، نگاه نو، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۷۸ و برای آکلامی لز بخلاف کلی فعالیت‌های فرهنگی ایرانیان قفقاز بنگرد به نظامی دهنی، ایرانیان مهاجر در قفقاز، فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۳۶ م، نهرانه: مرکز لسد و خدمات پژوهشی، [وزارت امور خارجه]

آن‌ها حاج ملاحین تبریزی – از بکسو و نماینده‌ای از سوی کنسولگری ایران که در آن زمان تحت تصدی معاهض‌السلطنه پیرنیا قرار داشت، تشکیل شده بود در پانزدهم شعبان ۱۳۲۴ مدرسه اتحاد ایرانیان تأسیس شد.^۱ در دوره نخست فعالیت‌های این مدرسه که تا پیش آمد تحولات ناشی از انقلاب ۱۹۱۷ و فروپاشی امپراتوری تزاری ادامه داشت مدرسه اتحاد که به ترتیب تحت سرپرستی کسانی چون میرزا حسین خان کمال، میرزا علی‌اکبرخان دهخدا، میرزا محمودخان پرورش، میرزا علی محمدخان تربیت و بالاخره میرزا عبدالله عبدالهزاده قرار داشت، با توجه به عواملی چون نحوه مدیریت مدیران مزبور، چگونگی رسیدگی و سرپرستی کنسولگری با انجمن خیریه ایرانیان، فراز و نشیب‌های مختلفی را پشت سر گذاشته ولی در مجموع در تربیت چندین نسل از نوجوانان ایرانی و فراهمن‌آوردن موجبات آشنازی آنان هم با زبان فارسی و هم علوم جدید، کارنامه موفقی داشته است.^۲

در پی انقلاب ۱۹۱۷ در حالی که باکو به یکی از عرصه‌های اصلی زد و خورد نیروهای داخلی و خارجی تبدیل شده بود، امور مدرسه اتحاد نیز مختل گردید. در پی فروکش کوتاه مدت این رشته اغتشاشات، کنسولگری ایران که در این دوره تحت سرپرستی میرزا محمودخان ساعدالوزاره (ساعده) قرار داشت، و انجمن خیریه ایرانیان، با خارج ساختن ساختمان مدرسه از اشغال نیروهای نظامی دولت بریتانیا و گردآوری بخشی از اسباب و اثاثیه برجای مانده آن، مدرسه را از نو و این بler تحت مدیریت میرزا محسن خان تبریزی برقرار ساختند.^۳ با آنکه در

۱. یادداه مایل تویرکانی به وزارت معارف، نمره ۱۳، ۱۵ جوزا ۱۳۰۳ (سازمان اسناد ملی ایران [از این پس ساما] / معرف [از این پس م] / ۲۱۶۵).

۲. همان؛ مصجنیان بنگردید به سلام‌الله جاوید ایران سویل دمکرات (عادلنا) فقه سی‌حبش خاطره‌نویس، تهران: بی‌نا، ۱۳۰۹، صص ۱۹-۶.

۳. گزنش مایل تویرکانی به وزارت معارف، نمره ۱۹، ۳۰ آذر ۱۳۰۳ (ساما / م) ۲۱۶۵.

بی استقرار هیئت اعزامی ایران به قفقاز تحت سرپرستی سید خسرو الدین طباطبائی در سال ۱۲۹۶ شمسی تلاش‌های جاری برای اعادة فعالیت‌های آموزشی مدرسه اتحاد ایرانیان شتاب بیشتری یافت.^۱ ولی در نهایت با هجوم بلشویک‌ها و سقوط جمهوری مستقل آذربایجان در بهار سال بعد این سعی و تلاش نیز به جایی نرسید و باز هم رشته امور از هم گشت.

یک بار دیگر ساختمان مدرسه تحت اشغال نظامی قرار گرفت – ولی این بار توسط ارتش سرخ – و هنگامی هم که در اواسط پاییز همان سال با جاافتادن نسبی نظام جدید و در پی تلاش‌های داداش بنیادزاده کمیسر معارف جمهوری، بسیاری از مدارس باکو – از جمله اتحاد و تمدن صابونچی – از نو افتتاح شدند. از وجه ایرانی امر نشان چندانی بر جای نمانده بود. محمد ساعدالوزاره در گزارشی از این تحولات ضمن اشاره به عوارض ناشی از قطع حمایت مالی – چون «... مالیه مدرسه که عبارت از وجوده مأمور از کنولگری بود. به واسطه نقص عایدات تذکره به کلی از میان رفته...» است – خاطرنشان ساخت که به همین دلیل «... اصول تدریس به واسطه عدم معلمین فارسی‌دان در زمین مانده بود...» و بر این اساس – حکومت وقت در صدد بود اثاثیه مدرسه را ضبط و آن را مطابق اصول و تعليمات خود اداره نماید...» هر چند که وی موفق شده بود عجالتاً مدارس مزبور را به شناسایی رسمی کمیسریای معارف رسانده و از انحلال و ادغام آن‌ها جلوگیری به عمل آورد. ساعد در ادامه این گزارش ضمن تأکید بر لزوم حمایت مادی و معنوی دولت از این مدارس، از وزارت امور خارجه درخواست کرد که «... برای تشویق مردم ایرانیت و پیشرفت مقاصد و توسعه زبان ملی... در این مورد مساعدت و کمکی

۱. رضا آفری شهرضاوی (به کوشن)، هیئت فوق العادة قفقازی، تهران: مرکز لسان و تاریخ دیلمان، ۱۳۷۹، صص ۹۷-۹۸، ۱۱۷، ۹۷-۹۸، ۱۶۰-۱۶۱.

فرمایند که کمتر کمک خرج معلمین و مدرسه را در بودجه نمایندگی بادکوبه منظور دارد و از وزارت مالیه و معارف احکام لازم را برای مالیه تقاضا صادر فرمایند...^۱

بکی از مهم‌ترین دگرگونی‌هایی که در این میان رخ داده بود که تأثیر مستحبی بر سرنوشت نهادهایی چون مدرسه اتحاد ایرانیان بر جای گذاشت، نابودی زمینه‌های محلی حمایت از این نهادهای مستقل بود؛ جامعه تجار و پیشه‌وران ایرانی آن حدود که عامل اصلی در برپایی و پشتیبانی مالی و معنوی از یک چنین نهادهایی بودند در خلال آشوب جنگ و انقلاب و به دنبال آن چیرگی بلشویکها، به تدریج نابود و مضمحل شدند.^۲

در پی مکاتباتی چند، از جمله تسلیم گزارش‌های ارسالی از سوی ساعد در این زمینه به وزارت معارف^۳ و ارائه پیشنهادی از سوی وزارت معارف به مجلس شورای ملی در آبان ۱۳۰۱ مبنی بر اختصاص بودجه‌ای به مدارس ایرانی خارج از کشور، و پس از تأکید مجدد وزارت معارف بر لزوم^۴ ... تربیت و تعلیم ایرانیان مقیمین خارجه و ترویج انتشار زبان و ادبیات فارسی... در آن نقاط بالاخره در سال ۱۳۰۲ گام‌هایی عملی در این جهت اتخاذ شد.^۵

در یکی از آخرین گزارش‌هایی که ساعد در مهرماه ۱۳۰۲ در این زمینه ارسال داشت آمده بود که ... محض استحضار اولیاء آن وزارت جلیله به عرض می‌رساند که صدی بیست و پنج معلمین بادکوبه عثمانی

۱. وزارت امور خارجه، سواد راهبرت نمایندگی بادکوبه، نمره ۸۹۵ ۲۴ دلو ۱۳۰۰ (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. میرزا شفیع رفیع‌زاده تبریزی به وزارت معارفه ۱۵ دلو ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. وزارت امور خارجه، سواد راهبرت نمایندگی باکر، نمره ۹۴۶۵/۲۲۳، ۱۲ حوت ۱۳۰۰ (ساما / م ۲۱۶۵).

۴. وزارت معارفه ۲۱ حمل ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

هستند و در ترویج زبان و معارف عثمانی زحمات زیاد می‌کشند و در این موقع چنانچه وزارت جلیله معارف اقدام [به] اعزام دو نفر معلم با حقوق مکفى به بادکوبه نماید... حسن اثری نموده و موجبات ترقی معارف و زبان فارسی در بادکوبه خواهد بود.^۱

مایل تویسرکانی

در آبان همان سال وزارت معارف به وزارت خارجه اطلاع داد که عن قریب مایل تویسرکانی را برای مدیریت مدرسه اتحاد و تدریس زبان فارسی بدانجا اعزام خواهد داشت.^۲... وزارت معارف نظر به وثوقی که به مشارالیه دارد معتقد است که پس از ورود ایشان در اوضاع مدرسه بادکوبه تغییرات محسوسی حاصل خواهد شد و ترویج زبان فارسی در آنجا پیشرفت خواهد نمود...^۳ در حالی که ساعد نیز در بین ملاحظه ابراز علاقه مرکز، با استخدام آقامیرزا خلیلزاده نامی جهت تدریس زبان فارسی - علاوه بر دیگر معلمان موجود مدرسه اتحاد - دست به کار شده بود، مایل تویسرکانی هم در اوآخر پاییز ۱۳۰۲ وارد باکو شد.^۴

هنوز مدتی از این تحرک جدید نگذشته بود که روشن شد برخلاف برآوردهای پیشین که عمدۀ مشکلات را در مسائلی چون کمبود بودجه ملاحظه می‌کرد دشواری اصلی در ناحیه دیگری نهفت است؛ مایل تویسرکانی در نخستین گزارشی که چند روز بعد از ورود به باکو ارسال داشت ضمن اشاره به خودداری مقامات شوروی از پذیرش وی در مقام مدیر و معلم مدرسه اتحاد - ... به بهانه این که این مدرسه دولتی است و وزارت معارف ایران حق مداخله در آن ندارد... - بر این نکته نیز تأکید

۱. نسایندگی سلسی ایران در تقاضه به وزارت امور خارجه، بی شماره، ۲۲ میزان ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. وزارت معارف به وزارت خارجه، بی شماره، ۱۵ غرب ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمره ۲۴، ۲۴ جدی ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

نهاد که ... در آذربایجان فعلاً برای ترویج زبان ترکی اونیورسیتی‌ها تهیه شده و هیئت مبلغین مخصوص به تمام نقاط اعزام نموده و پرورش‌گراند شدید علیه زبان فارسی می‌شود و چون یگانه رقیب خود را در عالم علم و ادب فقط فارس و فارسی تشخیص داده‌اند به طوری از تدریس و متداول شدن زبان فارسی تعاضی دارند که متفوق آن متصور نبست. بنابراین مدرسه مذبور نیز در عدد سایر مدارس آذربایجان محسوب می‌شود و همان تبلیغات نیز در مدرسه جاری است. اطفال ایرانی ابدآ زبان مادری خود را نمی‌دانند و از تاریخ و جغرافیای مملکت خود بالکه بی‌خبرند و اگر کس هم بخواهد برخلاف رویه حکومت رفتار کند مجازات خواهد شد.^۱

در حالی که مقامات محلی کماکان از پذیرش مایل تویرکانی خودداری می‌کردند، وزارت امور خارجه به وزارت معارف اطلاع داد که برای رفع این گونه تضییقات هم با سفارت شوروی در تهران وارد مذاکره شده و هم به کنسولگری بادکوبه دستور مقتضی صادر کرده است.^۲ یکی از عواملی که لائق از لحاظ اداری موجب شده بود که این امر با موانعی رویه رو شود، عدم حضور ساعد در باکو بود. وی در این مدت در مکو حضور داشت و مسوی‌الوزاره کفیل کنسولگری نیز از اختیار و اختیار لازم جهت بی‌گیری مرائب برخوردار نبود. پس از مراجعت ساعد به باکو در اواسط اسفند ۱۳۰۲، وی که در مذاکره مستقیم با مقامات فرهنگی ذی‌ربط به نتیجه نرسیده بود، با مقامات رسمی وارد مذاکره شد که ... اساساً مدرسه را کافی‌السابق مستقل نموده و موافق نظریات دولت ایران تمام دروس آن را به فارسی و معلمین آن را از افراد فارسی زبان تهیه کنند.^۳

۱. مایل تویرکانی به وزارت معارف، نمره ۱۷، ربيع‌الثانی [۶ فروردین ۱۳۰۲] (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. وزارت خارجه به وزارت معارف، می‌شماره ۱۰، جدی ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. مایل تویرکانی به وزارت معارف، نمره ۲۴، جدی ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

در کنار دشواری‌هایی چون نگرانی مدیریت موجود مدرسه از حضور مایل تویسرکانی و احتمال دگرگونی‌های حاصل از این امر و هم‌چنین ذی‌حق دانستن مقامات فرهنگی باکو در ادامه نظارت خود بر آن چون بخش عمدۀ هزینه مدرسه را آن‌ها تامین می‌کردند، گرایشات پان ترکیتی حاکم نیز به عنوان عاملی نیرومند و تعیین‌کننده عمل می‌کرد. همان‌گونه که مایل تویسرکانی در یکی از گزارش‌هایش خاطرنشان ساخته بود: «چون ملت ترک زبان آذربایجان میل ندارند که زبان فارسی در مملکت آن‌ها ترویج یافته و افتخارات تاریخی و ادبی ایرانیان خاطرنشان عموم گردد این است که در تیاترها، روزنامه‌ها، نطق‌ها و حتی در مجالس خصوصی پیوسته می‌کوشند که فارسی و فارسی‌زبانان را تحفیر نمایند. هنگامه کشمکش ترکی و فارسی در آذربایجان عیناً نظری مسئله حیدری و نعمتی سابق ایران، بلکه شدیدتر است، ولی چون حکومت کمونیستی شوروی آذربایجان مستقیماً میل ندارد این فکر را که نتیجه احساسات نامیونالیستی است ترویج نماید غیرمستقیم مدیر مدرسه را وادار کرده است که هیتی به نام کمیته معاونت از ایرانیان ترک‌فیل تشکیل داده و حتی کلیه قضایای راجع به مدرسه مزبوره را به اختیار و پیشنهادات آن‌ها واگذار کند...»^۱

دامنه این رویارویی چنان بالا گرفت که چندی بعد در اول اسفند ۱۳۰۲ گروهی به منزل مایل تویسرکانی ریخته و او را به گلوله بستند. وی در گزارشی که چند روز بعد از بیمارستان در این زمینه ارسال داشت پس از اشاره به دسته‌بندی‌هایی که «جمعی از مخالفین» بر ضد وی داشته‌اند، شرحی از این ماجرا به دست داد: «... دو شب قبل سه نفر بدون سابقه وارد منزل بنته شده اول تقاضای مشروب کردند، بنته جواب دادم که معتمد نیستم، اگر خودتان می‌خواهید بگیرید. بنا کردند به فحاشی که مگر

اینجا مسجد است یا مگر شما به دیانت معتقد می‌باشید و در اثر این بیانات سه تیر موخر خالی کرده، یکی از آن‌ها به ران بتنه خورده فرار کردم...^۱

ضارب که حاجی محمد نام و به گزارش ساعد^۲ از اشتراکیون محلی... [و]... مستنطق عدلیه... بود^۳ در پی اعتراض شدید کنسولگری دستگیر شد^۴ ساعد که در پی مخالفت مقامات محلی از پذیرش مایل تویسرکانی به عنوان مدیر و معلم مدرسه اتحاد او را به سمت منشی کنسولگری معرفی کرده بود، اینک از این موضوع استفاده کرده و به عنوان این که به یک نفر از اجزای ژنرال قونسلگری سوه قصد شده اعتراض و [به همین دلیل] مرتكبین فوراً دستگیر شدند...^۵

اینک صورت امر وجه جذی تری یافته بود؛ ساعد ضمن تأکید بر لزوم حمایت و پشتیانی دولت، خاطرنشان ساخت که هرگونه ... عدم مساعدت نسبت به مامورینی که در اثر حسن وطن پرستی می‌خواهد خدماتی انجام دهند اسباب دلسردی شده و بعدها مخالفین را دلیرتر خواهد کرد.^۶

زمینه اصلی این رویارویی، یعنی تعریض پانترکیم دیگر بیش از این قابل کتمان نبود؛ مایل تویسرکانی که در این اثنی و ظاهراً در واکنش به این ماجرا قطعه‌ای نیز سروده بود به مضمون «ای ترک زیانان که به تاریخ شما

۱. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمره ۲، ۷۲۹۵ ۲ حوت ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

۲. وزارت خارجه، سوال راهبرت، نمره ۹، ۹۵۵ ۹ حوت (ساما / م ۲۱۶۵).

۳. وزارت خارجه، سوال راهبرت ژنرال قونسلگری بلادکوبه، نمره ۳، ۹۴۱ ۲ حوت [۱۳۰۲] (ساما / م ۲۱۶۵).

۴. وزارت خارجه، سوال راهبرت، نمره ۹، ۹۵۵ ۹ حوت (ساما / م ۲۱۶۵).

۵. وزارت خارجه، سوال راهبرت ژنرال قونسلگری بلادکوبه، نمره ۳، ۱۲۱ ۲ حوت [۱۳۰۲] (ساما / م ۲۱۶۵).

نیست / جز قاتل و غارتگر و بی رحم و حرامی^۱ در یکی از گزارش‌های بعدی اش اطلاع داد که پس از محکوم شدن ضارب به سه سال زندان در بک محاکمه اولیه «... در اثر بعضی انتربیک و دسته‌بندی‌ها که از ناحیه طرفداران ضارب به عمل آمد و لاقیدی اولیای امور به قضایا مدت حبس مسیبور را بخشدید و حالیه... [ضارب] مطلق العنان می‌گردد»^۲ مایل تویسرکانی در ادامه خاطرنشان ساخته بود «... با پیش آمد حاضره و نظریات سوئی که در اطراف این قضیه مجلداً تولید شده پیشرفت کار خیلی دشوار به نظر می‌آید بلکه گمان می‌کنم توقف بتنه در بادکوبه و پافشاری برای ترویج زیان ملی با خیلی مشکلات مصادف گردد»^۳ در حالی که تحریکات جاری بر ضد اعادة استقلال مدرسه اتحاد ایرانیان ادامه داشت، با نزدیکی‌شدن سال تحصیلی جاری – ۱۳۰۲/۱۳۰۳ – به مراحل پایانی خود، این رویارویی نیز موقتاً فروکش کرد.

در تابستان آن سال مایل تویسرکانی که موقتاً به تهران بازگشته بود گزارش مفصلی در این زمینه به وزارت معارف تسلیم کرد که موضوع یک

۱. برای متن کامل این قطعه و هم‌جنین شرح حال مایل تویسرکانی بنگرید به پارسا تویسرکانی «خاطرات‌لدم» مجله وجد (خاطره‌ها)، دوره جدید شماره ۵ سال نهم، صص ۳۳-۷۵. این قطعه در پایه‌ای از دیگر جراید وقت نیز منتشر شد. بنگرید به مجله آینده (ش ۶ س. ۱، دی ۱۳۰۴، ص ۳۸۳) که این قطعه را تحت عنوان «ترک‌نازن نوظهور، خلعت لانتظرات دیگرانه» منتشر ساخت. و هم‌جنین روزنامه نماید (س ۵ ش ۳۸، دی ۱۳۰۴، ۲۷/۱۳۰۴ جلدی‌ثانی ۱۳۳۲) که آن را به تقلیل نز آینده و تحت عنوان تجدید چاپ کرد.

۲. مایل تویسرکانی در نامه‌ای به روزنامه ناهید ضمن شرح این ولقمه در سلسله نسخه‌های خود ضارب پس از محکومیت در دادگاه اول نوشت: در نوت بخطی محاکمه «... پکدغمه ضارب در مقابل حضار و محکمه شروع [گرد] به گریه کردن که ابوای من باید به جرم آن که پکنفرم ڈترولوسیونر (ضلالگایی) و جلوس اتگلیس را نیز زمام سه سال حبس شوم؟ این هم فلتون است؟ این چه مملکتی است؟» (تله‌بند، س ۳، ش ۶۸ نور ۱۳۰۴).

۳. مایل تویسرکانی به وزارت معارف، نمره ۲۵.۹ حمل ۱۳۰۲ (ساما / م ۲۱۶۵).

گزارش داخلی وزارت خانه قرار گرفته و براساس آن پیشنهادات مشخصی شکل گرفت. ولی به محض بازگشت مایل تویرکانی به قفقاز^۱... جمعی از ترک فیل‌هایی که مدرسه را در دست گرفته و نمی‌خواهند ادبیات و زبان فارسی در آن تفویذ پیدا کند مجدداً همان مخالفت‌های سنه ماضیه را تجدید کرده و از هر طرف تحریکاتی را برابر علیه...^۲ وی شروع کردند.^۳ حتی در اواسط آبان ۱۳۰۳، یعنی اندک زمانی بعد از شروع سال جدید تحصیلی^۴... دو نفر مفتخر از طرف کمیسariایی معارف آذربایجان قفقاز به مدرسه اتحاد آمدند و از بردن نام اتحاد و انتساب مدرسه به ایرانیان و تدریس زبان فارسی قدغن اکید نموده و با وضع خشونت‌آمیزی پروگرام سابق مدرسه را پاره کرده و رفتد...^۵ ولی این‌بار در پی اقدامات و اعتراض ساعدالوزاره، لازاروف نماینده کمیسariای خارجه روسیه شوروی در باکو خود مستقیماً وارد کار شد و برای جلوگیری از تندروی‌های مقامات محلی اقداماتی به عمل آورد.^۶ از این مرحله به بعد نا سال ۱۳۱۰ که با انحلال تمامی مدارس ایرانی در اتحاد شوروی کل موضوع نیز مستنى شد، اگرچه سرنوشت مدرسه اتحاد ایرانیان باکو هم‌چنان به نحوی مستمر در چارچوب روابط ایران و شوروی موضوع بحث و مذاکره باقی ماند ولی وجه پان‌ترکیتی آن رنگ و روی سابق را نداشت.^۷

ولی در این میان و پیش از آنکه داستان مدرسه اتحاد را به پایان ببریم، جای آن دارد که به تحول دیگری نیز که در حول و حوش واقعه مدرسه اتحاد و ترور مایل تویرکانی در باکو پیش آمد اشاره شود.

۱. مایل تویرکانی به وزارت مطوفه بی‌شماره ۷ ضرب ۱۳۰۳ (سامانه ۲۱۶۵).

۲. مایل تویرکانی به وزارت مطوفه بی‌شماره ۲۷، ۲۹ ضرب ۱۳۰۳ (سامانه ۲۱۶۵).

۳. سواد مرسلة نماینده کمیسariای خارجه حکومت شوروی، نمره ۱۵۹۵، ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲ (سامانه ۲۱۶۵).

۴. برای آگاهی یشتر بزرگ‌بود به دهنری، پیشین، صص ۱۴۰-۱۴۱.

حق ملل...

ماجرای مدرسه اتحاد راه را بر ابراز سویهای دیگری از پان ترکیم در فقاز نیز گشود که تا این زمان مجال خودنمایی نداشتند؛ برای مثال حاج محمد جعفر کنگاوری یکی از مقامات حکومتی کمونیست‌ها در خلال نهضت جنگل^۱ در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران سیاسیلری نه به مشغول‌دلر» – سیاسیون ایران به چه کاری مشغولند – که در دی ۱۳۰۳ در جریده کمونیست باکو منتشر شد از مصوبات اخیر مجلس شورای ملی در توسعه معارف و آموزش زبان فارسی در آذربایجان شدیداً انتقاد کرد وی از این شکایت داشت که «... اخیراً در مجلس شورای ملی ایران سیاست جدیدی به وجود آمده است [و] سیاسیون ایران باز به خجال افتاده‌اند که آذربایجان ایران و سایر اقوامی را که فارسی زبان نبینند فارسی زبان کنند...» یعنی «... به جای این که سعی کنند به ایرانیان که می‌روند در زیر چنگال جهانگیران عالم قرار گیرند دوای معالجی بدھند، شروع کردماند سعوم فنال زهرآگین به او بخورانند.»^۲

هدف اصلی این انتقاد سید حسن تقی‌زاده بود که نظر به تجربه دست اول و آشنایی کاملی که با پدیده پان ترکیم داشت، در صفحه اول رویارویی با آن نیز قرار داشت. به نوشته کنگاوری که «تشکیل وحدت ایران» را نفعه‌ای می‌دانست که «از طرف بانک شامثامی به ترنم در می‌آید... اگر تقی‌زاده‌ای که شعار خود را فارسی کردن ایران قرار داده‌اند

۱. در گزارش کنسلگری ایران در باکو از این مقاله، حاج محمد جعفر کنگاوری «کمتر تجلیت سبق لتفابیون گیلان» معرفی شده است (زنگل قنسلگری بلادکوبی، نسخه ۱۵، ۱۰۴۵، ۱۳۰۳ آرشیو وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۰۳). ابراهیم فخرانی لز لوبه عنوان کمیر فرهنگ حکومت حاصل از کودتای کمونیست گیلان ہد من کند ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، تهران: انتشارات جلویانه، چ دهم، ۱۳۶۲، ص ۳۷۲.

۲. ترجمه مقاله «ایران سیاسیلری نه به مشغول‌دلر» جریده کمونیست (ترکی) ۱۶ دسامبر ۱۹۲۴ خسینه گزارش کنسلگری بلادکوبی، نسخه ۱۵، ۱۰۴۵، ۱۳۰۳ (۱۷).

به جای این مسئله سعی می‌کردند موهمات را از کله ایرانی‌ها خارج نمایند ممکن بود پاره‌ای تصدیق نمایند که پس از ده سال توقف در اروپا تحفه‌ای برای ایرانی‌ها آورده‌اند...» ولی افسوس که چنین نبود. وی بر این باور بود که دولت ایران به جای محروم کردن «...ترک‌های ایران... از معارف و مطبوعات و حیات سیاسی...» می‌بایست «...مللی را که فارس نیستند هدایت و راهنمایی کرده و اصول مبارزه با دشمن خارجی را به آنان...» بیاموزد. «...کسانی که فارسی‌کردن را شعار خود قرار داده‌اند بایستی برای مردم کار پیدا کنند که به مردم نان برسد و یقه خود را از چنگال دول سرمایه‌دار خلاصی بخشنند...»^۱

این نوشه از صورت اولیه و ابتدایی نوع دیگری از پانترکیسم حکایت داشت که در باکو به موازات و احیاناً در رقابت با بدنه اصلی این تحریک سیاسی در استانبول در حال شکل‌گیری بود. پانترکیسم که پس از گشودن جای پایی اولیه در آن حوزه بدین صورت و با استفاده از مفاهیم رایج در شوروی، از اوآخر دهه ۱۹۳۰، در یک چارچوب مارکسیست - لینینیستی کامل، به صورت یک گرایش مشخص پان آذربایجانی، جایگاه شخصی را در سیاست خارجی اتحاد شوروی به خود اختصاص داد.

ولی در این مرحله هنوز تا طی شدن مراحل فوق الذکر راهی طولانی در پیش بود و تحولاتی از این دست هنوز هم در چارچوب مباحث برخاسته از مجادله روشنی‌یگ و امثالهم ارزیابی می‌شد. این مطلب را از گزارشی که شفیع رفیع‌زاده تبریزی، یکی از تجار ایرانی مستقر در باکو ارانه کرد نیز می‌توان برداشت کرد. وی در گزارشی که از وضعیت مدرسه اتحاد به سید حسن تقی‌زاده ارسال کرد خاطرنشان ساخت که به رغم

۱. ممان

ظاهرآ در ممان ایام یکی دیگر از جراید باکو که تحت مدیریت محمدسید لردوبادی متشر می‌شد نیز با انتقاد از تقی‌زاده مطالعه مثابه را متشر کرده بود. بنگردید به روزنامه نخبند، ۸ بهمن ۱۳۰۵.

تلash‌های «معارف‌مندان» محلی برای اداره... این مدرسه... به نام ایرانیت... و تلash آنها در «فارسی‌کردن علوم مدرسه... حکومت محلی یعنی ترکیه‌ای بادکوبه اصول پان نزکیم روشنی‌یک اسلامبول را مذکور گرفته... قرار دادند که ابدأ زبان فارسی در آن مدرسه درس داده نشود...»^۱

مع هذا همان‌گونه که اشاره شد در این مرحله تحولات فرقاً هنوز هم جنبه‌ای حاصله‌ای داشت و عرصه اصلی این رویارویی در زمینه مناسبات ایران و ترکیه بسیر می‌کرد.

۱. میرزا شفیع رفیع‌زاده نبیزی به وزارت معارف، ۱۵ دلو ۱۳۰۳ (ساما / م ۲۱۶۵).

ادامه کشمکش

هنوز مدت زیادی از فروختن تنش حاصل از سخنان روشنی‌بیک نگذشته بود که سلیمان نظیف یکی از دیگر چهره‌های مشهور و متقدم این بحث نیز با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «تیم قاردشلریمز» – برادران یتیم ما – در یکی از نشریات ترکیه در اواخر اردیبهشت ۱۳۰۳، بار دیگر به آتش این مناقشه دامن زد.

اگرچه بررسی علل تأخیر ایران در شناسایی رسمی جمهوری ترکیه موضوع اصلی این مقاله یا لااقل بخش نخست آن به نظر آمد ولی هنوز این یادداشت به نیمه نرسیده بود که به ناگاه سلیمان نظیف با طرح بدون مقدمه این مطلب که نه فقط «... به هیچ وجه علاقمند به اوضاع حاضر و مقدرات آتیه عجمستان...» نمی‌باشد، به ناگاه موضوع را عرض کرد لوا در ادامه با تأکید بر این امر که نه «... از خصوصت این قوم ییم...» دارد و نه «... فعلًا از دوستی آنها... [من تواند] امیدوار به حصول فراایدی...» باشد بحث دیگری را پیش کشید. برای سلیمان نظیف فقط «... مقدرات چند میلیون برادران هم عرقمان که امروزه در تحت اداره و نفوذ ایران هستند...» اهمیت داشت و بس. مقدرات کسانی که به تعبیر او «... از حیث هوش و ذکاءت به عجم‌ها برتری داشته ولی در تحت حاکمیت آنها

زیست می‌کنند...». از نظر سلیمان نظیف تمام تحولات جاری از آن حکایت داشت که «... این ترک‌ها خواه با تشکیل یک حکومت مستقل و خواه با الحق خود به ما دیگر بعد از این شریک مقدرات عجم‌ها...» نخواهند بود زیرا «... همه چیز و بالغاصه مرور زمان به ما ثابت نمود که علاقه مذهبی نخواهد توانست محکم‌تر و متن‌تر از علاقه نژادی باشد...» و علاوه بر این از لحاظ سرزینی هم «... ترکان آذربایجان که مدخل و مخرج طبیعی سملکستان از یک طرف بحر اسود و از طرف دیگر دریای مدیترانه می‌باشد نمی‌توانند الی الا بد چشم‌های خود را از فراز قبة کربلا به خلیج فارس دوخته و در انتظار بنشینند...» در پایان نیز سلیمان نظیف با تأکید بر این امر که «جدال ازلی ایران و توران»، آذربایجان را نیز شامل می‌شود، مختصر رهنمودی هم صادر کرد: «ای ترک اسیر عجم، آغوش برادران حقیقات برای پذیرفتن تو باز خواهد ماند تو هم وظیفه و حق خود را فراموش مکن.»^۱

سفارت ایران در استانبول ضمن ارسال نسخه‌ای از این مقاله به وزارت امور خارجه، پس از اشاره به تحرکات اخیر در ترکیه مانند انتشار کتاب جمهوری آذربایجان رسولزاده و سخنان روشنی‌بیگ، از سلیمان نظیف نوشت که «... از چند سال قبل قلم خود را متوجه حمله به ایران نموده، چه در بیانات و چه در نوشتگات خود فارسی زیانان ایران را طرف حمله قرار داده، ترکی زیانان مخصوصاً اهالی آذربایجان را تشویق به التحاق ترکیه یا اعلان استقلال می‌کند...»^۲

در حاشیه این گزارش، و احتمالاً از سوی منول امور ترکیه در وزارت خارجه در یادداشتی به تاریخ ۱۲ اسد توصیه شده بود که ضمن ارسال

۱. رسیلی فرته [روزنامه مصور] شماره ۳۶، ۱۰ مه ۱۹۲۴. اصل و ترجمه این مقاله را سفارت ایران در استانبول هرمه با گزارشی در این زمینه به تهران ارسال داشت (نمره ۲۴۶، ۱۱ حوزا ۱۳۰۳ (۱۳۰۳)).

۲. سفارت ایران در استانبول، نمره ۲۴۶، ۱۱ جوزا ۱۳۰۳ (۱۳۰۳).

رونویسی از این مقاله جهت اطلاع وزارت جنگ، نارضایی ایران از انتشار چنین مقالاتی به سفير ترکه در ایران ابلاغ شود. علاوه بر این توصیه شده بود که در صورت موافقت وزیر امور خارجه «... در یکی جرايد عن مقاله درج و به طور مناسب و معقول تقييدات شود...» که براساس یادداشت دیگری در ذيل نامه، وزیر امور خارجه با انتشار آن در جرايد موافقت نکرد «... ولی مقرر فرمودند در ضمن متحدالمآل به جاهای لازم - معارف، داخله، جنگ - شرح مخصوصی نوشته شود...». ارسال رونوشتی به وزارت جنگ هم لازم نبود، چون قبلًا نسخه‌ای از این مقاله به دست وزارت جنگ رسیده بود.^۱

بازيگر اصلی

اگرچه سليمان نظيف با طرح مباحثی چون ترك بودن زرتشت در سال‌های پيش که به ابراز واکنش‌هایی از سوی حسين دانش و عارف فزوينی هم منجر شده بود در اين عرصه «فضل تقدم» داشت^۲ ولی با اين حال بازيگر اصلی هنوز هم روشنی‌بيگ بود که در اوآخر مرداد همان سال، بار ديگر با انتشار مقاله‌ای تحت عنوان «باطن ايران» در روزنامه وطن استانبول، از نو وارد صحنه شد. در يكى از اين نوشته‌ها روشنی‌بيگ با اتفاق از گزارش‌های مثبت پاره‌ای از جرايد تركه از تحولات ايران که وى آنها را ترجمه و اقتباس بي‌کم و كاست اين روزنامه‌ها از مطالب و اخبار

۱. همان.

۲. روزنامه تايد در مقاله‌ای که در اين زمينه ستر کرد ضمن اشاره به هبته اين بحث و سروعی لز عارف در پاسخ به اين مدعای سليمان نظيف در سال‌های مهاجرت، با اشاره به ديار بكری بودن او در اين نكته نيز ابراز شگفت كرد که سليمان نظيف با اين که خودش كرد است و لز اين جهت به ايران نزديكتر است معلمک لز تركه ترکت شده و در تحريرات خود مدح است که موسس تمدن در جهان ملت ترك بوده است (ش ۳۶، س ۱۵ ۵ دی ماه ۱۳۰۹).

جرايد انگليس در مورد ايران تلقى مى كرد، ايران جديد و شخص رضاخان سردار سپه را تداوم همان ايران پيشين دانست که «... مثل زمان سابق همچه از عقب سر به زدن ما ساعى و مانع راه انکشاف ما بوده...» است؛ همان ايراني که به تعبيير روشنى ييگ «... چهار ميليون ترك را در حالتزار در اسارت خود نگهداشت...» است. به عقيدة روشنى ييگ، جرايد تركيه مى بايست «... نقاب گردا آلد ايران را از چهره آن برداشته باطنش با تمام جزئياتش...» نشان دهنده؛ «... لازم است به وظيفة مقدس خود شروع کرده و برای خلاصی اين چهار ميليون برادر خود که در زیر زنجير فارسي ناله مى كنند کوشش نمایيم...»^۱

این بار نيز اطهارات روشنى ييگ در جرايد ايران مورد نقد و بررسى قرار گرفت، ولی در مقاييس با نويت پيشين جنبه تند و زندهای نيافت؛ روزنامه کوشش در مقاله‌اي تحت عنوان «ياوه‌سرانی روشنی ييگ»، با آنکه بر اين اعتقاد بود که «اوقات قارئين و خوانندگان» روزنامه گرامي تر از آن است که «... به قرائت عبارات مفترضانه او تفضيع...» شود، ولی با توجه به لزوم تقويت «... مناسبات و داديه و احساسات دولتane ما نسبت به ملت تركيه جوان...» لازم دانست که آثار سوه يك چنین اطهاراتی را در مورد ايران خاطرنشان ساخته، از «اولياء ملت تركيه جوان» بخواهد که «... از اقدامات اين دشمنان وداد و محبت ملئيين جلوگيري نموده، نگذارند اين شياطين با کارهای اغوا و ظلالت روح برادری و اخوت ملئيين را مسموم کنند».^۲

حبيب‌الله نويخت در مقاله‌اي تحت عنوان «جواب روشن به آقای روشنی» که در روزنامه تجدد متشر شد، اگرچه بنا به علاقه ادبی خود، از منظر فقه‌الفقه در مقام رد پاره‌اي از استدلال‌های روشنی در «ترك» دانستن مردم آذربایجان برآمد و نکات درخور توجهي را نيز در اين زمينه مطرح

۱. به نقل از ترجمه فارسي اين مقاله در روزنامه تجدد، ۲۰ سنه ۱۳۰۳. (فسيب، پيروت

۲. کوشش، ۲۵ سنه ۱۳۰۳). نسله ۱۱.

کرد، ولی تأکید اصلی وی بر آن بخش از نوشته‌های روشنی‌بیگ قرار داشت که در آن از تمجید و ستایش پاره‌ای از جراید ترک از رضاخان سردار سپه و «اردوی منظم» او انتقاد شده بود، نیرویی که به عقیده روشنی «... برای کندن مزار بر علیه ما کوشش خواهند کرد و برای چه او را مورد تحیین قرار دهیم؟»^۱ نویخت ضمن مقایسه این امر با وحشت و نگرانی پاره‌ای از جراید بین‌النهرین «... که از اعزام یک عده قشون به خوزستان دست و پای خود را گم کرده شروع به فحش و ناسزا به ایران نمودند...»، با توجه به دوستی ایران و ترکیه و به ویژه محبویت شخص مصطفی کمال‌پاشا در میان جراید ایران، طرح این مسائل را بسی جا دانست.^۲

در شماره بعدی تجدید نیز علی صادقی تبریزی - حریف قدیمی روشنی‌بیگ - از نو وارد صحنه شد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «در جواب روشنی، کاسه از آش گرمتر» ضمن اشاره به مناقشات قلمی سال پیش که نظر به «... اخطار آقای مصدق‌السلطنه وزیر خارجه وقت در متروک گذاشتن قضیه به نام موذت بین مملکتین اسلامی...» و هم‌چنین اظهار تأسف مقامات ترکیه از این بابت «... تصور می‌رفت که قضیه خاتمه یافته و دیگر افکار عمومی ترکیه مخصوصاً شهر منزرا اسلامبول و جراید محترم آنجا اجازه نخواهند داد که این شخص بد سابقه و اجنبی برس؛ نظریات سخیفه خویش میان دو ملت هم مذهب و هم افق تولید کدورت و نفاق نماید...» از این که روشنی‌بیگ بار دیگر وارد کار شده بود، اظهار تأسف کرد. به ویژه آنکه این‌بار روشنی‌بیگ همانند نوبت قبل فقط «سجایای ملی» ایرانیان را مورد حمله قرار نداده، بر ضد «... قشون دلیر ایران و... سیاست این مملکت اسلامی که هیچ‌گونه نظریات سونی بر علیه مملکت ترکیه ندارد...» نیز قلم فرسایی کرده بود.^۳

۱. تجدید، ۳۷۵ شنبه ۱۳۰۳.

۲. ممان.

۳. تجدید ۳۷ شنبه ۱۳۰۳ (فضایم، پیوست شماره ۱۲)

علی صادقی نیز همانند نوبخت در اشاره به زمینه سنت و لرزان اظهارات روشنی‌بیگ بر ضد ایران جدید و فشون متحداً شکل آن، به «احساسات پاک و بی‌آلایش ایران در روزهای سخت و خوشی ترک‌ها... در موقع حمله فشون یونان به آناطولی...» پرداخت که «... به حال خواهران و مادران فلک‌کزده دینی خویش گریه کرده و در موقع فتوحات روم ایلی و قره حصار مجالس جشن ترتیب داده و این مظفریت را مظفریت خود فرض می‌کردند.»^۱

اگرچه پاره‌ای از دیگر نشریات نیز رویکرد مشابهی در این زمینه اتخاذ کردند، مانند متأذه ایران‌که در مقاله‌ای به نام «تبیفات خیانت‌بار» با نگاهی کلی به تاریخ کشورهای اسلامی و آفت تفرقه و تشتت، اظهارات روشنی‌بیگ را نیز تداوم همان سیاست‌های نفاق‌آمیزی دانست که از دیرباز در این عرصه فعال بوده‌اند.^۲ ولی بودند صاحب‌نظرانی که مسائلی از این دست را یک مثلاً گذرا ندانسته، بروز یک چنین مباحثی را نشانه‌ای از دو طرز فکر کاملاً متفاوت می‌دانستند که ایران می‌بایست به دور از هرگونه تعارف و تکلف با آن‌ها روبرو شود.

ترکیه جدیده ایران قدیم

رضازاده شفق در رساله تورک مغکرتگ نظر اتباعه – به نظر دقت متفکر ترک – یکی از مهمترین و سنجیده‌ترین نوشه‌هایی که در نقد آراء روشنی‌بیگ مستشر شد.^۳ در اشاره به زمینه‌های تاریخی این بحث از وجود دو نوع ترکیه صحبت کرد؛ یکی «... ترکیه مسلمان، دوست و

۱. همان.

۲. متأذه ایران، ۲۵ سپتامبر ۱۳۰۳.

۳. ر. ش. تبریزی، تورک مغکرتگ نظر اتباعه، روشنی‌بیگ استبولده مستشر وطن غزه سند بازدینی ایرانه عابد مقاله‌ای منتسبه، چاچخانه ایران‌شهر، برلین ۱۹۲۴.
من کامل این رساله در فاصله ۲ جلدی تا ۷ دلو ۱۳۰۳ در روزنامه نجد ترجمه و مستشر شد.
رجاعات این بررسی به ترجمة فارسی مذبور است. (فصلیم پیوست شماره ۱۴)

همایه ما که برای استخلاص ملیت خود در مقابل دول مستملکاتی اروپا داخل مجاهده شد...» یعنی ترکیه‌ای که از دوره مشروطه موضوع همراهی و معدله بسیاری از میلیون ایرانی بوده است و دیگری «ترکیه روشنی‌ها سلیمان نظیف‌ها و رنوفیبیگ‌ها... [که]... به تاریخ، ادبیات و روح ایران بیگانه است و می‌خواهد ایران را جزو مستملکات ترکیه قلمداد کند...»^۱

در این رساله که در آن تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی محور اصلی بحث را تشکیل می‌داد، رضازاده شفق ضمن نقد دیدگاهی که در صدد ارائه تصویری از یک عنصر واحد نژادی بود و یا زیان را بیگانه دلیل ملیت می‌دانست – که در بخش بعدی این بررسی به جوانی از آن اشاره خواهد شد – وحدت و بگانگی ایرانیان را استوارتر از آن می‌دانست که با تبلیغاتی از این دست زیر سوال برود.^۲

«آذربایجان یا یک مسئله حیاتی و مساتی ایران» از تفی ارانی که در همان ایام در فرنگستان برلین منتشر شد نیز رویکردی مشابه رساله رضازاده شفق داشت؛ در این مقاله نیز با تأکید بر پیشینه تاریخی آذربایجان، سرزبینی که «... از ازمنه قدیم مسکن اقوام آریان نژاد و یکی از مهمترین مهدهای تمدن ایرانی بوده...» است، آثار بر جای مانده از استقرار طوایف ترک و مغول – از جمله رواج زبان ترکی – سطحی‌تر از آن برآورد شده بود که بتواند در ماهیت امر تفاوتی ایجاد کند؛ «... در قسمت عده‌هه آذربایجان اهالی زیان خود را فراموش نموده [اند]... ولی چون احساسات ملی در نهاد اهالی آن سامان سرشنه شده تغییردادن آن از عهده قدرت قضاؤ قدر و از خیز امکان مقتدرترین مؤثرات عالم هم خارج بوده و ایراندوستی در قلب پاک یک آذربایجانی با شیر اندرون شده با جان بدر شود.»^۳

۱. مجلد، ۱۲ جدی ۱۳۰۳.

۲. همان

۳. ارانی، «آذربایجان یا یک مسئله حیاتی و مساتی ایران» در فرنگستان، ش ۵ س، ۱۳۰۳، ص

ارانی در اشاره به این دیدگاه روشنی‌بیگ که مدتیت ایران را «... بیش از مدتیت فارسی، یک مدتیت ترک» می‌دانست و در توجیه این مدعای نیز به انبوی «... مسجدلها، سرای‌ها و مدرسه‌ها [یعنی]...» اشاره داشت که در دوره حکمرانی سلسله‌های ترک احداث شده بودند، مانند گند سلطانیه در زنجان و مسجد کبود تبریز که به گفته روشنی نشانه «ذوق سلیم و ذکارت ترک» بودند این پرسش را مطرح می‌کند که «... اگر این آثار از روح ترک و نژاد مغول است چرا در مغولستان وطن مبارکشان چند عدد از این شاهکارها نگرده‌اند؟»^۱

ارانی نیز مانند پاره‌ای از دیگر مستقدان روشنی‌بیگ بر تجربه تاریخ تأکید داشت و با اشاره به جنگ‌های ایران و عثمانی و همچنین خاطرات تلخ بر جای مانده از لشکرکشی اخیر عثمانی‌ها به آذربایجان در جنگ اول جهانی، از تفاوت‌های بنیادینی سخن گفت که حساب آذربایجانی‌ها را از ترک‌های عثمانی جدا می‌ساخت. به عقیده او «... آذربایجانی‌ها اگر زبان فارسی را هم ندانند مانند طفلی که زبان مادر خود را ندانسته ولی علاقه روحی به او دارد خودشان را نثار خاک پاک مادر عزیز خود یعنی ایران خواهند ساخت.»^۲

مداخله دولت‌ها

در حالی که با ادامه انتشار این گونه مقالات در پاره‌ای از جراید ترکیه و بازتاب آنها در جراید ایران، مناقشاتی از این دست در عرصه مطبوعات

→

۲۴۸

[این مقاله در مجموعه زیر نیز نجدید چاپ شده است. ابراج الشار (گردآوری)، زبان فارسی و آذربایجان از نویشتهای دلشنیان و زبان‌شناسان، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محسون‌لفشار بیزدی، ۱۳۹۸، صص ۱۲۶-۱۲۲]

۱. لوانی، فرنگستان، ص ۲۴۹. ۲. میان، ص ۲۵۲.

جریان داشت،^۱ این موضوع در سطح روابط خارجی ایران و ترکیه نیز مورد بحث قرار گرفت؛ در پی مذاکراتی که در تهران با مقامات سفارت ترکیه، و همچنین در ترکیه از سوی سفارت ایران صورت گرفت که در خلال آن مقامات ترکیه از پیش آمد این مباحث ابراز تأسف کرده بودند، وزارت امور خارجه ضمن ارائه گزارشی از این مذاکرات، از هیئت دولت خواست که با انتشار یادداشت ذیل «راجح به روشنی‌بیگ» موافقت شود.^۲ در این یادداشت که هیئت دولت با انتشار آن موافقت کرد، پس از اشاره به انتشار مقالات اخیر روشنی‌بیگ و لحن ضدایرانی آن‌ها، آمده بود که «... پس از حصول جراید مزبور به مرکز، وزارت امور خارجه با سفارت کبرای ترکیه داخل مناکره شده و از سفارت کبرای دولت معزی‌الیهما، جواباً اظهار کردند که اولیای دولت جمهوری ترکیه از این نشريات فوق العاده متأسف است و چون روشنی شخصی حادثه‌جو می‌باشد اطمینان دادند که اشاعات او در افکار عامه با وجود روابط حسنة موجوده بین دولتين اسلامی تأثیراتی نخواهد داشت...»^۳

۱. برای مثال بنگرید به مقاله «ترک است با کرد، ملتبوب‌لعلی‌ای خدمتکشی ترک‌ها» به قلم «یک نفر آذربایجانی» در شفق سخ (۳۰ جدی ۱۳۰۳) که در آن ضمن مروری کلی بر انتشارات اخیر ترک‌ها - از جمله نوشته‌ای سلیمان نظیف - به دلگیری اول از این‌که روزنامه آسایش تبریز هم در مقام پاسخگویی برآمده اشاره داشت - زیرا تو تصور نمی‌کرده است در تبریز که «دوییم شهر ترک بعد از استانبول» می‌باشد یک روزنامه در زبان لجیئ! بعضی فلرس، آن هم از زبان یک نفر ترک نوشته شود».

۲. وزارت خارجه، نمره ۱۱۴۱۲، ۲۶ میزان ۱۳۰۳ (۱۵۱۰).

۳. رسالت وزرا به وزارت خارجه، نمره ۳۱ ۸۰۹۱ میزان ۱۳۰۳ (۱۵۱۰).

در ذیل این نامه در پایانش به تاریخ ۱۳۰۳/۸/۲۰ نوشته شده بود همین‌طور به جراید داده شود.

وطنیه‌های عارف

با این حال همان‌گونه که از ادامه بحث و جنبه‌های گاه به گاه تند آن در جراید می‌توان حدس زد، موضوع با انتشار چنین اطلاعیه‌هایی خاتمه نیافت؛ از مکاتبات موجود چنین بر می‌آید که دولت ایران در اوائل دی‌ماه همان سال طی یادداشتی از دولت ترکیه خواسته بود که برای «... منع نشریات در جراید که احتمال رنجیده کردن ملت و حکومت ایران را در بر داشته باشد...» اقدام کند، که دولت ترکیه نیز متقابلاً خواستار آن شده بود که دولت ایران هم «... از جراید ایران که بالخاصه در اواخر ایام یک لسان عداوت‌کارانه را نسبت به ترکها که خبیل هم ادبیانه نیست، استعمال می‌نمایند...» جلوگیری کند.^۱

در این میان ظاهرآ ترک‌ها نیز طی تسلیم یک یادداشت و هم‌چنین در خلال مذاکرات مسی‌الدین پاشا نخستین سفير جمهوری ترکیه در ایران با رضاخان سردار سپه – رئیس‌الوزراء وقت – نارضایی خود را از این بابت ابراز داشتند^۲ و در نهایت وزارت امور خارجه بعد از مطلع ساختن سفارت ترکیه از تصمیم دولت برای «... جلوگیری از انتشار مقالاتی که ممکن است باعث رنجش شود...» اقداماتی را در این زمینه آغاز کرد. وزارت امور خارجه در اوخر بهمن همان سال طی ارسال نامه‌ای به حکومت نظامی تهران، پس از اشاره به مباحث اخیر درباره مقالات روشنی‌یک و طرح آن در مذاکرات اخیر ایران و ترکیه، از حکومت نظامی خواست که مقرر دارد «... جراید ایران نیز در مقالات و نوشتجات خود نسبت به ترک‌ها از حدود نزاکت و ادب خارج نشوند و اگر بخواهند

۱. نورکا جمهوریت، طهران سفارتی، نمره ۱۴۰۵، ۱۲/۲۲ کانون ثالث ۱۳۶۱ در پاسخ به نامه نمره ۱۹۶۰۸، ۶ جدی ۱۳۰۳ وزارت امور خارجه که متن آن در این مجموع ملاحظه نشد.

۲. وزارت امور خارجه، بدون شماره ۴ حوت ۱۳۰۳، خصوص به مسی‌الدین پاشا، (۱۳۰۳^۱).^۳

۳. وزارت امور خارجه، نمره ۱۹، ۲۰۲۵۷ حوت ۱۳۰۳ (۱۳۰۳^{۱۵}).

مقالاتی هم علیه بعضی از نویسندگان ترک اشاعه دهند، حفظ احترام روابط و مناسبات و دادیه بین مملکتیین را از نظر دور... ندارند.^۱

با این حال دامنه بحث به این‌گونه ملاحظات و اشارات محدود نشد. در اواخر اسفند ۱۳۰۴ عارف فزوینی در خلال کنسرت‌هایی که در تبریز بروپا داشت، بار دیگر بر این آتش خفته دامن زد. وی که در سفر مهاجرت در جنگ اول جهانی و ایام اقامت اجباری در اسلامبول با پاره‌ای از آراء پان‌ترکیستی و زیاده‌گوئی‌های آن‌ها درباره آذربایجان آشنا شده بود و در همان ایام در مقام پاسخ‌گویی به این فرمایشات تصنیف معروف «چه شورها که من به پاز شاهنماز می‌کنم» خود را نیز سرود^۲، این‌بار علاوه بر تصنیف فوق که در آن ضمن اشاره به پیشینه تاریخی ایران، از «زبان ترک از برای از قفاکشیدن است» سخن به میان آورده بود و «صلاح، پای این زبان از مملکت بریدن است»، غزلیات و تصنیف‌های دیگری را نیز خواند. تصنیف‌هایی چون «چه آذرها به جان در عشق آذربایجان دارم»، «جان برخی آذربایجان باده» و «از عشق آتش پروریز آن‌چنان تیز است»... که هر یک ضمن بادآوری مقام والای آذربایجان در پاسداری از تاریخ و فرهنگ ایران، تعریضی نیز به ترک‌ها داشت.^۳

عارف خود از این خوشحال بود که بالاخره فرصتی پافته است تا تصنیف شهناز را که چند سال پیش در اسلامبول سروده بود در «خود آذربایجان و برای آذربایجانی» بخواند. به ویژه آن‌که از «... آن‌ها بیشتر از آن که انتظار داشتم بروز احساسات دیدم». وی در ادامه یادداشتش در این

۱. وزارت امور خارجه، نسخه ۲۶۰۹۴، ۲۶۰۹۴ دلو ۱۳۰۳ (رونوشت‌هایی نیز به وزارت خانه‌عامی معارف و داخله لرسال شد. ۱۵/۱۳۰۳).

۲. پیشتر به جوانی لز این رویارویی اشاره شد (بنگرد به ص ۲۷ همین بررسی).

۳. بنگرد به کلیات دیوان عارف فزوینی، پیشین، صص ۳۸۸-۹۰ و ۴۲۵-۴۲۷، و هم‌چنین یادداشت «صدای عارف» از تبریز، (ایرانشهر، ش ۷ س ۲۸، نور ۱۳۰۴، صص ۴۰۱-۴۰۴) برای آگاهی لز بازنگری این کنسرت‌ها.

زمینه افزود «سلیمان نظیف [که] تعجب می‌کند از این که چرا برادران او راضی می‌شوند که روزنامه فارسی در تبریز نشر شود، جایش خالی بود ببیند همان برادران در شنیدن تصنیف «زبان ترک از برای از قفا کشیدن است، چه دست‌ها زدند و چقدر در کوییدن پا پافشاری می‌کردند.»^۱

اگرچه کنسرت‌های عارف در تبریز با اقبال عمومی رویه رو شد ولی ظاهراً به مذاق ترک‌ها خوش نیامد؛ روزنامه شفق سرخ که در یکی از شماره‌های پیشین خود از این برنامه و غزلیات و تصنیف‌هایی که در آن خوانده شد شرحی متشر کرده بود «... که به واسطه محظوراتی دست و پا شکسته چاپ شد...»، از ناراضایی و اعتراض مقامات ترکیه نسبت به این مسئله گزارش کرد.^۲ شفق سرخ ضمن اشاره به مباحث و مناقشات برخاسته از انتشار آراء امثال سلیمان نظیف و روشنی‌بیگ در سال گذشته و تأکید مقامات دولتی بر اجتناب جراید ایران از دامن زدن به این بحث، زیرا «... میل داشت روابط دریار طهران و آنقره خوب و بهتر شود [لهذا] از معامله بالمقابلة ما نیز جلوگیری کرد، یعنی راضی نشد جراید ما بنویسد ترک‌ها کی هستند و موقعیت سیاسی و اجتماعی آنها چیست و سوابق تاریخی آنها با چگونه افتخاراتی (!) مزین است...»، اشعار و غزلیات عارف را تصنیف و اشعار چه داشت؟ فقط به برادران آذربایجانی ما تذکر داده بود که زیان ملی آنها را عوض کرده‌اند و تعصب ملی آنها نباید اجازه بدهد که هنوز در سرزمین پدران آرین آنها لهجه امراء مغول حکومت کنند... عارف در این غزل‌ها و سرودها توهین به ملت با دولت ترکیه نکرده فقط به برادران خود دورنمای یک آذربایجانی را که موسرانی سلاطین عثمانی آن را از خون رنگین نموده است نشان داده، از شهامت پادشاهان

۱. ایو اشهر، هملن، ص ۴۰۱.

۲. شفق سرخ، ۲۷ مرداد ۱۳۰۴ (فتابیه پیروت شماره ۱۵).

شر افتمند صفویه کلمه‌ای گفته و بالاخره به آن‌ها گفته است به زیان خود نکلم کنند ولی بعضی از مقامات رسمی [ترکیه] از این قضیه مکلّر شده و حتی مراسمه‌ای نیز به مقامات رسمی ما نوشته و در آنجا مخصوصاً این نکته را متذکر شده بودند که ما محررین و جراید ترکیه را ساكت کردیم، نظر این‌گونه چیزها در جراید ایران اسباب تحریک آن‌ها خواهد شد...^۱

مدعيان آذربایجان

به هر حال با تحریک یا بی‌تحریک، حملات جراید ترکیه از نوآغاز شد؛ به گزارش شفق سرخ اندک زمانی بعد از این قضایا سلیمان نظیف در مقاله‌ای که در شماره ۱۹ بنگی‌دنا منتشر شد^۲... ضمن نوحه‌سرابی بسر قطور - [که در آن ایام ایران و ترکیه بر سر مالکیت آن اختلاف داشتند] - از هیچ‌گونه نیش و تعرضی نسبت به ما و ملت ما خودداری نکرده بود... ولی شفق سرخ از آن‌جایی که «غرض ورزی» نهفته در آن را آشکار می‌دید و بر این نظر بود که «شاید روح ملت ترکیه نیز چندان با این قبیل تبلیغات خنک و عداوتزا آشنایی ندارد...» از درج و انعکاس مقاد آن خودداری کرد تا «اسباب تهییج افکار عمومی ایران بر ضد دولت دوست ما ترکیه» نشود و فقط عن روزنامه را به وزارت امور خارجه ارسال داشت.^۳

با این حال این بحث سردراز داشت؛ روزنامه وطن ترکیه در مقاله‌ای به قلم احمدشکری، تحت عنوان «ترکیه‌ای ساکن آذربایجان جنوی»، ضمن انتقاد از «کتب جغرافیای عالم» که ایالت شمال‌غرب ایران را بسی جهت آذربایجان ایران نام نهاده‌اند خاطرنشان می‌کند که «به این منطقه در باکو نام آذربایجان جنوب داده‌اند و سکنه این آذربایجان جنوی مانند شمال آذربایجان به اکثریت از تزاد ترک می‌باشد [و] همان‌طوری که شمال آذربایجان با ایران هیچ‌گونه علاقه نژادی و زبانی ندارد و جنوب

آذربایجان هم بدین منوال با ایران که در تحت اطاعت و حاکمیت اوست علاقه و ارتباط مستقیمی از این حیث نداشت و ندارد.^۱

در این مقاله که شاید بتوان آن را سرآغاز کشف رسمی مقوله «دو آذربایجان شمالی و جنوبی» توسط پان ترکیت‌ها دانست، ادامه بحث با ارائه داده‌هایی دربارب موقعیت جغرافیایی و جمعیتی «آذربایجان جنوبی» دنبال شده و در ضمن از «رفتار و حرکات ناشایسته‌ای» داد سخن داده شد ... که نسبت به ترک‌ها در اینجا معمول و مجری می‌دارند...^۲ احمد شکری، مخبر سیار وطن در عین تأکید بر لزوم توسعه مناسبات دوستانه میان ایران و ترکیه «وظیفه هر ترک» می‌دانست ... که اتخاذ یک سیاست منصفانه و عادلانه را در آذربایجان از دولت ایران تقاضا و تمنا نمایند.^۳

شقق سرخ در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست پوسیده، یک اشتباه جاگله‌نه برای آذربایجان مدعی تراشیده» که در شماره بعد منتشر شد ضمن انتقاد از نحوه نگرش این دست از نویسنده‌گان ترک که فقط زبان را «فارق دنیا از یکدیگر و قدر مشترک ملل» می‌دانند از تناقض حاصل از تداوم «مالبخلیای پان‌ترکیزم و تشکیل مملکت عظیم تورانی در دماغ آفایان» سخن گفت که بروز آن را در آراء احمد شکری نیز می‌شد دید؛ این که ... مخبر جریده وطن دولت عثمانی سابق را پوسیده می‌نویسد [ولی] خود هنوز سیاست پوسیده آن‌ها را که فرن‌ها ما و ملت ترکیه را مشغول هم نموده و فرصت به دشمنان مشترک هر دو داده بود تعقب می‌کند.^۴

روزنامه تجدد نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران و توران» ضمن اشاره به پیشنهاد این بحث و نارضایی سفارت ترکیه از انتشار ترجمه فارسی رساله رضازاده شفق در پاسخ به اظهارات روشنی‌بیگ، در اشاره به اوامر

۱. به تقلیل از شرق سرخ، ۲۵ مرداد ۱۳۰۴. ۲. میان.

۳. شرق سرخ، ۲۷ مرداد ۱۳۰۴. ۴. میان.

دولت مبنی بر خاتمه دادن به این بحث از بی‌نتیجه‌بودن این تدبیر سخن گفت. به نوشته تجدد با آن که «... از آن وقت تاکنون با مشاهده بعضی انتشارات خیلی بسیاری و غیر دوستانه از طرف بعضی نویسنده‌گان مالی‌خواهی‌ای ترک‌ها به ملاحظه روابط دوستانه و حفظ نزاکت خودداری کردیم [ولی] گویا همین قضیه بیشتر بر تجزی دشمنان دوستنما و در عین حال کج‌اندیش ایران افزوده و در سر هر فرصتی از طرف آنایان تورانی‌ها مورد تعرضات [واقع] می‌شود.»^۱

فصل سوم

مخاطره و مدافعت

۱

سرچشمه کار

در کنار این زد و خوردگاهی قلمی، برای درک و شناخت پدیده پانترکبیم و بر این اساس، تدوین مجموعه سیاست‌هایی برای مقابله با آن نیز به تدریج اندامانی صورت گرفت.

در توضیح پدیده پانترکبیم که به نظر می‌آید در مجموع حرکتی حاشیه‌ای تعبیر می‌شد و نه یک جریان سلط در ترکیه جدید، دو دیدگاه عده مطرح شد. دیدگامهایی که اگرچه متفاوت بودند ولی با یکدیگر در تعارض نیز قرار نداشتند؛ یکی دیدگاهی تاریخی بود که ریشه‌های پانترکبیم را در یک رویارویی دیرینه میان «ایران و توران» جستجو می‌کرد و دیگری نیز دیدگاهی که آن را یک پدیده متأخر و مرتبط با فروپاشی عثمانی در سال‌های اخیر می‌دانست.

دروز سیاست

در حالی که روزنامه میهن با تندی خاص خود ترکها را «... خطرناک‌ترین دشمن این مملکت از سه هزار سال قبل...» می‌دانست و

معتقد بود که امروزه نیز «ایران مجبور است همان سیاست دیرینه خود را با ترکها تجدید و همان ضرب شمشیر ایرج، فریدون، سپروس، رستم... نادرشاه افشار و آقامحمدخان قاجار را یک بار دیگر به آن‌ها بچشاند...»^۱ روزنامه کوشن در مقاله‌ای تحت عنوان «خطرهای تورانی و تازی» با امضاء «رستمزاده»، تعبیر ملایمنری از این پدیده ارائه کرد؛ در این مقاله پس از اشاره‌ای به فشارهای متولی دو قدرت روس و انگلیس بر ایران، از خطرات دیگری هم که اخیراً متوجه ایران شده بود یاد شده که به عقیده نویسنده «... شاید به پاره‌ای خوفناک‌تر از خطرهای اروپایی...» نیز بود. «رستمزاده» در ادامه خاطرنشان ساخت «ترکها و عرب‌ها، یعنی همان نژادهای تورانی و تازی که از قدیم‌الایام با ما جنگ کرده و دشمنان سورونی یا تاریخی ما محرب می‌شوند باز چندیست نفهمهای مخالف‌ساز کرده‌اند...» و در توضیح بیشتر به «بیانات و نوشته‌جات محمدامین رسولزاده تاتار قفقازی ترکپرست...» اشاره کرد که اینک «... به خدعه اسم آذربایجان به خود بسته و سلیمان نظیف و روشنی‌ییگ...» که اینک اظهارات آن‌ها به بحث روز تبدیل شده بود. در توضیح وجه «تازی» این بحث نیز مطالب تندپارهای از جراید بغداد نسبت به «دولت و ملیت ایران» گوشزد گردید که اخیراً به هنگام اعزام نیرو به خوزستان بروز کرد، تو گویی که «... قشون به خاک عرب فرستاده باشیم...» و نه خوزستان.^۲

براساس دیدگاه دیگری که ریشه این تحرکات جدید را بیشتر در تحولات اخیر منطقه و فروپاشی عثمانی دنبال می‌کرد و نه صرفاً دشمنی‌های دیرینه تاریخی «... حالا که از سمت اروپا توسعه ارضی...» امکان نداشت، ترکها بر آن بودند که «... در آتیه در آسیا اقدامات و

و سعت خاک پیدا...» نمایند.^۱ به عبارت دیگر، همان‌گونه که در یکی دیگر از گزارش‌های وزارت خارجه آمده بود «... در نتیجه جنگ بین‌المللی و نتایج حاصله آن دولت جدید عثمانی سیاست قدیم خود را که عبارت از نگاهداری ملل مختلفه در تحت استبلای خود بود ترک نمود، سیاست بان تورکیزم را جانشین آن قرار داده است...». از لحاظ داخلی این خطمشی جدید عملأ به صورت اخراج اتباع مسیحی از کشور بروز یافته بود و از لحاظ مناسبات خارجی نیز به این صورت که «... با جذیت بی‌نظیری در قفقازیه و آذربایجان ایران مشغول تبلیغات شده و افکار پان‌تورکیزم را ترویج نمایند...»^۲

البته در این میان سعی شد پایی عوامل دیگر نیز به میان کشیده شود و بر حسب سنن دیرینه از نقش دولت انگلیس نیز یادی شد؛ علاوه بر نگرانی روزنامه میهن از آن که در خلال کنفرانس لوزان انگلیس‌ها برای ترغیب ترک‌ها به ترک ادعا بر موصل و بین‌النهرین «... یک بالش نرمی راجع به آذربایجان قفقاز و آذربایجان ایران زیر سر آن‌ها گذارده و بالاخره از جیب خلیفه بک حاتم بخشی‌هایی کرد...» باشدند^۳ که پیشتر نیز بدان اشاره شد، طرح پرسش‌هایی از این دست که «... آیا بعد از جداسدن عرب و کرد از پیکر ترکیه، کسر ملیت ترکیه را این محاسب زیردست می‌خواهد با الحق آذربایجان به ترکیه جبران کند؟»^۴ نیز از دیدگاهی مشابه حکایت داشت. ولی با این حال در مجموع این بحث از مجرای اصلی خود خارج نشد.

کام بعدی شناسایی حوزه عمل و عوامل اجرایی این حرکت بود و ختشی‌کردن فعالیت‌های آنان.

۱. وزارت امور خارجه، مستخرج مکتوب رمز از سفارت استانبول، نمره ۹، ۲۸ محرم ۱۳۰۲ (۱۳۰۲/۲۶).

۲. وزارت امور خارجه، می‌نمره، ۱۳۰۲/۸/۲، ۱۵.

۳. کوشش، ۲ میزان ۱۳۰۳.

ترک اجاقی

اگرچه در مجموعه مباحثی که در این زمینه مطرح شد موضوع اصلی کل ترک زبان‌های ایران – یا به قول حضرات «ترک‌های ایران» بود – و حتی در این میان از خراسان و ترک‌های آن به مثابه یکی از طرف اصلی راهیابی به «توران بزرگ، مقدس‌ترین ایده‌آل ما» نیز سخن به میان آمد^۱ ولی همان‌گونه ملاحظه شد محور اصلی بحث بر آذربایجان قرار داشت؛ یکی از صریحت‌ترین گزارش‌هایی که در این زمینه ملاحظه می‌شود نامه‌ای است به قلم و امضاه جمعی از ایرانیان استانبول در توضیح فعالیت‌های جمعیت ترک اجاقی «... که بگانه مقصدهش تورکیزم است». جمعیتی که از کنفرانس روشنی‌بیک به بعد «... آشکارا مشغول دعوت‌نمودن ایرانی نموده بر آن که اهل آذربایجان خدای نکرده تورک است، نباید زیر زنجیر اسارت یک عدد قلیل فارس باشند...». در ادامه این گزارش آمده بود که جمعیت ترک اجاقی ابراهیم ملازاده نام یکی از نظامیان سابق و اعضاء پیشین کمیته اتحاد و ترقی را مامور کرده بود که «... به آذربایجان حرکت نموده، در آذربایجان بر علیه دولت علیه ایران رولسیون نموده، حکومتی موقتی تشکیل...» دهد. علاوه بر این به وی اظهار شده بود که «... شمارا در آنجا به شعبه مخصوص پژوانه – [معرفی] – می‌ناییم [که] باروشنی‌بیک و سایرین مشغول بشوید و سه هفته مهلت داده‌اند جواب بددهد...»^۲

۱. مقاله «تورکی و خراسان» به قلم سامی بیک «خبر منحصص ما» [روزنامه اقیان استانبول] در خراسان، هفتم، ۹ زیوری ۱۹۳۲ به تقلیل لزگزیرش سفارت ایران در استانبول نمره ۱۱۹۷، ۱۷ دلو ۳ (۱۳۰۲).

در این مقاله سامی بیک ضمن ابراز خوشوقتی لز افتتاح «... باش شهبدی [سرکنلگری ترکیه] در خراسان در ابتدای سنه جاریه [که] پک قدم بزرگی بود که مابه طرف نرف برداشیم...» شرحی نیز لز ابلاط و طوابیف این حوزه آورد و لز جمله بلوج‌ها – که به زعم نگراندۀ عمه لز نژاد ترک بودند (همان) نگراندۀ عمه لز نژاد ترک بودند (همان).

۲. سفارت ایران در استانبول، نمره ۵۱۷ ۲۱ سپتمبر ۱۳۰۲ (۱۵).

اگرچه این گزارش، گزارش جذی و قابل اعتنای نبود ولی سایر گزارش‌های واصله در این زمینه از اطلاعات مشخص و درخور توجهی برخوردار بودند؛ سفارت ایران در یکی از گزارش‌هایی که در رابط فعالیت عوامل پان ترک به تهران ارسال داشت، ضمن اشاره به دگرگونی‌هایی که در مجموع به اتخاذ یک مشی جدید و پان‌ترکی منجر شده بود از «جمعی صاحب‌منصب و غیره» سخن به میان آورد که «... به عنوان و لباس حکیم دوازاز و درویش به آذری‌ایجان...» اعزام شده و قرار است «به صفحات خراسان نیز بفرستند». ۱ گزارش‌هایی که در همین ایام از نقاط مرزی ایران می‌رسید مؤید چنین سوه‌ظن‌هایی بود. مثلاً یمین‌السلطنه کارگزار ایران در ارومیه در اشاره به فعالیت نمایندگان کاظم فرمبکر پانا فرمانده سپاه ترکیه در ارزروم – «جبریگ رئیس ارکان حرب و طاهریگ نماینده سابق عثمانی در ماکو و متصرف بایزید» – گزارش کرده بود «... اتحادی [دارند] به نام اتحاد ترک – غیر از اتحاد اسلام – که در غالب ایالات و ولایات ترک زیان، حتی در ارومیه محترمانه مجالس تشکیل داده‌اند...» ۲ او که ریشه این تحولات را در آن می‌دید که «... عثمانی‌ها به واسطه فراغت از قضایای غرب خیالات و سیاست خودشان را متوجه شرق...» نموده‌اند، پس اشاراتی چند در این زمینه، به جزئیات امر پرداخت و مجالسی که در این اواخر «... به نام اتحاد ترک خیلی محترمانه، بلکه به عنوان مهمانی هفتگی در منزل همان اعضاء مجلس مزبور تشکیل...» می‌شد. سازماندهی اصلی این مجالس بر عهده شوکتیگ شهبندر ترکیه در ارومیه بود که «... برای این که مطالب واضح نگردد به عنوان ملاقات – غیر از مهمانی هفتگی – به ترتیب منزل اعضاء آن مجلس رفته مذاکرات

۱. وزارت امور خارجه، لشکرخراج مکتب رمز استانبول، نمره ۲۸، ۲۶ آذر ۱۳۰۲ (۱۵۷).

(۱۳۰۴).

۲. وزارت امور خارجه، کارگزاری اروپ و سلوچبلاغ مکری، نمره ۲۱، ۱۶۲ آذر ۱۳۰۲ (۱۵۷).

(۱۳۰۴).

نموده، بلکه دستور می‌دهد و حتی غالب اوقات هم به بازار رفته تجار را ملاقات می‌نماید...»^۱

در یکی دیگر از گزارش‌های واصله به وزارت امور خارجه – گزارش کارگذار آستانرا که این تحولات را به دقت دنبال می‌کرد – علاوه بر تعدادی از چهره‌های محلی در آستانرا – «میرفتح و میرعباسقلی و غیره» – که ظاهراً در این زمینه فعال بودند سفیر جدید ترکیه در ایران نیز از جمله کسانی ذکر شده بود که «معروف است» به ترویج برنامه‌های ترک اجاقی مشغول است.^۲

اگرچه در این حوزه فعالیت‌هایی جریان داشت، از جمله ورود گاه به گاه^۳ ... مقدار زیادی کتب به الله ترکی به تبریز و نقاط جزء آذربایجان [که] به قیمت‌های خیلی نازلی فروش و بین اهالی توزیع شده است...»^۴ و در این زمینه، یعنی دریاب فعالیت افراد مظنون به وابستگی به تشکیلات پان‌ترکی گزارش‌های دیگری نیز به وزارت امور خارجه واصل شد و کما فی السابق دستور تحقیق و رسیدگی بیشتر نیز صادر گردید، ولی از اسناد موجود بر نمی‌آید که این گونه بررسی‌ها به شناسایی تشکیلات منسجمی در این عرصه منجر شده باشد.^۵

در کنار شکل‌گیری نگرانی‌هایی از این دست که به ایجاد نوعی حساسیت نسبتاً دیرپا دردواایر حکومتی و انتظامی نسبت به تحرکات و تبلیغات پان‌ترکی منجر گردید، سعی شد که از لحاظ اداری نیز برای مقابله با این پدیده اقداماتی صورت گیرد.

۱. همان.

۲. وزارت امور خارجه، کارگذاری آستانرا، بی‌نشرم ۱۴ نور ۱۳۰۲ (۱۵ ۷۵).

۳. شفق سرخ، ۱۹ بهمن ۱۳۰۴.

۴. آگاهی بیشتر در این زمینه متوطبه بررسی لشکر و گزارش‌های لشکر احتمالاً در آرشیوهای نظامی و انتظامی نگهداری می‌شوند و عجلاً در سترس هژو مثگران نمی‌باشند.

کمیسیون رسیدگی

در اوائل آبان ۱۳۰۲ میرزا امحق خان رهبر، یکی از کارمندان ارشد وزارت امور خارجه، در گزارشی از تحولات اخیر در ترکیه با اشاره به تشدید تبلیغات پانترکیستی ترک‌ها در قفقاز و آذربایجان و لزوم رسیدگی به این امر پیشنهاد کرد.^۱ در صورتی که تصویب فرمایند کمیسیون دائمی در وزارت امور خارجه مرکب از نمایندگان وزارت خانه‌های جنگ و خارجه و داخله و معارف تشکیل شده، این قضیه را مورد مطالعه دقیق قرار داده، پیشنهادهای لازم تهیه نمایند که هر چه زودتر تصمیمات مقتضیه اتخاذ شود.^۲ میرزا امحق خان رهبر در ادامه پیشنهاد کرد که میرزا عبدالرضا خان [افخمی] کفیل ارکان حرب قشون، آقای فروغی، آقای مدیرالدوله، خود او و هم‌چنین در صورت تصویب وزیر، آقای اعتصام‌الملک نیز اعضاء این کمیسیون دائمی را تشکیل بدهند.^۳

از یادداشت‌های افزوده بر ذیل این گزارش چنین به نظر من آید که پس از ارجاع این موضوع به شورای اداری وزارت امور خارجه که انوشیروان خان و مخبرالملک از جمله اعضای آن بودند، تصمیم‌گیری در این زمینه به طرح پیشنهاد مذبور در هیئت دولت منوط شد و در نهایت نیز بدون آن که این کمیسیون تشکیل شود، پیگیری امر به وزارت جنگ محول گردید.^۴

وزارت جنگ و یا به عبارت دقیق‌تر شخص وزیر جنگ که در مسیر قبضه قدرت مطلقه حرکت می‌کرد این بحث را نیز مانند بسیاری از دیگر مباحث و مسائل کثور در آن مقطع در حیطه امور قشون قرار داد و حاصل آن که وزارت جنگ نیز پاسخ داد.^۵ برای ترویج زیان فارسی و مراقبت در تعلیم و تعلیم آن در کلیه نقاط آذربایجان تعليمات لازم به ایالت و امیرلشکر شمال غرب داده شده... است.^۶

۱. وزارت امور خارجه، بی‌نمره، ۱۳۰۲/۸۷۲ (۱۵).

۲. ممان.

۳. وزارت جنگ، نمره ۳۳۷۶، اول حزیر ۱۳۰۲ (۱۵).

در کنار این گونه اقدامات که بیشتر به مجموعه‌ای از تدابیر و تمهیدات مقطعی و ناپایدار اداری محدود شد، از شکل‌گیری نوعی رویکرد سیاسی و فرهنگی نیز می‌توان نشان جست که هم با موضوع اصلی این بررسی ارتباط بیشتری دارد و هم از حسابت‌های مقطعی و گذراي فرق، جنبه‌ای ماندگارتر یافت.

۲

خطوط دفاعی

از آنجایی که از بد و کار، خشت اول ترک‌گرایی بر زدودن آثار و نشانه‌های برجای مانده از فرهنگ ایرانی به طور کلی و زبان فارسی بالاخص، نهاده شد، طبیعتاً حفظ و پاسداری از این آثار و نشانه‌ها نیز در صدر اولویت‌های دفاعی قرار گرفت. از همان دوره‌ای که در ۱۳۲۲ هجری قمری اشناد باکو بر «... عموم اهالی آذربایجان، خصوصاً تبریز» لازم دانست که «... در مکاتب خود زبان مادری خویش را که ترکی است به اطفال نوآموز آموزگاری کنند و نیز آهته‌آهته مکتوبات و مخابراتی که در میان جماعت مستعمل می‌شود به ترکی بنویسند...» جمل المتن نیز ضمن تأکید بر اهمیت زبان فارسی در ترکیب هویت ایرانی صریحاً خاطرنشان ساخت که «... برای ممالک ایران تعلیم هیچ زبانی اشد لزوم را ندارد جز زبان اصیل نجیب خودشان که فارسی است.»^۱

زنگنه فارسی، خط اول جبهه

برای جمل المتن کاملاً روشن بود. «... که اگر در مسئله مهمه تعلیم و دستان و نشریات آن غیراز این کنند چندی نگذرد که از حیثیت مکلمیت

^۱. جمل المتن، ش ۲۲، س ۱۲، ۲۹ ذی قعده ۱۳۲۲ جنوری ۱۹۰۷.

کتب مولفه منطبعة اسلامبول که همسایه نزدیک آذربایجان است و علاوه با آن دارای اشتراک زیان [اند] نه تنها بدین جهت زیان فارسی محرومیت ابدی پذیرد یا آن که باید فاتحه مرگ اتحاد ملی را نیز در آن معالک خواند...^۱ در این مرحله نیز بعد از گذشت حدود پانزده سال از انتشار آن یادداشت در حالی که مخاطرات ناشی از پدیده پانترکیم صورتی به مراتب آشکارتر از پیش داشت جز دفاع از زیان فارسی، راه دیگری در پیش نبود و همان‌گونه که سیدحسن تقی‌زاده نیز در یکی از نوشته‌هایی که با نام مستعار «مرزیان بن رستم باوندی» در همان ایام در باب زیان فارسی متذکر شد اینک که «... عثمانی‌ها به زیان و نژاد ایرانی اعلان جنگ چنگیزی کردند و نویسنده‌گان بزرگ آن‌ها متفق‌الکلمه قطع نسل ایرانی را اولین فریضه نژاد ترک می‌دانند و ایرانیان ترکی زیان را اسیر برادران فارسی‌زبان خود قلم می‌دهند...» می‌بایست به نحوی بیش از پیش بر اعتلاء و ترویج زیان فارسی و توسعه معارف همت گماشت.^۲

در یکی از نخستین چاره‌جویی‌هایی که در این دور از مقابله با تبلیغات پان‌ترکی به عمل آمد، کارگزار وزارت خارجه در آستانه در اواسط اردیبهشت ۱۳۰۲ ضمن ارسال گزارشی در این موضوع، صریحاً خاطرنشان ساخت که اگر «... اولیای امور برای انتشار زیان فارسی در حدود آذربایجان جهودی و افی و جهدی کافی مبذول ندارند، هیچ وقت از انفكاک و تجزیه این قطعه ایمن نبوده و بالاخره این ایالت وسیع نیز مثل سایر قطعات در اثر لاقبده و سهل‌انگاری مجزا یا به تملیک دیگر منضم خواهد شد...»^۳

۱. همان

۲. مرزیان بن‌رستم باوندی، «طرز نگارش فارسی»، شفق سرخ ۱۳۰۳ به نقل از ابراج‌الشار، مقالات عقی‌زاده، ج ۵ تهران: انتشارات شکوفان ۲۵۳۵، صص ۱۰-۱۱.

۳. وزارت امور خارجه، سواد گزارش کارگزاری آستانه، بی‌نصره، ۱۴ نور ۱۳۰۲ (۱۵ مهر ۱۳۰۲). بیانی از دیگر گزارش‌های ولصله در این زمینه نیز بر لزوم دفع از زیان للرس تاکید داشت.

این گزارش که در بحبوحة حساسیت‌های ناشی از بحث روش‌بیگ به تهران رسید همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد وزارت خارجه را بر آن داشت که ضمن ارسال رونوشت‌هایی از آن به وزارت‌خانه‌ای جنگ، داخله و معارف از آن‌ها بخواهد که «...نظر به اهمیت قضیه تصمیمات مقتضیه اتخاذ فرموده و از نتیجه وزارت امور خارجه را مستحضر...» دارند^۱ که در نهایت به تلاش بی‌حاصلی در جهت تشکیل یک کمیسیون ویژه در این زمینه منجر شد و وعده وزارت جنگ مبنی بر رسیدگی به وضعیت آموزش زبان فارسی در آذربایجان.^۲

مشکلات اداری

در پسی رد و بدل یک چنین مکاتباتی و تداوم دامنه تعرضاًت پان‌ترکیست‌ها در قفقاز و ترکیه بود که بالاخره پس از یک سال و اندی – در اوخر زمستان ۱۳۰۳ – تشکیلات دولتی که اینک تحت سپرستی مستقیم رضاخان سردار سپه قرار داشت وارد عمل شد؛ در اوائل اسفند بنا به دعوت وزارت جنگ کمیسیونی مشکل از نمایندگان وزارت معارف و گروهی از نمایندگان آذربایجان [در مجلس شورای ملی؟] برای رسیدگی به امر «توسعه معارف آذربایجان» تشکیل شد. بنا به گزارش وزارت معارف از نخستین جلسه این کمیسیون که در ۹ اسفند در وزارت

از جمله سفارت استانبول که در ضمن بکی از گزارش‌های درباره ماجراهای روش‌بیگ راه جلوگیری^۳ – لز عمل پان‌ترکیزم و خیالات ایران ویران کنی آن...[را]. در انتشار زبان شیرین ملی و تدریس تاریخ ایران و ترویج معرفت...» جستجو می‌کرد. (سفارت ایران در استانبول، نمره ۱۲، ۳۶۹ لش ۱۳۰۲^۴ ۱۵^۵).

۱. وزارت امور خارجه به وزارت‌خانه‌ای جنگ، معرف و داخله، نمره ۱۲۰۲۴، ۲۸ میزان ۱۳۰۲^۶ (۱۳۰۲^۷ ۱۵^۸).

۲. وزارت جنگ، نمره ۱۳۷۶، ۱ غرب ۱۳۰۲^۹ (۱۳۰۲^{۱۰} ۱۵^{۱۱}).

جنگ برگزار شد^۱... بدؤاً آفای رئیس کاینه وزارت جلیله جنگ نظریات عالیه حضرت اشرف افای رئیس الوزرا را ابلاغ نموده و اظهار داشتند که از چندین جهت توسعه معارف و تأسیس مدارس و ترویج زبان فارسی در میان عشایر سرحدی مورد توجه هیئت معظم دولت واقع شده و می‌بایستی بدون تعویق در آغاز سال جدید مکاتب ابتدایی افتتاح و معلمین قابل فارسی زبان از مرکز منتخب و اعزام گردند^۲... در ادامه این جلسه «نمایندگان آذربایجان نیز همین نظریه را تأیید نموده و اطلاعاتی را که داشتند و از طرف روسای معارف محل هم قبلاً به وزارتخانه رسیده بود تذکر دادند»^۳.

در واقع مشکل اصلی کمبود بودجه بود؛ میرزا محمودخان بدر نماینده وزارت مالیه در این کمیون ضمن اشاره به محدودیت‌های مالی خاطرنشان ساخت که مدارس موجود^۴... برای یک ایالتی که جمعیت آن تقریباً مساوی با یک ثلث سکنه مملکت است به هیچ وجه کافی نبوده...» و باید افزایش باید ولی در عین حال عجالتاً جز تخصیص اعتباری معادل ۲۲ هزار تومان جهت استخدام پنج معلم ادبیات فارسی از مرکز، پنج معلمۀ انان، تأسیس یک دارالمعلمین در تبریز و احداث چهارباب مدرسه ابتدایی، یشنهد دیگری را نمی‌توانست ارائه دهد.^۵ ولی رضاخان سردار سپه این تمهیدات را کافی ندانست و طی ارسال نامه‌ای به وزارت معارف با تأکید مجدد بر «... لزوم بسط معارف و ترویج زبان فارسی در آذربایجان...» اهمیت «... تغییر معلمین آذربایجان و اعزام معلمین فارسی زبان بجای آنها...» را خاطرنشان ساخت. در ادامه آمده بوده... قدغن فرماید به انتظار تصویب و تدوین بودجه سنه آتیه نبوده بلکه محل دیگری را برای این منظور تخصیص و سریعاً اقدام نمایند.^۶

۱. وزارت معارفه بی‌نمره، ۱۲ حوت ۱۳۰۳ (ساما ۵۱۰۰۹۲/۱۱۴۲).

۲. همان.

۳. وزارت جنگ، نمره ۵۲۶۳ ۱۲ حوت ۱۳۰۳ (ساما ۵۱۰۰۱۲/۱۱۳۲).

با این حال به رغم ضرورتی که در توسعه معارف آذربایجان احساس می‌شد، اتخاذ اقدامات اساسی در این زمینه، به گندی پیش می‌رفت؛ تنها در اوآخر سال بود که بالاخره مجلس شورای ملی برای توسعه مدارس آذربایجان طرحی تهیه کرد. این طرح نیز با آن که در مواردی چند از سوی نمایندگان مجلس موضوع پیگیری قرار گرفت^۱ و در یک مرحله نیز کفیل وزارت معارف را به توضیح اقدامات وزارت‌خانه در این زمینه واداشت^۲. تنها در بهمن ۱۳۰۴ و به صورت تصویب اعتباری معادل ۳۱ هزار تومان «برای تاسیس مدارس جدیدی در آذربایجان و رفع نواقص معارف آن ایالت» به سامان رسید^۳ هر چند که براساس گزارش‌های بعدی روشن شد که به دلیل نابسامانی‌های اداری، این مهم رسیدگی‌هایی به مراتب جدی‌تر لازم داشت. در اوائل بهار ۱۳۰۵ وزارت جنگ در گزارشی به وزارت معارف خاطرنشان ساخت با آن که نظر به «تبليغات خارجی‌ها» امورات معارف آذربایجان مورد توجه قرار گرفته است ولی «... به واسطه نداشتن سرپرست و مدیر لائق روزبه روز خرابتر و مدارس و تشکیلات اداری آن فریب به انحلال می‌باشد...» از این رو لازم است «... توجه بیشتری نسبت

۱. برای مثال بنگرید به سخنرانی رهنا در جلسه ۱۲ لردیهشت ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی که در آن ضمن اشاره به تحركات جلری در ترکیه و این که در حال حاضر «... فتفاظ هفت میلیون نات برای معرفت خود خرج می‌کند» ما هم بتولیم یک فلمی برای ترویج زبان فارسی در آذربایجان برداریم...، بر لزوم رسیدگی به وضیت مدارس ابتدایی آذربایجان تأکید شده بود مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هنجم، قسمت دوم، اخلاقه روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی، ص ۱۰۹۱.

۲. بنگرید به جلسه ۵ خرداد ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، یهودی شیخ محمد علی تهرانی درباره علل عموق ماندن طرح لغزاسی بودجه مدارس ابتدایی آذربایجان و یهودی کفیل وزارت معرفت مبنی بر احتمال مذاکرات با وزارت مالیه و علم حصول توافق نهایی در این زمینه.

۳. مجموعه فهرست تاریخی فوتبین و مصوبات (از دوره اول تا پایان دوره بیت و دوره قهونگلاری)، مجلس شورای ملی، آذرماه ۱۳۵۱، نشره کل فوتبین، ص ۵۶

به معارف آذربایجان مبذول داشته و موجبات حسن اداره و تنظیم امور
مدارس آنچه را فراهم دارند...^۱

امهات مملکتداری

اینک که بحث زیان فارسی و لزوم پاسداری از آن به تدریج جوانبی عملی می‌یافتد، اتخاذ یک رشتہ تدابیر مکمل نیز مذکور قرار گرفت؛ میرزا ابوالقاسم خان فیوضات، از دموکرات‌های قدیمی آذربایجان و یکی از همراهان اصلی شیخ محمد خیابانی که در این دوره ریاست اداره فرهنگ آذربایجان را بر عهده داشت علاوه بر ارائه پیشنهاداتی چون توسعه طرق موصلاتی بین آذربایجان و مرکز و یا جابه‌جایی عشاير دو داخل آذربایجان که جنبه‌ای کلی داشتند، در زمینه معارف نیز توصیه‌هایی را ارائه کرد؛ از جمله لزوم «...تأسیس دارالعلمین با فرستادن چند معلم کافی از مرکز تا در محل معلمین فارسی زیان تربیت نمایند...، تغیر پست معلمین مدارس دولتی آذربایجان با معلمین مدارس مرکزی یا نقاط دیگر فارسی زبان...، نمایشات ادبی و اخلاقی در زبان فارسی...»^۲

مجموعه‌ای از چند توصیه مشخص کارگذاری آستانه نیز که فقط به سائل معارفی محدود نبود، از جمله پیشنهادات مهمی بودند که در این ایام مطرح شدند. کارگذار آستانه در گزارشی که در اردیبهشت ۱۳۰۲ به وزارت خارجه ارسال داشت علاوه بر تأکید معمول بر لزوم ترویج زبان فارسی به عنوان «...یگانه راه... جلوگیری لزاین مقصودات...»، نکات دیگری را نیز گوشزد کرد. او نیز همانند فیوضات بر جابه‌جایی کارمندان و مستخدمین دولت و به ویژه «...اردو و قسمت‌های قشونی این حدود اعم

۱. وزارت جنگ به رسالت وزرا، نمره: ۱۳۲۱۸۵۱، ۳۳ فروردین ۱۳۰۵ سالام ۱۱۲۲

۵۱۰،۱۱

۲. محمدعلی صفوته، تاریخ فرهنگ آذربایجان، چیخخانه قم، ۱۳۲۹ (۱)، صص ۱۱۶-۱۱۷.

از نظامی و امنیه و آزادان و غیره...» ناکید داشت که می‌بایست «... کلتیا از خارج فرستاده شده و همین طور مکالمه زبان ترکی قدرهن شود...». علاوه بر این می‌بایست «... قسمت قشونی آذربایجان را در تحت فرماندهی صاحب منصبان فارسی به نقاط فارسی زبان ایران مامور کنند».

البته ناکید اصلی او بر امر معارف بود و این که «... وزارت جلیله معارف مدارس ابتدایی این خطه را توسعه داده مخصوصاً معلمین فارس از طهران اعزام و معلمین ترک این حدود را در جای دیگر به خدمت بگمارند». در کنار این تمهدات لازم بود که «... از تشکیل کمیته‌های ترک اجاقی جداً ممانعت شود...» و «... وزارت جلیله معارف در تبریز و بعضی شهرهای دیگر آذربایجان جهت تأسیس قرانتخانه‌ها و روزنامه‌جات مساعد نموده تا شاید با این وسائل زبان فارسی در این مملکت رواج و مخاطراتی که در فوق عرض شد مرتفع شود».^۱

در کنار این تدبیر که بنا به ماهیت کار تا حدودی جنبه اداری یافت و به شالوده‌ای تبدیل شد در جهت شکل‌گیری یک رویکرد دولتی که آن نیز هیچ‌گاه به صورتی جدی پیگیری نشد در این دوره هنوز هم بار اصلی این سهم بر دوش اهل فکر و نظر قرار داشت؛ جدای از مباحث و زدو خوردہای قلمی جاری در نشریات که پیشتر به گوشه‌هایی از آن نیز اشاره شد، برای رشد دانش و آگاهی عمومی نسبت به این متنله تلاش‌های جدی‌تری نیز آغاز شد که نه فقط از زدو خوردہای قلمی و نبنا سبک فوق الذکر ماندگاری بیشتری یافت بلکه از لحاظ تأثیر بر شکل‌گیری مجموعه‌ای از رویکردهای بعدی نسبت به این مقوله نیز مهم بود. لزوم نوجه بیشتر نسبت به تاریخ آذربایجان، تاریخی که در جهت القاء آراء پان ترکی موضوع جرح و تحریفی گشته قرار گرفته بود، از مهمترین این تلاش‌ها بود.

۱. وزارت امور خارجه، سولادگزارش کارگلداری آستانه بی‌نشره، ۱۴ نور ۱۳۰۲ (۱۵۷)

آذربایجان تاریخی

این موضوع یعنی لزوم توجه بیشتر به تاریخ آذربایجان نیز همانند سعی و تلاش در جهت مقابله با پانترکیم، امر بسیار قائم نبود؛ همان‌گونه که در آغاز این بررسی خاطرنشان گشت، تشکیل کشوری موسوم به آذربایجان در خانات مسلمان‌نشین قفقاز در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول به طرح مجموعه مباحث مختلف در ایران منجر شد که بررسی جغرافیای تاریخی ایران و آذربایجان و ریزگری‌های تاریخی‌ای که این دو حوزه را از هم متمایز می‌ساختند یکی از مهمترین آن‌ها بود؛ از آن جمله رشته مقالات «قضایت تاریخی، ایران – آذربایجان»، که در اوائل سال ۱۲۹۸ در روزنامه ایران منتشر شدند. در این مقالات که احتمالاً نوشته ملک‌الشعراء بهار بودند، سعی شده بود که با استفاده از آراء و آثار پارماهی از مراجع تاریخ و جغرافیا چون اصطخری، مقدسی، یاقوت حموی، ابوالقداء، مستوفی، حافظ ابرو... نخست تمایز جغرافیایی ایران و آذربایجان توضیح داده شود، آنگاه نکاتی چون چگونگی رواج زبان ترکی در این حدود و دیگر مباحث تاریخی مشابهی که از سوی ترک‌گرایان مطرح شده بود مورد تقدیم و بررسی قرار گیرند.^۱

با پیش آمد موضوع روشنی‌ییگ و سایر مباحث مطرح شده از سوی نویسنده‌گان ترک‌گرا در این دوره یک بار دیگر اهمیت تاریخ آذربایجان به عنوان یکی از عرصه‌های اصلی این مصاف مورد توجه قرار گرفت. بار اصلی این تلاش را نیز نشریه ایرانشهر برلین بر عهده گرفت که با ترجمه بخش‌هایی از رساله مارکوارت دانشمند صاحب نام آلمانی دربار تاریخ دیرین آذربایجان وارد این بحث شد. ایرانشهر در توضیح این اقدام نوشت «... چون از چند سال بدین طرف، عثمانی‌ها تبلیغات و تلقینات زیاد در میان ایرانیان و قفقازیان کرده و می‌کنند که آذربایجانیان از نژاد ترک هستند

۱. بنگرید به آذربایجان در موج نخیز تاریخ، پیشین، صص ۱۳۱-۱۰۰.

زیرا ترکی حرف می‌زنند و چون در نتیجه همین تبلیغات و انتشارات ایشان، حکومت جمهوری بادکوبه بدون استحقاق، لفظ آذربایجان را به خود بسته و عثمانی‌ها این را وسیله اغوا و تشویش افکار اهالی آذربایجان ایران قرار داده‌اند و چون برآکتر خود ایرانیان نیز این مسئله به خوبی واضح نیست و حکومت ایران هم ابدأ در این خصوص فکر و اقدامی نکرده و نخواهد کرد لهذا ما برای حل و فصل نفعی این مسئله و ازالة هرگونه شببه در ایرانی بودن آذربایجانی از استاد مارکوارت اجازه گرفتایم که این کتاب را ترجمه و نشر بکنیم.^۱

در همین یادداشت، ایرانشهر ضمن درخواست کمک از «یک یا چند نفر صاحب همت و حمیت که عاشق ترقی و استقلال ایران بوده باشند...» برای تأمین مخارج ترجمه و نشر کتاب مذکور از «ارباب فضل و اطلاع» نیز می‌خواهد «... هرچه درباره آذربایجان – ولو چند سطر باشد – [که] در کتب معتبر مورخین شرق و غرب خوانده‌اند، آن را با کمال دقت... استناخ کرده برای ما بفرستند». علاوه بر این ایرانشهر از «محققین و فضلایی که در خود آذربایجان اقامت دارند» نیز می‌خواهد که درباره «... زبان‌هایی که هنوز از قرار معلوم در بعضی از دهات آذربایجان معمول و زیانزد است که نه فارسی و نه ترکیست و حتماً از بقایای زبان قدیم پهلوی می‌باشد...» تحقیقاتی به عمل آورده «... مشروحاً بنویسند که این زبان‌ها در کجا و از طرف کی‌ها نکلم می‌شود و نمونه کلمات این زبان‌ها چیست...»^۲

یکی از نخستین کسانی که این درخواست‌ها را اجابت کرد میرزا محمودخان غنیزاده سلامی بود که علاوه بر انتشار رساله‌ای مستقل در

۱. ایرانشهر، ش. ۲، س. ۲، ۲۴ میزان ۱۳۰۲، ص. ۹۵.

۲. همان.

پاسخ به روشی بیک - روشی بیک - جواب - در همان ایام^۱ بخشی از کتاب تاریخ آذربایجان خود را که بر پاره‌ای از منابع ایرانی و اسلامی و همچنین تحقیقات جدید اروپایی استوار بود برای چاپ به ایرانشهر ارسال داشت.^۲ مقاله «زبان فارس»^۳ تقدیم ارائه را نیز که در بهمن همان سال در یکی از شماره‌های بعدی ایرانشهر منتشر شد باید پاسخی به درخواست‌های فوق الذکر تلقی کرد^۴ و به همچنین مقاله‌ای از سیدمصطفی طباطبائی در این زمینه که مروری بود بر جوانب کلی تاریخ آذربایجان.^۵

زبان آذری

رساله آذری یا زبان باستان آذربایگان به قلم سیداحمد کوروی تبریزی که در سال ۱۳۰۴ منتشر شد را نیز می‌توان یکی از مهمترین و ماندگارترین آثاری دانست که احتمالاً در واکنش به تذکر ایرانشهر در مورد لزوم تحقیق دربار زبان کهن آذربایجان ارائه شد. در این رساله کوروی بر اساس مجموعه‌ای از بررسی‌های میدانی و همچنین کتابخانه‌ای، هم نمونه‌هایی از زبان آذری، زبان دیرین آذربایجان تا بیش از چهارگی ترک‌ها و مقول‌ها به دست می‌دهد و هم شرحی بر چگونگی نشر زبان ترکی در سده‌های بعد که جایگزین آذری گشت. ایرانشهر علاوه بر معرفی این رساله

۱. نأسفانه نگفته شده بیان نسخه‌ای از این رساله که در سال ۱۹۲۲ م/۱۳۴۳ ه توسط مطبوعه کاویانی در برلن منتشر شده موفق نگردید.
برای آکلیمی یونتر لز زندگانی و آثار غنی‌زده علمی بنگردید به بحثی آشنی‌بور، از مباحث نیمه،^۲ ج. ۲، نهران: کتبهای جیش، ۱۳۵۴، صص ۳۲۲ - ۳۲۵.

۲. ایرانشهر، ش. ۳، س. ۲، ۲۴ عقرب ۱۳۰۲، صص ۱۷۴-۱۷۵.

۳. همان، ش. ۵۰۶ س. ۲، ۲۶ دلو ۱۳۰۲، صص ۳۵۵-۳۶۵.

[این مقاله در مجموعه زبان فارسی در آذربایجان (پیشین، صص ۱۲۶ - ۱۱۷) تجدید چلب شده است]

۴. همان، ش. ۱۰، س. ۲، ۲۰ جوزا ۱۳۰۲، صص ۷۸۹-۷۸۵.

و نقل قسمی از مقدمه سیداحمد کسروی^۱، در یکی از شماره‌های بعدی خود یادداشت مفصل و درخور توجهی را نیز از میرزا محمدخان قزوینی در این باب متشر کرد؛ قزوینی از میان دو موضوع «... آنکه زبان آذری مذکور در کتب مولفین قدماً چه زبانی بوده است...» و «... زبان ترکی که فعلاً زبان اهالی آذربایجان است از چه وقت و در نتیجه چه علل و اسباب تاریخی در آن مملکت ظهور پیدا کرده است»، به ویژه تلاش کسروی را در توضیح فقره نخست درخور تقدیر داشت، چراکه در «این اوآخر بعضی مسابگان جامل یا متجاهل ما برای پیشرفت پاره اغراض معلومة الحال خود از جهل عمومی معاصرین استفاده نموده، بدون خجالت و بدون مزاح ادعا می‌کند که زبان اهالی آذربایجان از اقدم ازمنه تاریخی الی یومنا هذا همواره ترکی بوده است»^۲

از نظر قزوینی از آنجایی که «امروزه مسئله زبان آذربایجان اهمیتی سیاسی به هم رسانیده و حریف از هیچ‌گونه غش و تدلیس تاریخی و قلب ماهیات حقایق برای پیشرفت اغراض باطلة خود باکی ندارد اثبات این که زبان اصلی آذربایجان تا حدود قرن هفتم هشتم هجری زبان فارسی بوده است...» اهمیتی اساسی یافته است و «... ابطال این سقطه سیاسی و کشف این تدلیس تاریخی امروزه بر علوم فضای ایران در شرع سیاست واجب کفایی بل واجب عینی است...» قزوینی در ادامه افزود «... و گمان می‌کنم که تأثیف این رساله اولین قدم جذی است که در این راه برداشته شده است و مؤلف فاضل آن به واسطه تبع... تا درجه مهمی از عهده این لمر برآمده و از این راه خدمت شایانی هم به تاریخ ایران و هم به سیاست و ملت آن مملکت نموده است...»^۳

^۱ میانه، ش. ۳، م. ۲، اول خرداد ۱۳۰۵، ص. ۱۹۱.

^۲ میانه، ش. ۱۰، م. ۲، ص. ۵۸۷

^۳ میانه، صص. ۵۸۸-۵۸۹

در این مرحله همانگونه که ملاحظه شد سطح مباحث مطرح در این عرصه، از سخنان تند و زنده‌ای که در آغاز کار رد و بدل می‌شد به مراتب فاصله گرفته بود؛ هنگامی که در اوائل زمستان ۱۳۰۴ دکتر رضا نور در پیش در آمد گفتارهایی که چندی بعد به صورتی یکجا در جلد پنجم نورک تاریخی منتشر شدند تقریباً کل تاریخ ایران را از «پیشدادیان، کبانیان، پارتلر و ساسانیان» گرفته تا «صفویلر، قیلیلر [غلزاری‌ها؟] آوشار [افشار] و قاجار» تحت عنوانی چون «ایران تورک دولتلری» و «ایران تورک شاهلری دولتی» تعریف و توصیف کرد.^۱ رشید با اسمی در سلسله مقالاتی تحت عنوان «هرچه هست ترک است» می‌کرد با نگاهی علمی این نوع نوشتمندی سبکرانه را نقد کند^۲ و با در اقدامی مشابه، مجله آذربایجان و تاریخ دیرین آن منتشر ساخت.^۳

در عرصه سیاست و مملکتداری نیز رشته تلاش‌های آغاز شد تا از این بحث تعریفی مشخص ارائه شده و برای آن در چارچوب سیاست‌های کلان مملکتی جایگاهی در خور تعییه شود.

رساله آفری یا زبان باستان آذربایجان سیاححمد کروی و هم‌چنین مقاله محدث‌قریونی معرفی آن بدعی نیز به کرات تجدید چاپ شدند لز جمله در زمان قارسی در آذربایجان، پیش، صص ۱۱۶-۱۹

۱. دوفتور رضاتور، نورک تاریخی (رسمی و خربطلی) جلد ۵ لاتبول: ترکه جمهوری
مطற و کالئی نشریاتندن مطبعة عامر، ۱۹۲۵ م ۱۳۳۳ م صص ۱۱۱-۲۲۵.

۲. رشید باسمی «هر چه هست ترک است»، شغف سرخ، دی ۱۳۰۴. (ضاییه ہیوت شماره (۱۶)

۳. آذربایجان، یک کنفرانس علمی، ایرانشهر، س. ۷، ش. ۷، شهرمه ۱۳۰۵، صص ۳۰۵-۳۰۴.

پیش درآمدی بر وحدت ملی

دکتر محمود افشار که از بدو تأسیس مجله آینده در تیرماه ۱۳۰۴ نقطه‌نظرهایی اساسی را در این زمینه مطرح کرده بود و در شماره‌های بعد نیز در اشاره به پارمای از تحولات داخلی و منطقه‌ای آراء خود را صورتی مشخصتر بخشید، در یکی از آخرین شماره‌های دوره اول آینده به انتشار مقاله‌ای مهم و تأثیرگذار در این موضوع موفق شد که آن را می‌توان به نوعی جمع‌بندی مباحث سال‌های اخیر – هم از لحاظ شناسایی متنله و هم از نظر راه‌های رویارویی با آن – تلقی کرد. تأکید دکرافشار همان‌گونه که در مقاله نخست او – «مطلوب ما: وحدت ملی ایران» – تصریح شد بر تعمیم زبان فارسی و محو تمام تفاوت‌های محلی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره بود. به عقبه او تا زمانی که در ایران چنین وحدت ملی‌ای حاصل نمی‌شد «... هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد...»^۱

این همسان‌گردانی که رکن اصلی دیدگاه دکتر افشار را تشکیل می‌داد در پارمای از دیگر نوشه‌های او نیز صورتی صریح و مشخص یافت. برای مثال وی در اشاره به شورش کردهای ترکیه و شایعاتی که درباره تشکیل یک حکومت کرد در منطقه رواج یافته بود، از این اعتقاد خود سخن گفت که اگر ایران بتواند «... به مرور زمان ولی هر چه زودتر کردهای ایران [را] که از نژاد ایرانی هستند و زبان آنها نیز یکی از لسان‌های ایرانی است...» از طریق تأسیس مدارس و توسعه ارتباطات اقتصادی و اجتماعی «... با سایر ایرانیان آمیخته...» و یکی نماید «... آن وقت برای ما هیچ مضر نخواهد بود اگر روزی کردستان عثمانی مستقل شود و بین ما و دولت ترک، یک دولت کوچک ایرانی نژاد در آن حدود فاصله باشد...». وی

۱. دکتر محمود افشار مطلوب ما: وحدت ملی ایران، آینده، ش. ۱، س. ۱، تیر، ۱۳۰۴، ص. ۵

۲. آینده، ص. ۶۲

همچنین در بی اعزام قوای دولتی به خوزستان و سرکوب شیخ خزعل خاطرنشان ساخت که «... مسلماً حکومت مرکزی نباید به این اندازه قناعت ننماید. بلکه سزاوار است تدبیرهای لازم بیندیشد تا مردم خوزستان از حیث جامه، زیان، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشد... [زیرا] تا روزی که اهالی سرحدات جنوب غربی ما با سایر ایرانیان از همه حیث شبیه نشده‌اند و اثری از نژاد خارجی باقیت دل از خطر آسوده نتوانیم داشت...»^۱

مباحث مربوط به شورش کردها و ماجراهای شیخ خزعل به معنای بسی اعتنایی آینده نسبت به عرصه اصلی این گونه مخاطرات، یعنی آذربایجان و تحرکات عوامل پانترکیست در آن حوزه نبود. محمود افشار که در شماره‌های نخست آینده در اشاره به مواردی چون شایعه اعتراض ترکها نسبت به کنسرت عارف قزوینی در تبریز^۲ و مضامینی دیگر از این دست مطالعی را متشر کرده بود، در واکنش به انعقاد قرارداد ودادیه و تامینیه ایران و ترکیه در اردیبهشت ۱۳۰۵ و به ویژه در تقد ساده‌انگاری و شادمانی مبالغه‌آمیز جراید طهران نسبت به آن موضوع پانترکیم را به صراحت مورد بحث قرار داد. ری در عین استقبال از تلاش طرفین برای حل و فصل دشواری‌های جاری در روابط دو کشور نسبت به کاستی‌های اکتفا به رد و بدل یک رشته تعارفات نیز هشدار داد. به عقیده دکتر افشار این معاهده از «... هیچ یک از خطرات واقعی که از سمت مغرب متوجه ایران است جلوگیری نکرده و هیچ یک از دردهای درونی را که در روابط ایران و عثمانی وجود دارد درمان ننموده است...» زیرا «... روابط میاسی ما و عثمانی از آن بابت کدر است که در ایالات غربی ما تبلیغات و انتشارات تورانی خطر بزرگی را در برابر ما برانگیخته است... [و]... روابط حسن واقعی زمانی حقیقتاً میان ایران و عثمانی ایجاد خواهد شد که

عثمانی‌ها از ادعاهای بی‌جای خود بر بعضی از قسمت‌های ما صرف نظر کنند و آن طور که ما بر اخلاق و سیاست آنان بصیرت داریم وقتی از این ادعاهای بکلی منصرف می‌شوند که از تاخت و تازه‌های تورانیان در این سرزمین دیگر آثاری بجا نباشد که بهانه به دست آن‌ها بددهد و این کار نیز یعنی به وسیله انتشار معارف ملی در آذربایجان بسیار خواهد بود [تأکید در اصل]^۱ توضیح بیشتر در این زمینه به مقاله دیگری ماند که آینده در یکی از آخرین شماره‌های دوره نخست انتشار تحت عنوان «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران» متناسب کرد. در این نوشته که لب آراء دکتر افشار را نیز در برداشت وی پس از اشاره‌ای به یک پیش شرط مهم و اساسی یعنی «داداشن حکومت مقندر و نظام قوی.... تا دشمنان بعضی هوس‌های خام در دل و دماغ خود نپزند»، و همچنین تأکید مجدد بر لزوم «ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت [و] مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و نواحی ترکمن‌نشین...» رشته راهکارهایی دیگر را نیز برای تحکیم وحدت ملی مطرح کرد؛ پاره‌ای از این پیشنهادات مانند احداث راه آهن و توسعه شبکه راه‌ها، منع استعمال سنن خارجی و حتی کوچ دادن ابلاط آذربایجان و خوزستان به داخله کشور و بالعکس... در مباحث پیشین نیز مطرح شده بودند و برخی نیز چون موارد ذیل پیشنهادات جدیدی به نظر می‌آمدند؛ از جمله لزوم تقسیمات جدید ایالات و ولایات و از میان بردن اسمی آذربایجان و خراسان و کرمان و عربستان و غیره... و اتخاذ تقسیمات جدید کشوری بر اساس ملاحظات اقتصادی و سیاسی و ... تغییر اسمی ترکی و عربی که ترکتازان و غارتگران اجنبی، نواحی، دهات، کوهها و رودهای ایران داده‌اند به اسمی فارسی...^۲.

۱. همان، ش. ۱۰، س. ۱، لردیهنت ۱۳۰۵، ص ۵۷۱

۲. همان، س. ۲، ش. ۵ آذر ۱۳۰۶ به تقلیل از دکتر محمود الشار، گنجینه مغلات، ج. ۱، تهران

ولی این مقاله در عین حال که تلاشی اویله بود در رسیدن به یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مباحث مطرح شده در این چند سال و همچنین سعی داشت راههایی را نیز برای رویارویی با مخاطرات ناشی از این تحولات ارائه کند ولی متأسفانه آخرین آن هم بود. پیش آمد یک رشته تحولات سیاسی در عرصه مناسبات منطقه‌ای و همچنین داخلی ایران، به گونه‌ای که در ادامه این بررسی به گوشتهایی از آن اشاره خواهد شد در عرض مدت زمانی کوتاه بر این بحث مهم و اساسی پایان نهاد.

فصل چهارم

پایان بحث

بحث پانترکیسم و تهدید آن بر هویت و همبستگی ملی ایران که در اوایل دهه ۱۳۰۰ شمسی برای مدت زمانی کوتاه به یکی از مباحث مهم کشور در زمینه فرهنگ و سیاست تبدیل شده بود از اواسط دهه مذبور به همان سرعنی که پدیدار شد، از عرصه مباحث عمومی نیز رخت بر بست. در نویسی علل و دلایل پیش آمد چنین وضعیتی به دو دلیل عمدی می‌توان اشاره کرد یکی دگرگونی‌های حاصل از گذاری ترکیه عثمانی از یک امپراتوری به یک جمهوری بود که با مهار پانترکیسم، ناسیونالیسم ترک را جهتی متفاوت بخشد و دیگری نیز صورت خاصی بود که تحولات سیاسی در ایران به خود گرفت.

از توران به ترکیه

در قسمت نخست این بررسی در اشاره به تحولات عثمانی و نحوه برآمدن ناسیونالیسم ترک، دامنه این بحث تا نقطه اوج پانترکیسم و تلاش‌هایش برای بخثیدن صورتی عملی بدین اندیشه در سال‌های پایانی جنگ اول جهانی پیگیری شد.^۱ رشته تلاش‌هایی که نه فقط امپراتوری عثمانی را دچار شکست و فروپاشی کرد بلکه موجب آن شد

۱. بنگرید به بخش نخست فصل اول این بررسی.

که بخش‌های وسیعی از سرزمینهای اصلی ترکیه نیز به اشغال نیروهای بیگانه در آید؛ نیروهای فرانسوی در کبیکیه و نیروهای انگلیسی نیز گذشته از بین النهرين و فلسطین، در ادنا و نواحی مجاورش مستقر شدند. ایتالیایی‌ها در انتالیه نیرو پیاده کردند و یونانی‌ها هم با پشتیبانی انگلیسی‌ها قوایی به مناطق شمالی و مرکزی آناتولی اعزام داشتند. استانبول، مقر خلافت نیز به اشغال متفقین در آمد.

اگرچه در خلال مقاومت شگرف و گسترده‌ای که به رهبری مصطفی کمال پاشا از دل آناتولی آغاز شد که بالاخره پس از چند سال جنگ و دیپلماسی در ۱۹۲۳ به استقرار جمهوری ترکیه منجر شد فرست و فراغتی جهت نظریه بردازی و تبادل افکار پیرامون جوانب مختلف اندیشه ترک‌گرایی وجود نداشت ولی نفس تجربه جنگهای استقلال تأثیر چشمگیری بر ناسیونالیسم ترک نهاد. یکی از ویژگی‌های نهضتی که در خلال جنگهای استقلال جهت بیرون راندن نیروهای بیگانه آغاز شد واقع‌گرایی بود. شرح روشن و صریحی از این روحیه جدید را می‌توان در سخنانی که مصطفی کمال در دسامبر ۱۹۲۱ ایجاد داشت ملاحظه کرد. او گفت: «... هر یک از هموطنان و همکیشان ما می‌توانند آرمان‌های والایی در ذهن داشته باشند؛ آزادند که به حال خود باشند و کسی کاری به کارشان ندارد. ولی دولت مجمع کبیر ملی ترکیه خطمشی مثبت و استوار و مشخصی در پیش دارد و آن نیز در جهت حفظ حیات استقلال [ملت] ... در چارچوب مرزهای مشخصی ملی است... ما از آنهایی نیستیم که در پی رویایی بزرگ روانه می‌شوند و تظاهر به انجام کارهای بزرگ و شگرف بی‌آنکه عملآ در پی تحقیقشان باشیم، کین و نفرت تمام جهان را بر این کشور و ملت آن جلب کردیم. به اتحاد اسلام خدمت نکردیم. گفتیم که [خدمت] کرده و خواهیم کرد ولی چنین نکردیم. دشمنانمان اظهار

داشتند: 'بگذار قبل از آنکه مشغول شوند نابودشان سازیم.' به پان توانیسم خدمت نکردیم. گفتیم که می توانیم [خدمت] کنیم و خواهیم کرد. ولی بار دیگر گفتند: 'بگذار نابودشان سازیم'... به جای آنکه در پی اندیشه هایی باشیم که نمی توانیم تحقق بخثیم و جز افزایش تعداد دشمنانمان و فشار آنها حاصل دیگری ندارد، بهتر آن است به حدود طبیعی و مشرع خویش باز گردیم... ملتی هستیم خواستار حیات و استقلال خویش و تنها برای آن است که جان خواهیم داد.^۱

چنانکه از اظهارات فوق و همچنین عملکرد بعدی دولت مصطفی کمال در زمینه سیاستهای ملی و فرهنگی بر می آید، ترک گرایی کمالیست ها اگرچه با پان ترکیم انور پاشا و کمیته اتحاد و ترقی تفاوت داشت ولی تعارض نداشت. در واقع همان گونه که سید حسن تقی زاده نیز در همان ایام متذکر شد اختلاف اساسی نه در اصل موضوع بلکه در شناخت صحیح از امکانات و اتخاذ خط مشی واقع گرایانه بود. به نوشته او «رجعت سیاسی که در عثمانی نسبت به افکار 'پان ترکیزم' جهانگیرانه مشهود می شود یک امر موقتی است و ابدأً چیزی در عقابدی که در آنجا ریشه کرده تغییر نداده است بلکه جانشینان طلعت و انور و جاوید با حفظ عقاید یوسف آقچوره و احمد آقاوغلى و فیاء گوک آلب و امین ییک ترتیب عاقلانه ای برای اجرای تدریجی و قطعی آن پیش گرفته اند که بیشتر از سابق مبنی بر اساس علمی است و به قول خودمان 'نخورد ندارد'^۲» در حقیقت سیاستی که مصطفی کمال در پیش گرفت بیشتر نوعی رجوع به اصل و یادآور طرحها و پیشنهادهای نسل اول ترک گرایان

۱. Lewis, op. cit., p. 353.

۲. سید حسن تقیزاده «قدان نفه مزلوم قدان بودجه با قدان بودجه نلش لز قدان نفه لست؟» نقدم س. ۱، ش. ۱۰، ص. ۳۶۱.

عثمانی مانند شخصیت‌های موسس نشریه ترک بودو در بازیابی و شناخت فرهنگ و تاریخ ترکان بود. در سال ۱۳۰۴ ش / ۱۹۲۵ م «جمع تاریخی ترک» تأسیس شد. این مجمع فرمان یافت آموزه‌های را برای شرح و توضیح دستاوردهای تاریخی ترک‌ها ندوین کند. توفیق بیگ سرپرست کمیته تاریخی مزبور چندی بعد در سال ۱۳۰۹ / ۱۹۳۰ اظهار داشت که تاریخ ترکیه نه تنها همانند تاریخ دیگر ملل آکنده از وقایع پرافتخار است، بلکه فراتر از تمامی آنها نیز می‌رود زیرا این ترک‌ها بوده‌اند که پیش از سایرین بر سرچشمه‌های تمدن امروزی دست بافته و آن را در اختیار جامعه بشری نهاده‌اند. «تا همین اواخر یونانیان و رومی‌ها سرچشمه تمدن امروز تلقی می‌شوند در حالی که امروزه ثابت شده است که تمدن یونانی افتباشی است از تمدن ترک»^۱ و بالآخره در ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲ حاصل این بررسیها و دلایل اثبات این مدعای طی نظریه عجب و نامعقولی موسوم به «گونش - دیبل توریسی» (توری خورشید - زیان) اعلام شد. براساس این نظریه زیان ترکی نخستین زیان عالم هست و سایر زیان‌های دنیا مشتقات آن بودند. دستاوردهای بشری نیز کلاً منشاً تری داشتند؛ تمدن‌های چین و هند باستان در پی عبور اقوام ترک آسیای میانه از آن سامان بینان بافت و هبتوها و سومربیان که بینانگذار تمدن‌های بین‌النهرین بودند نیز در اصل ترک بودند.^۲

اقدام دیگر کمالیتها تأسیس «جمع زیان ترک» در سال ۱۳۰۵ / ۱۹۲۶ بود. این مجمع نیز فرمان یافت زیان ترکی را از کلیه واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و عربی که وجه مشخصه زیان ترکی عثمانی بود تصفیه نماید. فرمان هیئت وزرا در ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲ به کلیه دوازده دولتی مبنی بر گردآوری کلیه لغات و واژه‌های فرهنگ عامه نیز اقدامی بود در جهت

1. Lutfi Levâzım, *The Turkish Press, 1925-1932*, Athens 1932, P.190.

2. Lewis, op.cit. P. 359; Shaw, op.cit. P. 376.

وضع واژه‌های جدید. زیان حاصل از این تلاشها آمیزه‌ای بود از واژه‌های رایج، لغات مهجور محلی و اصطلاحات ابداعی انجمان.^۱

همان‌گونه که اشاره شد ارائه یک تعریف سرزمینی مشخص و معین برای ناسیونالیسم ترک که به قلمرو جمهوری ترکیه محدود بود یکی از مهمترین دگرگونی‌های حاصل از این تحولات بود. با این امر نه فقط پانترکیسم و آمال فرامنطقه‌ای اش از چارچوب سیاست‌های رسمی جمهوری رانله شدند، بلکه عرصه بر بسیاری از فعالین پانترک نیز محدود گشت. جمهوری ترکیه و کمالیست‌های حاکم بر آن که ماجراجویی‌های پانترکیستی کمیته اتحاد و ترقی را یکی از عوامل مهم شکت و اضمحلال امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول تلقی می‌کردند و علاوه بر آن چون در سیاست خارجی خود دوستی با کشورهایی چون اتحاد شوروی و ایران را مد نظر داشتند، از این‌گونه فعالیت‌ها استقبال چندانی نکردند. حتی شخصیت‌هایی چون ضیاء کوکالپ که نقش مهمی در شکل‌گیری ناسیونالیسم ترک داشتند نیز در ایام جمهوری از صحنۀ اصلی فعالیتهاي سیاسی و فرهنگی رانله شدند.^۲

اگرچه این دگرگونی، همان‌گونه که سبدحسن تقی‌زاده نیز متذکر گردید ماهیت امر را دگرگون نکرد و اسلس پانترکی ناسیونالیسم ترکیه کماکان به قوت خود باقی بود، ولی از آنجایی که تا حدودی از جنبه ستیزه‌جویانه و العاق‌گرایانه آن کم کرد در کاستن از اهمیت این بحث در مناسبات خارجی ایران و ترکیه موثر واقع شد.

1. Shaw, op. cit., P. 376; Hostler, op. cit., P. 116.

2. Hostler, op. cit., P. 103.

مواضیع اقتدار

عامل دیگری که در خروج سریع بحث پانترکیم از سطح مباحث مهم کشور در عرصه فرهنگ و سیاست در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ مؤثر واقع شد، تحولات درونی ایران بود. با تعکیم مبانی قدرت رضاخان سردار سپه که در نهایت به صورت یک پادشاهی استبدادی صورتی نهایی یافت نه فقط پانترکیم که بحث و فحص هرگونه موضوع سیاسی و اجتماعی دیگر نیز متوقف شد. برای مثال به رشته مباحثی می‌توان اشاره‌ای کرد که دکتر محمود افشار در این زمینه مطرح ساخت. این که پیشتر نیز بدان‌ها اشاره شد با آن که گفتار مسلط آن روزگار تلقی می‌شوند ولی به همان طرح و بحث اولیه محدود و منحصر ماندند و این در حالی بود که این بحث به رغم خاموشی حاکم بر ایران بازتابی منطقه‌ای یافته بود. اندک زمانی بعد – در نیمة دوم دهه ۱۳۰۰ – جوانی از این آراء که بر نوعی اندیشه پان‌ایرانیستی دلالت داشت در تعدادی از نشریات ارمنی زبان چاپ خارج مورد توجه فرار گرفت.^۱ این توجه مورد نقد برخی از نشریات ترکیه واقع شد^۲ ولی از آنجایی که در ایام آبتدی متمر نمی‌شد که این بحث را بازناب دهد و نشریاتی هم که سعی کردند بدین مضامین پردازند – مانند ابران کیر گریگور یقیکیان – توفیق شدند.^۳ دکتر محمود افشار نیز از پیگیری این بحث بازماند.^۴ از این به بعد – لافل تا شهریور ۱۳۲۰ – اگر هم به مناسب انتشار مطلبی در خارج از کشور یا نشست و تحرکی در این زمینه، پانترکیم و نکات مرتبط با آن به نحوی از انحصار مورد توجه مقامات کشور قرار می‌گرفت – که هر از گاه می‌گرفت

۱. از جمله هایرینیک بوستون و دروشاک پاریس.

۲. محمدزاده میرزا بالا، ارمبلر و ایرانه ملی آذربایجان نشریاتی، صایقی ۶ استانبول ۱۹۲۲.

۳. کاره بیات و مسعود کوهستانی نژاد (به کوشش) اسناد مطبوعات، ۲ ج. ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲، صص ۲۵۱-۲۴۹.

۴. نگارنده امبدوار است که این موضوع را به صورت یک برسی علی‌حده متصر سازد.

– این توجه از دایرۀ محدود مکاتبات اداری فراتر نرفته و برخلاف سال‌های آزادی نسبی مطبوعات، به هیچ وجه جنبه عمومی پیدا نکرد. موقوف شدن بحث پان‌ترکیم در اواسط دهۀ ۱۳۰۰ شمسی اگرچه محصول پیش آمد مجموعه تغییراتی در یک دورۀ کوتاه از تحولات داخلی و منطقی ایران بود ولی بر نوع شکل‌گیری اندیشه ملّی در ایران معاصر و نحوه رویکرد آن با مخاطراتی که هویت ملّی ایران را تهدید می‌کرد، تأثیری عمیق و دیرپا بر جای نهاد.

از رنگ و رمق افتادن حرکتی که در سطحی ملّی و عمومی، به ویژه در میان روشنفکران آذربایجانی برای مقابله با پان‌ترکیم آغاز شده بود، یکی از نخستین آثار این دکرگونی بود. تقلیل و فروکاسته شدن یک حرکت ملّی و خودجوش به یک رشته دستورالعمل‌های حکومتی، آثار زیتابار خود را به سرعت نشان داد.

همان‌گونه که در یکی از بخش‌های پیشین این بررسی ملاحظه شد رویارویی با تحرکات پان‌ترکیستی در آذربایجان و به ویژه پیگیری موضوع توسعۀ معارف و آموزش زیان فارسی، از جمله مسائلی بود که از سوی نظام نوپای کشور به لشکر شمال‌غرب احالة شد.^۱ تشکیل انجمن ترویج زیان فارسی در تبریز در اواخر سال ۱۳۰۴ بنابرۀ امر سرتیپ محمد‌حسین‌خان آبرم فرمانده وقت لشکر یکی از مهمترین اقداماتی بود که در این زمینه مجری گردید. اگرچه جراید تهران و تبریز هر یک به نوعی از اهداف این انجمن که اموری چون «...دادن تبایرهاي فارسي، لزوم مکاتبه به زيان فارسي دردواير دولتي، تشکيل مدارس مجاني ابتدائي، وعظ کردن بر منابر به زيان فارسي و غيره...» را شامل می‌شد، تمجد کردند و این اقدام «صاحب منصب فاضل و وطن پرست آفای سرتیپ محمد‌حسین‌خان» را ستودند که «مکنون قلبی آذربایجانیان را نفویت و

^۱. بنگرید به مص ۸۶-۸۷ همین بررسی

کمک می‌نمایند...»^۱ ولی حکومتی شدن این موضوع تبعاتی را نیز به دنبال داشت.

دلتگی

محمدعلی صفوت در تاریخ فرهنگ آذربایجان خود در شرح تحولات این دوره از راه و روش دیگری می‌نویسد که پارمای از روشنفکران آذربایجانی در ذهن داشتند. به نوشتة او فیوضات ریاست وقت اداره معارف استان که «توحید زبان و ترویج ادبیات فارسی در آذربایجان» را در رأس برنامه‌های خود داشت بر این باور بود که «...بوسیله فرهنگ و فرهنگیان آن را بهتر می‌توان رایج کرد و از زمان سابق هم جزو مردم وطنخواهان و روشنفکران محل بوده است، اما نه به آن ترتیبی که بعضی مأمورین اعزامی قدم برداشته‌اند، نه با تشدید و تحکم که آن نتیجه معکوس و اثر بد بخشد...»^۲. صفوت در توضیح بیشتر به تشکیل انجمن ترویج زبان فارسی به دستور سرتیپ آبرم اشاره دارد که به رغم ابراز شک و تردید پارهای از فرهنگیان آذربایجانی به کارایی آن، بالاخره برگذار شد «... سرتیپ هم در آن کنگره حضور یافت و نطق‌ها ایراد گردید، در نتیجه همان سال عکس العملی به ظهور رسید که سابقه نداشت؛ در ایام عبد نوروز چند فقره کارت تبریک چاپی از شهر و اطراف به نگارنده رسید که به لغت ترکی نوشته بودند».^۳

۱. شفق سرخ، ۱۲ لسفند ۱۳۰۴.

روزنامه تجلید نیز در ابراز خوشوقتی از «نهضت‌های مهی» [که] در صفحه آذربایجان راجع به زبان فارسی و زبان اصلی آذربایجان شروع شده بود، از مفاهیمی که در روزنامه تبریز به مناسبت «کنگره ملی زبان فارسی» منتشر شد پلا کرده است. نایاب، ۳۰ فروردین ۱۳۰۵.

۲. محمدعلی صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، چاچخانه قم، ۳۲۲۹، ص ۱۴.

۳. همان.

با تقلیل بیش از پیش حرکت گسترده‌ای که از سوی خود آذربایجانی‌ها در توسعه معارف و آموزش زبان فارسی آغاز شده بود به یک رشته احکام و مقررات اداری، نه فقط اهمیت موضوع و جنبه‌های خود انگیخته آن لوث شد بلکه به تدریج حسابت‌هایی نیز در قبال آن شکل گرفت. اگرچه برخلاف تبلیغات گروههای پان‌ترک در مراحل بعد که از داغ و درفش حکومت در آموزش زبان فارسی سخن گفته‌اند، تأکید دولت بر آموزش زبان فارسی هیچ‌گاه از تذکر و توبیخ چند دانش‌آموز، صدور گاه به گاه تعدادی بخشنامه و نصب آگهی‌های در تابلوی اعلانات مدارس در تأکید بر سخن گفتن به زبان فارسی فراتر نرفت^۱ و مردم آذربایجان و به ویژه تبریزی‌ها نیز به نحو احسن یعنی با شوخ طبیعی خاص خود از عهده مقابله برآمدند^۲ ولی این امر به مجموعه دلگیری‌هایی میدان داد که فقط

۱. در توضیح این موضوع با صرفنظر از نسبت از مکاتبات اعلی که بیشتر به وضعیت استخلاص معلمان غیربومی و دستورالی‌های مللی این امر لشاره دلرنده بعضی علل مجری نشدند جنبن خواست، لز جند نمرنة ذیل بلا من شود:

اعلان چلپی نمره ۶۰۰۱ مورخ ۲۲ آبان ۱۳۰۶ از طرف احمد‌محسن دنیس تشکیلات معارف ایالتی آذربایجان در تأکید بر این امر که چون انتقالات نهایی به زبان فارسی انجام خواهد شد اگر معلمین توجه نکرده و ... اطلاع را به تکلم فارسی علات ندهند وقت شاگردان را تفییع کرده و سب و اخوردن و عقب ماندن آنها در امتحان خواهند شد
(سازمان اسناد ملی ایران شعبه تبریز ۶۵۲/۵/۸ ت).

متحددالحال شماره ۱۳۲، مورخ ۱۳۰۸/۱/۱۲ اولاره معارف و اوقات ایالت آذربایجان در تأکید بر آن که ... باید در کلیه مدارس معلمین و معلمات با شاگردان فارسی حرف بزنند...
(سامانشیه تبریز ۶۵۲ ت).

گزارشی لز اداره معارف و اوقاف ایالت غربی آذربایجان به شماره ۲۶۹، مورخ ۱۶/۹/۱۰ درباره بازدید وزیر معارف - حلی اصغر خان حکمت - و تأکید ایشان بر توجه بیشتر به آموزش فارسی در کلاس‌های لبتنانی (سامانشیه تبریز ۶۵۲/۵/۸ ت).

۲. صفت در لشاره به واکنش‌های عروسی در قبال انداماتی چون نصب آگهی هاترکی حرف زدن منزع استه در مدارس، می‌نویسد میرزا علی مکبیلر نیز ... در جوار حمام متصل به مکتب خود معروف به حمام میرفتح این جمله را در لوحه‌ای نوشته و نصب کرده بود:

به مخالف پان ترک و پان آذربایجانی، محدود نماند، پاره‌ای از شخصیت‌های وطنپرست آذربایجانی نیز در آن سهیم بودند.^۱

ایرانیت آذربایجانی

یکی دیگر از ویژگی‌های این دوره از ظهرور و سقوط مستعجل بحث پان ترکیسم در ایران، تأثیر دیرپا و ماندگار آن بر ناسیونالیسم ایرانی بود. در حالی که ناسیونالیسم ایرانی همانند بسیاری از دیگر جنبش‌های ناسیونالیستی زمانه از بدرو طرح و بیان خود در آثار و افکار چهره‌هایی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در تبیین «خود» تا حد زیادی به ارائه توصیفی از «دیگری»، انتکاه داشت و این دیگری نیز چیزی نبود جز یک «ترک و تازی» کلی که در آن گفتار عامل اصلی بر باد رفتن مجدد عظمت گذشته ایران قلمداد می‌شد.^۲ طرح و بحث مقوله پان ترکیسم در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ که با دورمای مهم از بنیان دولت‌ملت مدرن ایرانی همزمان بود، باعث شد تا از آن «دیگری» نسبتاً مجرد و انتزاعی دوره قبل، صورتی ملموس و مشخص ارائه گردد. و در این بحث و رویارویی بود که در ارائه تعریفی از چیستی ایرانیت و وجوده ممیزه آن از «دیگری» مزبور، از این «خود» نیز تصویری بالتبه ملموس و مشخص ارائه گردید. تصویری که به رغم در برداشتن تمام شاخصهای

دو و نیز شبدن در این حمام [را] مرفوف دارند: (صفوت، هیثیم، ص ۱۸۱ همچنین ص ۱۱۴).

۱. برای آگاهی بیشتر بنگرید به مهندس ناصح ناطق «کتاب سترفی و آذربایجانه»، ضمیمه یعنده، س ۱۸، ش ۷۶، ۱۰۹، شهریور - دی ۱۳۴۴.

۲. بنگرید به دکتر فریدون آدمیت، «تدبیث‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده»، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹، صص ۱۱۶-۱۲۶؛ اندبیث‌های میرزا آقاخان کرمانی، چ ۲، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۷، ص ۱۶۵.

ملیت چون زبان، تجربه تاریخی مشترک، وحدت سرزمینی... وجه سیال خود را از دست نداده و به یک تعریف یک و جهی از این مقوله محدود نمی‌شود حتی زبان فارسی نیز که در نهایت به رکن اصلی این چیزی تبدیل می‌شود بیشتر به صورت یک پدیده تاریخی و حاصل همزیستی طیف متنوعی از اقوام و ملل گوناگون در یک دوره تاریخی طولانی تعریف می‌شود تا چیز دیگر. نکته دیگری که در این زمینه می‌توان مورد توجه قرار داد چگونگی اهمیت یافتن زبان فارسی یا به عبارت دقیق‌تر چگونگی واقع شدن طرفین بحث به اهمیت این موضوع است.

همان‌گونه که اشاره شد از همان مراحل نخست کار، زبان فارسی به خط اول این رویارویی تبدیل شد. حمله از این حوزه آغاز شد، تدابیر دفاعی نیز طبعاً در همین حوزه اتخاذ گردید. در این چارچوب و در ادامه این مواجهه، خلط مبحث‌هایی صورت گرفت که در آن‌ها نیز باز هم زبان فارسی زمینه اصلی را تشکیل می‌داد. یکی از این موارد طرح مقولات چند چون «شوینیسم فارس» یا «پان فارسیم»، از طرح این مقولات چند هدف اصلی دنبال می‌شود. یکی تغییل زبان فارسی از زبان مشترک طب و سمعی از باشدگان یک سرزمین گستردگی که در عین حال محمل بخش مهمی از ادب و فرهنگ حاصل از این همزیستی نیز می‌باشد به زبان یک قوم و طایفة بخصوص و آنگاه با در نظر داشتن جایگاه ویژه و ممتاز این زبان، ارائه تصویری از یک موجودیت برتر و سلطه‌جو به نام «فارس». موجودیتی که نه از لحاظ تاریخی قابل شناسایی است و نه از نظر موازین مردم‌شناسی با هیچ معیاری به تبیین می‌آید.^۱ استار یک اندیشه نهاجی که از حدود صد سال پیش به صورتی می‌قدمه ایرانیت و نشانه‌های آن را

۱. اگرچه آرالی که در این زمینه طرح شده‌اند آشنا نز از آن هستند که بتران بلانها ارجاع داد ولی مرودی بر نوشته ذیل لائف از لحاظ انسایی باکم و گیف ماجرا منبد می‌باشد: علی‌رضا لردیلی، «دولانه‌نامه آفریماجاه» (بررسی تحلیلی پان‌ظاهریسم) در نشریه تریون (جلب سوند) ش. ۲، زمستان ۱۹۹۹، صص ۲۱۱-۲۲۷.

هدف قرار داده است و پیرامتن آن به عنوان حرکتی در دفاع از حقوق اقلیتها و محرومان هم از دیگر اهداف این ماجراست.

ویزگی دیگر این دوره از شکل‌گیری ناسیونالیسم ایرانی، ماهیت آذربایجانی آن است. همان‌گونه که ملاحظه شد بار اصلی این رویارویی و در نتیجه تعریفی که از ایرانی و ایرانیت ارانه می‌شود بر دوش اهل نظر و روشنفکران آذربایجانی قرار دارد یعنی بردوش شخصیت‌هایی چون سید حسن تقی‌زاده، حسین کاظم‌زاده ایرانشهر، محمود غنی‌زاده سلماسی، رضا زاده شفق تبریزی، سید احمد کسری، دکتر تقی ارانی... و علی صادقی تبریزی، خرب و توانه بُرایی و قاطعیت این دوره از ناسیونالیسم ایرانی نیز به همین ماهیت آذربایجانی بحث بر می‌گشت.^۱

کسری در یادداشتی که سال‌ها بعد در توصیف تحولات این دوره و در ناکید بر سهم موثر آذربایجانیان در مقابله با پان ترکیم نوشت ضمن توضیع این نکته که قصد وی از طرح این تاریخچه «... توهین به زبان ترکی با کاستن از ارج آن نیست...» زیرا «... ترکی یکی از زبان‌های بزرگ جهان و در شمار عربی و فارسی... می‌باشد [و] این کمی آذربایجانیان نیست که زبانشان ترکی گردیدم...» است خاطرنشان کرد که با توجه به «صلاح توده ایران» در یکی بودن زیانش «... این دلیل جوانمردی آذربایجانیان است که از احساسات خودخواهانه جلوگرفته و تعصبات جاهلاته را کنار گزارده و در راه سعادت توده و کشور پیشگام گردیده و می‌گویند باید از ترکی چشم پوشید و تا می‌توان رواج فارسی را در میان آذربایجانیان بیشتر گردانید...». او در توضیع بیشتر افزود «... این اندیشه‌ای است که خود آذربایجانیان در نتیجه خردمندی و پاکلی پیدا کردماند و خود پیش افتاده و آن را به جریان

۱. بعد از کلی ترا این مقوله در بررسی ارزشمند ذہل نیز مورد توجه بوده است: علی مرشدی‌زاده روشنفکران آذربایجانی و هیئت ملی و قومی، نهرانه: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

گز اردواند...»^۱ به عبارت دیگر «این تصمیمی بود که آزادیخواهان آذربایجان گرفتند. دولت با تهران در آن دخالت نداشتند...»^۲

در اشاره به دیگر ایرانیانی که در کنار آذربایجانی‌ها وارد این بحث شدند از دکتر محمود افشار می‌توان نام برد که اگرچه از مردمان یزد بود ولی ترک‌ها خود به دلیل افشار بودنش او را «ترک» می‌دانستند^۳ و یا رشید پاسمعی که کرد بود. در واقع تنها «فارس» این معزکه حبیب‌الله نویخت از اهالی شیراز است که او نیز نکاتی چند را در حاشیه این بحث مطرح کرد. ولی با این حال موقوف داشتن ادامه بحث به گونه‌ای که پیش آمد، عوارض و کاستی‌هایی را نیز در ناسیونالیسم ایرانی بر جای گذاشت که دیدگاه مزبور هنوز هم نتوانسته آنها را به نحوی اساسی رفع و رجوع کند. بخشی که در چیستی ایران و ایرانی و جوانب عملی مترتب بر این تعریف بدان صورت پرجوش و نیرومند آغاز شده بود نه فقط در نیمه راه بلکه در همان آغاز راه در برابر انسداد حاصل از استبداد پهلوی از ادامه حرکت باز ماند و قادر نشد به پدیده‌ای قوی و ریشه‌دار تبدیل گردد. بخشی از این کاستی‌ها و نواقص جنبه‌ای ذاتی و درونی داشت و بخشی از آنها نیز حاصل شرایط حاکم بر رویارویی و نبردی بود که در این مصاف بر ایرانیان تحمیل شد.

مشواری‌های راه

در اشاره به بخش نخست این مقوله از نوعی سنگینی بیش از حد «گذشته» در قبایل با «آینده» می‌توان سخن به میان آورد؛ نکته‌ای که

۱. سیداحمد کوروی، «دریاره آذربایجان»، پیلانه، س. ۷، ش. ۷، فروردین ۱۳۲۱، ص. ۹۸۰.

۲. [سیداحمد کوروی] اسرفوت ایران چه خولهد بود؟ (پاییز ۱۳۲۲) به تقلیل از چلب سوم این رساله در در راه سیاست...، نهران: شرکت چلب‌اکد، ۱۳۰۷، ص. ۵۰.

۳. برای مثال بنگرید به پادشاهی «آینده مجله سی»، نشریه آذربایجان، صابق، ۶ نیل ۱۵، ۱۶، نیان ۱۹۲۸، ص. ۱۶.

سید حسن تقی‌زاده نیز سعی کرد آن را به بحث گذاشته و بر اهمیت آن پافشاری کند، ولی همانند بسیاری از هشدارهای جدی آن روزگار به جذب گرفته نشد؛ او در کنار بر شمردن اولویت‌هایی چون معارف و لزوم توسعه تعلیمات عمومی از تذکر این مهم نیز کوتاهی نکرد که در نهایت این عامل «تکمیل ترقیات مادی و... بلندتر شدن ارتفاع معرفت و تربیت مردمان» هر مملکتی است که شالوده اصلی دوام و بقای آن ملت را تشکیل می‌دهد و نه چیزهای دیگر. اشاره مشخص او به «تعصب ملیت عربی و خجالات ایردانیزم» [الحادف گرامی] در بغداد [بود که] خطر قطعی و ضربت مهلکی برای نواحی عرب‌نشین یا عربی زیان ایران تهیه می‌کند و فقط متظر تکمیل ترقیات مادی عراق و بلندتر شدن میزان ارتفاع معرفت و تربیت مردمان آن مملکت از مردم بختیاری و اصفهان و لرستان است و به مجرد این که یک جمعی که مجاور دو قوم است یکی همزبان و دیگری دارای زبان دیگر، همسایگان همزبان خود را در معرفت و تمدن و اقتصاد و ثروت بالاتر از همسایه عجمی خود دیده، به مثل میوه رسیده با مرغ پرسوخته به حکم قطعی طبیعت به آغوش قومی که همزبان خود اوست می‌افتد، خواه بغداد نخواهد یا طهران نخواهد یا هیچ یک نخواهد...»^۱ یعنی همبستگی، هرچند نیز عمیق و ریشه‌دار باشد، ملاً پک پانیز در آینده دارد و امید اجزاء آن ملت به یک زندگانی بهتر.

بخشی دیگر از این کاستی‌ها - همان‌گونه که خاطرنشان گشت - حاصل شرابط حاکم بر نبردی بود که در این دوره بر ایرانیان تحملی شد. پاره‌ای از چهره‌های مهم و تأثیرگذار این نبرد در مقابله با ناسیونالیسم ترک و پانترکیسم بدان جهت تمایل یافتند که برخی از روش‌ها و ویژگی‌های حریف را نیز اقتباس کرده و بر ضد خود او به کار گیرند و در نتیجه در

۱. سید حسن تقی‌زاده، «فقیلان نفه متنزل فقلدان بودجه...» تقدم، ش. ۱، ش. ع بهمن ۱۳۰۶، صص ۳۲۱-۳۲۰.

جهت تبدیل شدن به پدیدهای سیر کنند که خود اصولاً در مقام نفو و مقابله با آن برآمده بودند.

این را به خوبی می‌توان در توصیف سنایش‌آمیز کاظم‌زاده ایرانشهر از ناسیونالیسم ترک دید. او به رغم آگاهی بر تعامل جوانب این پدیده – «فرقة اتحاد و ترقى هر قدر هم اعمال بیار فضیع را ارتکاب کرده باشد برای ملت ترک یک نجات‌دهنده بود» – در نگاهی غیرانتقادی بر این باور بود که «ما فقط باید درس عبرت بگیریم و از همان راهی که ترکها رفتند برویم و آن شاهراه ملیت است. یعنی ما نیز تخم ملیت و ایرانیت را در دل‌های تمام افراد ملت باید بکاریم و در راه حفظ حیات ملی شرافت و حیثیت نژادی خود به قدر ترک‌ها جانفشاری کنیم»^۱

حتی دکتر محمود افشار نیز در طرح پارمای لز آراء خود در «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران» از این مقوله بسی تأثیر نبود؛ به نوشته او «... همان‌طور که به عنوان 'پان‌تورانیسم' یا 'پان‌ترکیسم' یعنی اتحاد تورانیان و ترکان یک ایده‌آل ملی ترک‌ها را به هیجان آورده...» ما نیز در مقام مقابله «... ناچاریم 'پان ایرانیسم' یعنی اتحاد ایرانیان داشته باشیم...»^۲

همان‌گونه که در بسیاری از دیگر شنون ترقی و تجدید، تحولات فکری‌مانی را سرمشق قرار داده بودیم اینک نیز در امر دولت ملت‌سازی از نتیجه که در ترکیه عثمانی می‌گذشت بسی تأثیر نماندیم؛ ما نیز سعی کردیم تغیر همان راهی که ترکها رفتند برویم؛ پارمای از اسمی ترکی و عربی خدمات و رودهای ایران را که میراث «ترکتازان و غارتگران اجنبي» دانستیم، تغییر دادیم،^۳ حتی در یک مرحله طی یک رشته تقسیمات جدید کشوری «... اسمی آذربایجان و خراسان و کرمان...» را حذف و بر

۱. ایرانشهر، س. ۳، ش. ۳، ۲۵ دی ۱۳۰۳ ص ۱۳۵ و ۱۴۰.

۲. آینده، س. ۲، ش. ۸ آذر ۱۳۰۶ به نقل از گنجینه مغلات، پیشین، ص ۱۸۷.

۳. برای آگاهی یشتر بங்கியد به کاره، یات، مترجمان و تغییر لاسم جغرافیایی در ایرانه، نشر دانش، س. ۱۱، ش. ۳، فروردین واردیهیث ۱۳۷۰، صص ۱۲-۲۴.

هر استانی یک شماره گذاشتیم،^۱ در راه پالایش زبان فارسی از لغات بیکانه کام نهاده و موزسه‌ای را نیز برای این منظور بنیان نهادیم^۲... ولی خوشبختانه برخلاف ترکها که تابه آخر راه رفته‌اند، در این تقلید و تأسی با توفيق چندانی روپروردند؛ فرهنگی عمیق و ریشه‌دار و هویتی به کلی متفاوت، در نهایت مانع کار شدند. تلاش‌هایی که برای تغییر خط در جریان بود هیچ یک به نتیجه نرسید.^۳ پالایش زبان فارسی و وضع لغات و واژه‌های جدید با مقاومت‌هایی جدی روپروردند.^۴ شماره‌های بزرگ ایرانی و لهذا ناسیونالیسم استوار بر آن از ماهیتی به کلی متفاوت از پدیده نوپا و نوظهوری چون هویت ترکی برخوردار بوده از این رو نه می‌بایست در همان راهی که ترکها رفته‌اند برویم و نه ناچار بودیم که در مقام مقابله با پانزدهم ... پانزدهم یعنی اتحاد ایرانیان داشته باشیم.^۵

برخلاف ترکها که برای شکل‌دادن به یک دولت ملت نوپا در دل ویرانه بر جای مانده از امپراتوری عثمانی به خلق و ابداع یک هویت جدید ناچار بودند، ایرانی‌ها چنین مشکلی نداشتند. نه به جعل و تحریف تاریخ و ایرانی قلمدادکردن عالم و آدم نیاز داشتند و نه به دست‌اندازی به

۱. بهرام امیر‌محمدیان، تسبیمات کثوری (مجزوحة از ایران چه می‌دانیم؟) تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳، صص ۸۶ - ۸۳.

۲. بنگردید به فریدون بدرومی، گزارشی درباره فرهنگستان ایران، تهران: ۲۵۳۵.

۳. برای آکامی از بحث تغییر خط و پیشنهاد تاریخی آن بنگردید به بهمن ذکار، در پیرامون تغییر خط فارس، بخش نخست، تهران، [می‌نام]. ۱۳۶۹.

۴. برای آکامی بیشتر، در درجه لول دور رسانه مهم ذیل: سبدحسن تقی‌زاده، می‌بنش مملو لایی، در مجله تعليم و تربیت، ۱۳۱۴ (مقالات تقی‌زاده، پیشین، ج ۳، صص ۸۷-۱۰۲) و محدث علی لمرودی، یعلم من به فرهنگستان (۱۳۱۵)، ج ۲، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴ که مندلری جدی بودند در قبال هرگز نه لفاظ، و همچنین کاره بیان، فرهنگستان اول دشواری‌های وضع و ترویج و ترجمه از نظر داشتند، س ۱۲، ش لوله آفرودی، ۱۳۷۰، صص ۸۸-۸۱.

میراث فرهنگی همایگانشان؛ هویت ایرانی پدیده‌های بود دیرپا و ریشه دوانده در گذشته‌های دور این سرزمین. سرزمینی که به رغم تحمل امواج بی‌دریی هجوم اقوام و فرهنگ‌های مختلف، هر بار توانسته بود به نوعی قد علم کرده و ایرانیت خود را از نو بازسازی کند و دلیلی نداشت که در این بزنگاه جدید – گذر به یک دولت ملت مدرن – نیز نتواند با تکه بر پارماهی از عناصر دیرپایی این هویت – از جمله تکثیر و چندگانگی نهفته در آن – بار خود را به مقصد برساند.

چند پوشن

«... اسامی آذربایجان و خراسان و کرمان و عربستان و غبره...» خود نشانه‌های اصلی این هویت بودند، چگونه می‌شد از طریق حذف آنها طی یک رشته تقسیمات جدید کشوری به وحدت ملی کمک کرد؟ شاید که نام‌های ترکی و عربی پاره‌ای از دهات، کوه‌ها و رودهای ایران میراث «ترکتازان و غارتگران اجنبی» بوده باشد، ولی آن نیز از تاریخ پرفراد و نشیب این سرزمین، یعنی از هویت ملی آن حکایت داشت.

زبان فارسی نیز از آنجا که همانند دیگر ارکان هویتی ایرانی نه زیان یک قوم و منطقه خاص بلکه محصول انتخاب و تعامل طبیعی طیف متنوعی از اقوام و مللی بود که از دیرباز در این سرزمین زندگی می‌کردند، از وضعیت مشابه برخوردار بود. در عین حال که با توجه به تهاجم گسترده‌ای که بر ضد آن آغاز شده بود از هیچ نلاشی برای پاسداری از آن نمی‌بایست مضائقه کرد، ولی این امر با وجود و تداوم حضور دیگر زبان‌ها و لهجه‌های رایج در این سرزمین منافاتی نداشت. زبانی که در طول تاریخ هزار ساله‌اش هم از خود به این زبان‌ها و لهجه‌ها ارزانی داشته و هم از آن‌ها گرفته بود چگونه می‌توانست تداوم خود را در نادیده انگاشتن دیگری جستجو کند؟

این گونه پرسش‌ها و مجموعه‌ای از دیگر پرسش‌های مشابه از جمله نکاتی بودند که می‌بایست در ادامه رشته مباحثی که در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ آغاز گردید مطرح شده و مورد توجه قرار گیرند، ولی بنابر دلایلی که می‌دانیم و در رأس این دلایل نیز بسته‌شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران در آن سال‌ها، چنین نشد. در سال‌های بعد و به ویژه در خلال پیش آمد دوره‌هایی گذرا از آزادی‌های نسبی سیاسی، همانند سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ اگرچه برخی از این پرسش‌ها مطرح شدند ولی بنا به علی که بررسی آن‌ها در حوصله این یادداشت نمی‌گنجد برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها نلاشی درخور توجهی صورت نگرفت.

ناسیونالیسم ایرانی که در همان مراحل اولیه شکل‌گیری یک «حکومت مقتدر و نظام قوی» از حاصل نهایی مطلوب خود دچار یاس و سرخوردگی شده و در بی فروپاشی این پدیده نیز دچار بحرانی اساسی شد هیچ‌گاه نتوانست در ارتباط با پاره‌ای از اندیشه‌های بنیانی خود چون چیستی ایرانیت و تدایری که می‌بایست در حفظ و تقویت آن اندیشید، از برداشت‌هایی که در دوره اوج خود، یعنی سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ بدانها دست یافته بود گامی فراتر نهد. ولی این تنها عیب کار نبود. نه فقط از پاره‌ای از این اندیشه‌های بنیانی خود گامی فراتر نگذاشت که اصولاً کل آن‌ها را نیز به دست فراموشی سپرد. در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ یعنی در نخستین دور از بروز بحران سعی کرد از طریق اتخاذ رنگ و روئی ضد امپریالیستی راو چاره‌ای بیابد و به دنبال بی‌نتیجه ماندن این تعهد، بر آن شد تا با استعانت از آموزه‌های مذهبی مفری پیدا کند. حال آن که اُس و اساس کار در همان دوره کوتاه ولی کارساز نیمة نخست دهه ۱۳۰۰ فراهم شده بود. هم مجموعه تعاریفی که در این ایام از ایرانیت و چیستی آن به دست آمد، تعریف‌های درست و استواری بود و هم اصولی که در دفاع از این موجودیت اتخاذ گردید. گام و گام‌های بعدی

نیز که طبیعتاً با بحث و فحص بیشتری توام می‌شد و روش‌های کار را نیز به تأمل مدققه می‌گذشتند می‌بایست بر همین اساس استوار گردد، ولی چنین نشد.

پیوست‌ها

اسناد و مقالات ضمیمه

۱

معرف و علوم آذربایجان^۱

معنی یک ملت چیست و چه شرایط لازمه دارد که مردم یک ناحیه را بتوان ملت واحده نامید؟ بعضی می‌گویند عدهای از مردم که در تحت یک سلطنت زندگانی می‌نمایند ملت واحد می‌باشند. اما در حقیقت ملت واحده اهالی یک ناحیه را می‌توان نامید که تمام آنها از حبّت عادات و اخلاق و مذهب یکی باشند و هر مملکتی که مرکب از ملت واحده باشد برای ترقی مستعدتر است و تربیت و تمدن آن ملک را با وجود فی الجمله حرکت در کمال سرعت فرا خواهد گرفت به عکس در ممالکی که ملل مختلفه سکنی دارند ترقی و تمدن را عایقی بزرگ در پیش می‌باشند و ما در این مختصر دولی را که مرکب از ملل مختلفه هستند مورد بحث قرار نمی‌دهیم و در آن موضوع سخنی نمی‌رانیم چه این گفتگو با وضع وطن عزیز ما به کلی منافی است.

به حمد الله یکی از ممالک روی زمین که مرکب از ملت واحده می‌باشد، مملکت عظیم‌الثانی ایران است چه تمام اهالی آن از حبّت آداب و اخلاق و منعی رویه واحد دارند و اختلافی بین آنان مشاهده نمی‌شود. تمام دوستدار

ایران و طرفدار ترقی ملک‌کیان می‌باشند و اگر امروز از بعضی جهات جزیں اختلافی بین آنان مشاهده شود علت آن است که نور علم منوز به مملکت ما نتاییله و خورشید تمدن اراضی مواد وطن‌مان را قابل کشت و زرع نگردانیده است.

لابد خواهید فرمود که آن اختلاف کدام و این اظهار را چه مرام در مدنظر است؟ لذا جسوارانه عرض می‌کنم در این مختصر قصدم ذکر کلیه نفاق ایرانیان و عدم اتحاد آنان نیست. بلکه مقصود ذکر مطلب مخصوص است که در عنوان اشاره بدان شده [است] بکی از خرابی‌های بزرگ هجوم ناتار و مغول که امروزه نیز مملکت ما را اسیر بند غم نموده اشاعه زبان ترکی در بهترین نواحی ایران یعنی خاک مقدس آذربایجان می‌باشد. شیوع این لسان در آن ناحیه اختلاف بزرگی مابین دو برادر انداخته و از طرفی رشته پلیکی مملکت ما را نیز متزلزل ساخته برادران آذربایجانی ما خود را از نوع فارس جدا می‌دانند و پارسی‌زبانان عوام نیز این اختلاف بی‌اصل و بنا را لزروی دلیل می‌پنداشند و حال آنکه تمام از پستان یک مادر شیر نوشیله و در یک خانه تربیت شده‌ایم.

آه!!! چرا دانرة معارف ایران تا حال به این خجال نیفتاده این [و] حجاب مختصر را مرتفع ناخته؟ در صورتی که واضح و میرهن است که این مثله تا چه درجه به بازار معارف آذربایجان سکته وارد آورده و برادران ما را تا چه پایه دچار مشکلات ساخته، اطفال آذربایجانی برای تحصیل زبان ملّی مذئن وقت خود را تلف می‌کنند و این اتلاف زمان محققان آنان را لز تکمیل تحصیلات علمیه به کلی باز می‌دلارد و به عبارت آخری آموختن زبان فارسی برای مردم آذربایجان مثل این است که یک نفر بخواهد تحصیل لسانی خارجه نماید.

دیگر از مضار آن اینکه برادران آذربایجانی ما را مالک خارجه به واسطه مشابهت زبان با ترکان عثمانی اشتباه می‌نمایند (اگرچه بعضی خواهند گفت که بین ترکی عثمانی و آذربایجانی فرق بسیار است ولی در مالک خارجه وقتی ترک می‌گویند جز ترکی‌های عثمانی قصدى دیگر ندارند و از زبان ترکی نیز ترکی عثمانی استبطاط می‌شود) حال آنکه عثمانی‌ها در هر موقع با آنها ضدیت به خرج داده به لفظ عجمی بودن تحریرشان می‌نمایند.

آبا سزاوار است که يك فمت از اهالی ایران بدون هیچ علت و برهان خود را ترک بخوانند و اجداد اسلاف خود را ازین ادعای بی‌جا به سوزش آرند؟ آیا وقتی لفظ ایران برده شود چه مقصود در نظر من آید؟ مسلماً هیچ وقت لازم کلمه ایران ممالک ترک استنباط نمی‌شود. اگر جذ و جهد نمائیم که در آذربایجان لسان ترکی و ادبیات آن زبان شایع گردد خدمتی به وطن کردمايم؟ نه والله بلکه هرچه در این باب جاهد شویم افقام بر ضد وطن شده و این تعقیب جاھلاته نفوذ عثمانی را در آن سامان زیاد تواند گردانید. چه بدیهی است اگر ما بخواهیم در ترکی آذربایجانی ایجاد ادبیات نمائیم باید اقتباس از عثمانی‌ها کنیم زیرا ترکی آذربایجانی به خودی خود دارای ادبیات نیست و هیچ عاقل وطن پرست رضا نمی‌دهد که بهترین نواحی ایران لازم است لسان و ادبیات در تحت نفوذ آل عثمان قرار گیرد.

فاش می‌گونیم بر تمام تربیت‌شدگان آذربایجان و نونهالان آن سامان لازم است که در این ماده بکوشند و ملیت خود را حفظ نمایند [و] این الفاظ موهمی بی‌اصل که از روی بی‌سودای شایع شده لازم باشد بودارند، همه خود را ایرانی بدانند و لازم هر دری که وطن را ترقی ممکن است داخل شوند. امروز ملت ایران اتحادی محکم لازم دارد. باید پا به موهمات زده و دست در دست هم داده در تحصیل افتخار وطن ساعی باشیم. اگر امروز در ایران علامتی ظاهر باشد که لازم علامت صد سال دیگر نفوذی برای یکی از دولت ممالک ما منصور به تصور آید باید جان و مال خود را صرف نموده آن علامت خانه خراب‌کن را معدوم و منهدم سازیم.

از آنجایی که تمام این نواقص از راه بی‌علمی عارض به وطن ما گردیده و هر دسته در بیغوله‌های تاریک تبهجهالت از روی عدم بصیرت حرکت مذبور می‌نمائیم امید است بعد لازم است که مجلس شورای ملی کماهه در کلیه امور معارف دقت کامل نموده و متخفیین عظام ملت تحصیل زبان ملی و علوم ابتداییه را در تمام ممالک ایران مجبوری فرمایند شاید این نواقص خانه خراب کن به قوت علم لازم میانه برداشته شود و ایرانیان هم مانند سایر ملل خوشبخت عالم، تکالیف این جهانی خود را بفهمند.

وحدت ملیه حیات قوم است^۱

در شماره ۲۶۶ جریده ارشاد [باکو] مورخه ۱۳ شوال مقاله‌که نگاشته کلک خبرخواهانه ادب محترم صالح‌یک بود مطالعه شد. به راستی تمام معلو از نصایح مشفقاته و مصالح مدبرانه به شمار می‌آمد مگر در یک ماده اهم که متعلق به مسئله زبان بود. هر چند ادب محترم بنابر خب ملی گزارشی در تحریص و تشویق زبان ترکی در داخله آذربایجان که به منزله رأس هیکل ایران است نموده و ما در این مورد به ایشان خورده نخواهیم گرفت. چه البته هر ملت به دوستی زبان خوش مجبول [۲] است بل ایشان را به تقدیم چنین وظیفه معنتانی در محضر معارف صمیمانه تبریک می‌نماییم و خیالات حاجزانه خود را نیز که فقط ناشی از حفظ شنونات ملی ایران است با امیدواری به تصدیق لنسافمندان دانشمند ملت پرست به توسط جریده مقدس تسلیم می‌کنیم که در موقع تشهیر در آورند.

نا بار که را خواهد و میلش به که باشد

ادب صالح‌یک در آخر مقاله می‌نگارد از عموم اهالی آذربایجان خصوصاً تبریز لازم است که در مکاتب خود زبان مادری خوش را که ترکی است به اطفال نوآموز آموزگاری کنند و نیز آمته آمته مکتبات و مخابراتی که در میان جماعت مستعمل می‌شود به ترکی بنویسند که این نخست باعث است بر اتحاد ایشان با مسلمانی که در ممالک خارجه سکنی دارند و همچنان باعث ترقی بسیار آموزگاران نیز در زمان قلیلی می‌شود. به جهت آن لازم است که کتابهایی که دلار [و] مدار تعلیم مکاتب بر آنهاست به زبان ترکی تألیف نموده و سایر کتب را هم به همان زبان ترجمه نمایند و غیره.

باید دانست برای ممالک ایران تعلیم هیچ زبان ارشد لزوم را ندارد جز زبان اصیل نجیب خودشان که فارسی است.

البته استقلال ملی ایرانیان وابسته به همین زبان است ایران و زبان دیگر...^۱ زندگی نخواهد کرد تاکنون لازم بی‌بالاتی اهالی به زبان فارسی آنچه صدمه رسانده بس است، زیاده بر این دور نشویم... در درجه تابه حال دور افتادیم [و] از مقصد دور ماندیم. ایران به فارسی برپاست و استقلالش با زبان فارسی بر جا چون نام ایران فارسیست فارسی را هم خواهد. دواوین سلف چه بیلار که ایران را به نام فارس خط نموده چنانچه حال هم در اروپا به عنوان پرس یا پرش یا پرسیس نام نهاده شده در نفس الامر الفاظ مرادف بکدیگرند. آیا لازم بی‌بالاتی نیست که اهالی غیور آذربایجان اکثری ترکی گوی آمده؟ مگر تاریخ شهادت نمی‌دهد که تا عصر پنجم هجری در آن خطه خضراء گوینده ترکی وجود نداشت؟ آری پس از تصرف مغولان و مهاجرت طوائف ترکمان خاصه سلاطین آق قویونلو و صفویه و استیلایی موقتی عثمانیان که غیر لازم نیز بسی لاز طوائف اتریک در ممالک آذربایجان به عنوانات سپاهگری و ایفاء وظایف خدمات عسکری به مرور سکنی گرفته رفت و رفته با پارسیان اصل اهالی آن ملک آمیزش و آمیختگی به هم رسانیده و امتزاج و لزدواج این دو عنصر برای ایران ایجاد ترکستان جدیدی نمود. لاز چهره و تناسب اعضاء و آداب و منوار [؟] معیت اهالی آذربایجان نیک هویت است که لاز ترکیب عنصر ترکی به جزء قلیلی در ایشان بیجا ننماید چنانکه در حسن صورت و مکارم طبیعت لاز سایر اهالی فارس همچو کمی قتلورقد به هیارت اخیر اینان نیز فارسی‌اند مگر زیانشان پس هر دانشوران ایران را داشت که اگر در خیال اعتلاء و ترقی ملی ایران هستد آن‌گونه سائل مهجوی و مبتلور نظر دقت و اعتناء فراز داده، با تعمق مبصرانه و دیده دورین در لوح پنگرند.

آیا نمی‌دانید که در ایران دو زبان موجب عقامت مطالب منظوره ترقی است؟ مگر اختلاف زبان در یک ملت اختلاف لذکار و آراء و اختلاف افکار و آراء جنود شوم شفاق و نفاق را دعوت نخواهد کرد؟ ما نمی‌گوئیم آذربایجانیان مجبور به فارس‌گوئی بشوند زیرا که در نمودن چنین تکلیفی هیچ‌گونه حق شرعی و عرفی نداریم. هر کس در گفتن‌گو به هر زبان آزلد لست فقط نظر به اتحاد جامعه ملی و

۱. تقطیع‌چین‌ها در اصل.

مذهبی و دولتی استدعا من کنیم اسلوب تعلیم مدلرس و مکاتب را لابداً محض حفظ حبیث قدیس خویش به زبان عذبلایان پارسی بگنلرند تا رفتارفته نونهالان و نوباوگان وطن از طفویلیت در این زبان ملکه واقعی و قدرت کافی به هم رسانیده شاید آنان برخلاف ما شأن ملک و حبیث زبان ملی خود را که لمروز لز معابر ترین و شیرین ترین زبان‌های آسیایی است به طور شایسته وضع بایسته نگاهداری نمایند. آذربایجان از عمدہ و نخبه ممالک ایران است و تاکنون هرگز نشده که به جز ایران به شمار رود. همواره استظهار و افتخار پادشاهان ایران بدین خطه خضراء بوده آیا هنوز وقت نرسیده که اهالی آذربایجان نیز در ترویج و اشاعه زبان اصلی خود که پارسیست بکوشند؟ شاید بدین وسیله از حقوق وطن که بسی بر ذمه ایشان ثابت است چیزی ادای نموده باشند. مگر آذربایجانی به هر جای مملک خارجه قدم گذاشتند غیر لز ایرانی خوانده می‌شود. پس ندانستن زبان ایران که فارسی است برای ایرانی در نظر دوست و دشمن آیا عب و عار نخواهد بود؟

سلطین سلسه جلیله قاجاریه انوارالله بر هانهم پس از حق بزرگواری که امروز با لعطای سلطنت مشروطه بر ذمه ایران و ایرانیان گذاشتند حق بزرگ دیگری هم بر اینان ثابت کردند و آن این است که به تمامی آن خاندانان جلیل‌الثان پارسی گو گشته و فی الحقیقہ ایران هم با تقدیم چنین صحبتی از طرف ایشان به حق خود رسیده و آنان نیز در آن باب متاهای حق گذاری او را نمودند که تا قیام ساعه نباید این نیکی از اذهان ایران و ایرانیان فراموش شود. درین کار بسی پیشینی نموده و خیرخواهی ایران را مظور کردند، نهایت لزوم آن را دانست، بیبودی ملک و ملت را درین امر مهم فهمیدند. پس سزاوار نیست اهالی آذربادگان در تعلیم مدلرس و تدریس معلم تأسی به روش پسندیده آن خاندان جلیل‌الثان جست و بدین اسلوب خوش خود را مصدق مقصود بلبل هزار داستان پارسی گو خواجه علیه‌الرحمه قرار دهند که می‌گوید:

ترکان پارسی گو بخشنده‌گان عمرند

ساقی بشارتی ده پیران پارسara

آخر در سیصد و چهار صد سال گذشته معلوم است که چه مقدار شعراء و

ادباء از خاک پاک آذربایجان ظهور نموده که معارفمندان به حال تمامی آنان عارفند مگر آنها ترکی نمی‌دانستند که تمام تألیفات و تصیفات و تخلیلات عالیه خود را در زبان پارسی به ظهور در آوردند؟ دور نزدیم در عمر حاضر ما فیلسوف شهیر، محقق فاضل، وطنپرست کبیر حاجی عبدالرحیم طالبوف مگر آذربایجانی نیست و زبان ترکی را نمی‌داند؟ چرا بداعی آثار خویش به فارسی نگاشته و برای شرف زبان ملی چنین گرانبهای بادگاری گذاشت؟ چون خوب غور نمانیم این است که حنگذاری وطن خود ایران را نموده و از مطلب غیرت ملی بی‌برده چه نیکو سرشت و خوش فطرت کسی است، خلاوندش نگاهدارد.

باز مکرر می‌کنیم و دانشمندان ملت پرست را به باد می‌آرم که اگر در منله مهمه تعلیم و دبستان و نشریات آن، غیر از این کتدی چندی نگلردد که از حیث مکلمت کتب مولفه منطبعه اسلامبول که همسایه نزدیک آذربایجان است و علاوه با آنان دارای اشتراک زبان، نه تنها بدین جهت زبان فارسی محییت ابدی پذیرد بلکه باید فاتحه مرگ اتحاد ملی را نیز در آن ممالک خواند و این قطعه را از بدن ملک، حضو جداگانه شمرد چنانچه برخی لز جفرانیون حالا هم به همین نظر در لو می‌نگرد. البته از این وظیفه مقدس چشم پوشیدن و اغراض نمودن نتیجه پذخواهد بخشید و پشیمانی سودی نخواهد داشت، چنان‌که حسین دانش‌افتدی مرسوم در شماره ۳۹ سال هشتم حجل‌الستین مقاله در این‌باب می‌نگارد به هتوان هوجلت ملیه حیات قوم است رجوع بدان کند.

امضاء پارسی‌زاده پارسانزاد

۳

مکتوب از تبریز چواب مقاله منتدرجه ارشاد^۱

باید دانست که در حکم لمروز به هر فرد فرد ایرانی لازم و واجب است که یک قوه تمیزه را دلوا پاشد، یعنی هر آنچه می‌بیند و می‌شنود نخست آن را با همان قوه تمیزه بسجد و ملاحظه نمایند که مثلاً در فلان سخن غرض باطنی گوینده چیست و صورت را با معنی فرقی هست یا نیست؟ پس همین که اطراف آن سخن را درست تتفق نموده و به اصل مراد قابل بی‌برد، آن وقت هرگاه صحیع

است پذیرد، والا رد کند. نه اینکه مثل این بند مصدق «بسمون لکل ناحق» از هر کس هرچه بشنید فوراً لز لاعلم و بس خبری تصدیق کند. بدون آنکه تشخیص بدهد که آیا این حرف شایان تصدیق است یا مستحق تحریق. این بکی از تکالیف مهنه ایرانیان و خصوصاً مطالعه‌کنندگان جراید بود که به طور مقدمه اختصاراً عرض شد حالاً برویم به سر ذی‌المقدمه.

در نمره ۱۴ ارشاد منطبعه باکو مقاله‌ای به امضای یک نفر ترک آذربایجانی در تحت عنوان «جواب به یک بند از حبل‌المتین» ملاحظه شد که بالمره سکوت از آن جایز ندانستم. نگارشات صاحب امضاء ناظر به مقاله‌ای باست که در نمره ۱۵ حبل‌المتین درج شده چنانچه در لول مقاله خود می‌گوید در نمره ۱۵ حبل‌المتین یکی از آقایان فارسی تجاوزات بی‌مأخذ به ملت و زبان ما ترکان آذربایجان نموده چون وقت بعضی حرفها نیست و برای عموم مسلمین خصوصاً ما ایرانیان اتحاد و اتفاق لازم است لهذا اکثر جواب‌ها را مسکوت عنه گذاشتیم ولی محض جلوگیری از این هجمات و تجاوزات نامعمول مختصر جوابی به مقاله حبل‌المتین نوشته و از حضرات فارسیان خواهشمندم که بعد از [این] این‌گونه تجاوزات ملیه را ترک نموده و هم ترکان عثمانی را در جراید خود به خواری ذکر نکنند زیرا که ترکان عثمانی برادران ملی ما هستند و محبت ما با آنها «با خون اندرон شده با جان بلر رود».

غرض ما از نقل این جمله آنست که مطالعه‌کنندگان محترم بدانند صاحب مقاله از اول مرحله پل را به آب داده و در این دو سطر مراعات اصول منطق را نفهمده و همه می‌دانند همین که در یک نوشته آثار بی‌منظقه ظاهر گشت آن نوشته اصل‌اً معیوب و به هیچ وجه قابل توجه نیست و بیان ذلك آنکه به طوری که ذیلاً توضیح خواهد شد نژاد ترک غیر از نژاد ایرانی است چه ایرانی خود را لز اولاد دلرا و جمشید و کاوه و فریدون می‌شناسد و ترک و تاتار نسبت خود را به تیمور و بابر و چنگیز می‌رساند. پس اگر کسی مثل صاحب مقاله هم بگوید من ایرانی هستم و هم بگوید ترک می‌باشم حرف غلطی زده چه ایرانی و ترک با هم جمع نمی‌شوند اما اگر به عوض ایرانی و ترک، ایرانی و ترکی زبان گفته شود صحیح است و در یک ماده جمع می‌شوند.

مثال آن همانا ما آذربایجانیان هستیم که خود را ایرانی می‌دانیم و ترکی زبان هستیم، نه ترک به خلاف فرمایش صاحب مقاله که می‌خواهد مارا از ایرانیت بری کرده و به تاتارهای اولاد تیمور و چنگیز ملحق و منسوب نماید. باید به ایشان گفت، اگر جارت نباشد:

برو این دام بر مرغ دگرنه

که عنقارا بلند است آشانه

آیا می‌خواهید مارا با قول سلطی خود از شرف ایرانی بودن محروم نموده و به قوم خود منسوب نمایند؟ حاشا لز غیرت ملی ما آذربایجانیان که این ترهات را پذیرفته و چنین خبانت بزرگی را به نیاکان پاک و وطن مقدس خود رواداریم. به قول یکی از سران اهل دانش: «یوه نیم تا به تو شوهر کنم»

پس از این چند کلمه معلوم می‌گردد که قول صاحب مقاله ارشاد که در یک جا خویش را «ما ترکان» و در جای دیگری به فاصله دو سطر «ما ایرانیان» می‌گوید خارج از رسم منطق و غلط محسن است. لاما اینکه صاحب مقاله (که از روی تحقیق یکی از برادران قفقازی ماست) با اصرار تمام ادعا می‌کند آذربایجانی‌ها لز نژاد ترک و تاتار هستند ظاهراً دو تا دلیل در دست دارد.

یکی لز روی تاریخ که می‌گوید در فلان عهد چند تا ایل از ترک و تاتار لز اقامتگاههای اصلی خود برخاسته و آمده در نواحی آذربایجان متفرق و متواتر شده‌اند که ما هم این مسئله را منکر نیسیم. لاما دلیل دویم صاحب مقاله بر ترکبودن آذربایجانی این است که می‌ینیم همه ایالات ایران فارسی زبان هستند به غیر از آذربایجانه پس معلوم می‌شود که سکان این قطعه فسیحه لز نژاد ترک و تاتار هستند مشمولیه به این دو تا دلیل علیل می‌خواهد ما را گول زده و نام ایرانیت را که موجب لغایت ملت لز روی مان بردارد و با تراکمان منسوب نموده با این نتیجه ایالت بزرگ آذربایجان را لز سایر ایالات ایران منفصل نماید. و چنانچه صاحب مقاله مترجمه در حمله‌های فرموده‌اند این عضو کارکن ایران را در تحت نفوذ معنوی آل عنان یا روس بیاورند

جواب این دو تا دلیل منکور لول اینکه ثابت و مبرهن است که آذربایجان از زمان باستان از قطعات اصلیه ایران و وطن عزیز نیاکان و مدفن آباء کرام ماست و

معنا آیرانیان قدیم که در دین مجوس بودند در این قطعه زندگانی من نمودماند. آتشکده آذربایجان هنوز در هر جای عالم مشهور است. اصل نام این قطعه که آذربادگان باشد از کلمات فارسی خالص است که از جمله دلایل بر فارسی بودن اهل این سرزمین است. پس وقت که ثابت شد بومیان این ولایت از قدیم ایام ایرانی خالص بوده و تا وقت غلبه مغول زیانشان هم فارسی بود، حالاً از روی چه دلیل توانید گفت که نژادشان تغیر پذیرفت؟ آیا تاریخ همچون چیزی نشان من دهد که مغولها تمامی چند کرور بومیان آذربایجان را تلف نموده و در عوضشان چند تا قبایل تاتار نشاندند؟

حاشا که در تاریخ همچو چیزی نیست. پس باید لابد به این قائل شد که اهل آذربایجان که تا آن وقت فارسی تکلم می‌نمودند بعد از غلبه تاتار به واسطه سختگیری‌ها و شدت فشار حکمرانان خاصب مجبور به تکلم زیان ترک شدند و به طول زمان استبداد زیان اصلی و مادری خود را از دست دادند. چنانچه در وقت سلطنت اعراب در بسیاری از قطعات عالم زیان عرب متشر شده و لسان اصلی اهل آن مملکت محو و نابود گردید. چون قطعه مصر که زیان اصلی‌شان منقرض شده و زیان عرب رواج پیدا کرد. حالا هم چنانکه مصری‌ها با اینکه زیانشان عربی است خود را عرب نمی‌شناسند و همیشه خودشان را به عنوان مصری بودن مفتخر می‌دارند. ما اهل آذربایجان هم با اینکه ترکی زیان هستیم و زیان اصلی محظوظ ما را از دستخان گرفته‌اند باز باید خود را ایرانی و فارسی نژاد بشناسیم و به ایرانی بودن افتخار نماییم و این زیان را [که] حالا از ناچاری بدان تکلم می‌کنیم علیریت بدلایم، اما ایل‌های ترک که صاحب مقاله می‌گوید به آذربایجان آمدگانند ما هم تصدیق داریم ولی این دلیل نمی‌شود که اهل آذربایجان منسوب به نژاد ترک و از آن ایلات بوده باشند. علاوه بر این همه می‌دانند ایلاتی که از ترک و تاتار به ایران آمدگانند، بعضی هنوز قادر نشین و برخی در محال‌های منحصرین علیحده سکنا گرفته‌اند که حالا هم می‌توان آنها را از میان بومیان ایرانی به آسانی تغییر داد.

گذشته از این‌ها لطف شعایل و حسن صورت اهل آذربایجان هم از جمله برآمین علمی است به ایرانی بودن آنها. لما اینکه صاحب مقاله می‌گوید «اگر

سلط پادشاه مغول و ترک به آذربایجان سب تبدیل زیانشان شد پس چرا در سایر ایالات ایران که سلاطین ترک به آنها هم حکمرانی نمودند تغییر زیان حاصل نشد، دوستانه از صاحب مقاله می‌پرسم که این زرنگی را از کجا باد گرفته‌اند و یا می‌خواهند کتابی که طبع خواهند کرد بهتر بفروش برسد؟ محترم بندۀ! مگر وضع حکومت سلاطین ترک نسبت به آذربایجان و سایر ایالات ایران بکسان بود. آن فشار و طول مکث که در آذربایجان واقع شده در کدام نقطه روی داده است؟ اعراب به ایران هم آمدند به مصر و مغرب نیز. ملاحظه می‌کنید که در مصر و مغرب زیان اصلی را محور، لسان عرب را شایع نمودند در ایران غیر از خلط کلمات عربی به زبان فارسی تغییری نتوانسته‌اند بدهند. عجالتاً پس است «وان عدت عدننا»

یک نفر آذربایجانی پارسی نژاد

حبل العتیق:

چه قدر مشکرم از منطق نگفته‌نده فاضل که بدون لفظه و سخنان دلخراش مقال تحریر داده و با مسنهای ملادگی این متنه علمی را موضوع بحث ساخته. خوب است اریاب مقالات در نگارش این منطق را سرمشق خود فرار دهند نه اینکه تفهمیده و ندانسته که مقاله دیر اخبار است یا نگارنده‌اش دیگر درد نوعی دارد یا غرض شخصی به ضرب دشمن بخواهد نگفته‌نده مقاله و مدیر اخبار، بل اعضای مطبه [مطبع؟] را از میدان بفرمایند.

این عنوان برای حفظ احتسابی نام مقدمه از دشام صاحب محترم مقاله و امثال اینان نیست چه حولی احتسابی این اداره ملی از این ناملایمات پرست نمی‌شود و لازم همچو این مقاله و مقدمه از میدان حریفان بیرون نمی‌روند. بلکه مقصود آن نیست که بر مباحث علمیه ترک منطق ادب نباید کرد نا مورث اشمند از خاطر شده مصل متنه لایتحلی مانند. علاوه بر این در تحقیقات علمیه به شارلنائی و تقلب و خلط مبحث دشوار است مقصود حاصل شود، باید در فکر تحقیق شده نه غلبه گلمری بطرف مقابل. چه فانده در تحقیق متنه حاصل می‌شود نه در غالب و مطلق. می‌توانیم اریاب مقالات در نگارشات خود همواره این دو نکته را مدقتر گرفه تو فایره ادب و اصول منطق خارج

نگردنند تا مایل غامضه در مباحث مذکوره به نیکوترين اسلوبی حل شود. و
ما علباً الابلاغ،

۴

تصمیمات سه گانه دموکرات‌ها^۱

پس از تضییقات عده بسیاری از منفعت‌پرستان نسبت به عناصر صالحه آذربایجان و تبلیغاتی که از جانب پارهای اشخاص معلوم‌الحال برای تفرقه اهالی و نشت آراء در آذربایجان به عمل آمد و بی‌نتیجه ماند، بعضی لعائی دوستان و دشمنان وطن خود را تشخیص دادند. جماعت محترم دموکرات آذربایجان تصمیمات سه گانه ذیل را اتخاذ و به عموم افراد خود و اهالی اعلام و اخطار نموده‌اند:

۱. جماعت مزبور نا افتتاح مجلس شورای ملی از مداخله در سیاست مملکت جداً احتراز خواهد داشت.
۲. در تمام حوزه‌های حزبی مطلقاً به فارسی تکلم نموده و ترویج زبان ملی را جداً مطعم نظر و تعفیب خواهند کرد.
۳. میرزا تقی خان [رفعت] سردبیر جریده تجدد که بدوان ناشر افکار جماعت و اخیراً از نقطه‌نظر منفعت‌پرستی با مجلدالسلطه، عبد و عید یعنی زرخربد عثمانی‌ها نویسنده روزنامه تورکیز را پیش خود کرده و مروج تبلیغات بر ضد وطن خودشده بود از عضویت جماعت دموکرات اخراج نموده‌اند.

۵

معلومات مهم راجع به ایوان^۲

روشنی‌بیک

در ایالت آذربایجان ایران سه، سه و نیم میلیون ترک است که ما به آنها علاقمند می‌باشیم. اساساً شمال ایران همانش ترک است. باور روشنی‌بیک^۳ که چندین

۱. ایران، ش ۳۵۳، س ۳، ۲۵ ربیع الاول ۷/۱۳۳۷ جلدی ۱۲۹۷.

۲. میهن، ش ۳۸، س ۵ ۱۰ محرم ۶/۱۳۴۲ سنبلا ۱۳۰۲.

۳) پادرقی در اصل مقاله لست: روشنی‌بیک گویا همان ملود سلسی سفلرت عثمانی در

سال در ایران مشغول تحقیقات بوده دیروز در ترک او جانی - کانون ترک - کنفرانس مهم راجع به ایران داد. روشنی‌بیک را حمدالله صبحی یک نماینده اسلامبول و رئیس کانون ترک به اعضاء معرفی نموده است. مشارالیه در نقطی که ابراد نموده چنین گفته بود: داوطلبان ما در شرق است. امروز در آذربایجان ایران سه، سه و نیم میلیون ترک وجود داشت و بنابراین ما راجع به برادران خودمان، ساکنین آنجا، علاقه زیادی داریم. روشنی‌بیک سالهای متعددی در ایران مشغول تحقیقات بوده و من خواهد در خصوص برادران ترک ما و راجع به ایران مارا مبوق و مستحضر سازد.

ما هم نقاط مهم کنفرانس روشنی‌بیک را که دو ساعت و نیم طول کشید، عبا در اینجا نقل می‌کنیم:

وضعیت ایران

آنچه را که می‌دانم، خواهم گفت. ایران را که یازده سال پیش شناخته‌ام. چون معلومات زیادی در خصوص ایران دارم و باید آنها گفته شود. لذا موضوع متنه وسعت دارد. همین قدر می‌گوییم در کوههای بزرگ ایران غیر لز خون ترک، رد پای ترک، رد دیگر و خون دیگر وجود ندارد. این را هم اسمی کوههای ایران به ما معلوم می‌دارد. در آذربایجان ایران اقبال سه، سه و نیم میلیون ترک وجود دارد. در کیلان هم غیر از طابقه‌ای که به زبان (کبلکی) حرف زده و منسوب به ملت فارس می‌باشد، باقی دیگر نا صحرای^۱ همه ترکمناند. از بیانات فوق من معلوم گردید که شمال ایران کاملاً ترک بوده، اشخاصی که در بحر خزر در کشتی‌ها عملگی می‌نمایند از کاپتان تا خدمتکار تماماً ترکند. ایران در ساوجبلاغ مکری

اثنای جنگ می‌باشد که برای یورپی‌ها کاندا در اثنای جنگ مسلمانی به افغانستان نموده و کلمی موسوم به (روشنی نک رویلس - خوب روشنی) به زبان ترکی در نهران انتشر داده که کاملاً بر ملبه ایران بوده و شخصی که کتاب مزبور را مطلع کرده‌اند، نظریات او را نسبت به ایران خوب می‌دانند.

با ما هم حدود می‌شود. از ساوجبلاغ رو به جنوب قریب دو میلیون و نیم کرد وجود دارد. در قسمت فارس ایران نیز دهات متعدد ترکنشین موجود است. در صحراء‌های ایران، فلرس‌های قدیم هستند.

ترکها بدین نقاط چگونه آمدند؟ برای داشتن جواب این سوال لازم است انتظارمان را به طرف تاریخ متوجه سازیم. ترکها به ایران چگونه داخل شدند؟ یک وقتی قبایل مختلف ترک من جمله سلجوقی‌ها به ایران داخل شدند. ترکها همیشه از نقاط سوق‌الجیش عبور کرده و در گذرگاههای خود یک نشانه زیروحی باقی گذاشته‌اند. امروزه در قفقاز شمت و پنج زبان مختلف در کار است. ترکها از قفقاز نیز مثل ایران عبور کردند. خلاصه شمال و غرب شمال ایران کاملاً ترک است.^۱

دولت ایران از نقطه نظر نفوس و امالی مختلط می‌باشد. بنابراین همان‌طور که عناصر مختلطی که امپراطوری عثمانی را تشکیل داده بودند، به ترتیج اسباب انقراض آن را فراهم کردند، ایران هم بالاخره مانند عاقبت امپراطوری عثمانی خواهد بود. بدون شبه در آن موقع ترکهای آذربایجان ایران یک سلطنت مهم ترکی تشکیل خواهند داد.

ما مدتیت فارس می‌شونیم. اگر این مدتیت را تحلیل نمائیم خواهیم دید که علاقه این مدتیت بیشتر به ترکها است نافارس‌ها. صنایع ایران عبارت [است] از کارهای نازک‌دستی که در سایه به کاربردن روشنایی چشم به عمل می‌آید. در اصفهان کارهای آهنگری دایر است. چینی‌هایی که در ایران به عمل می‌آید، آنها را ترکها می‌سازند. در موقع تشکیل امپراطوری عثمانی، ایران بر علیه ما قیام کرده مذهب (اما میه) شیعه، یک شکل سیاسی به خود گرفته بود. ایران در مقابل ما یک سدآتشین شده بود. دریار ما خیلی کم با آن سد تصادف نمود. در آن‌جا قدری ایستاد و بعد برگشت (۹)

معن شیعه چیست؟ شیعه یعنی کمک. شیعه علی یعنی کمک حضرت علی (ع). ترکها از آن روزی که مسلمان شدند پیغمبر، لولاد پیغمبر و احفاد پیغمبر را

۱. این یاتک کاملاً به رویا شبات داشته و گریا ضمیمه میان کتاب روایی دوشنی می‌باشد (مترجم).

محترم داشتماند. علمای شیعه مارا به این عنوان که: «شما در بیاره اشخاصی که بر علیه حضرت علی اقدامات نمودند احترامات مرعی می‌دارید» موافقه نمایند. ما تاریخ اسلام را خوانده، تدقیقاتی در آن به عمل آوردهیم. اگر این مسئله گناه و تفسیری است، مانگردن می‌گیریم.

ایران چطور زندگی می‌کند؟ غرض من از کلمه ایران ترکیهای است که در ایران زندگی می‌کنند. ترک‌ها در راه شان و شرف امپراطوری عثمانی آن طوری که جانفشنایی نموده و خون خود را نثار کرده‌اند، اشخاصی که حامل بیرق ایران می‌باشد بر عکس این رویه رفتار نموده قطراً خونی هم در راه آن بیرق نثار ننموده‌اند.

این دولت چطور زندگی می‌کند؟ سیاست و وقایع روزمره موجودیت آن چیزهایی را بعضی اوقات نشان می‌دهد که وجود خلرجی ندارد. اگر ما به که مسئله بی‌بیریم و دقیق شویم خواهیم دید که ایران هیچ چیز ندارد. ایران دولت ندلردا متجاوز از بک فرن می‌باشد که امپراطوری ایران وجود ندارد. حکومت ایران امروزه از متعلکات روس و انگلیس محبوب می‌شود. اشخاص را که ما در اسلامبول عجم نام نهاده‌ایم، آنها از محترمین ترک‌های ایرانند. ترک‌های قفقازی به واسطه استیلای روس کم و بیش متمن شدند. ولی ایران به ترک‌های اتباع خود، تریاک‌کشیدن را از چین گرفته به آنها داده است. چیزی که موجب حاکمیت فارس می‌باشد. این قوت کشنه است. کفر و نکفیر یکی از آثار مجالس شیعی است. فارس‌های بدیخت کاملاً آلت دست آخوندگان هستند. آخوندگان تریاک را از چینی‌ها گرفته به فارس‌ها داده‌اند. به این هم قناعت نکرده شیره تریاک را به آنها می‌خورانند.

موقعیت زهای ایرانی

اگر بخواهید چیزی راجع به اجتماعیات فارس‌ها بدانید، نظری به موقعیت زهای آنها بیندازید. اگر تمام مردم دنیا جمع شده و تمام ملعمتها عالم را در بیاره زنها اجرا نمایند، بازهم به اندازه فارس‌ها نمی‌توانند این ملعمتها را در حق زنها به عمل بیاورند. فارس‌ها دختر بچه رادر سه سالگی چادر سرمش می‌کنند

و در هشت سالگی شوهر می‌دهند. هنوز به بازده سالگی نرسیده، یعنی موقعی که اولین بچه را می‌زاید، زن دوم را که «هوو» می‌نامند اختبار کرده، پهلوی اولی می‌آورند. در میان ملت فارس بیش از نکاح، طلاق جلای می‌شود. می‌توانیم این رابه واسطه مثال‌های مختلف ثابت کنیم.

حیات اندرون و حرم خانه در ایران کاملاً معمول بوده. به طوری که در فوق گفتم، زن بازده ساله که بچه زانیده در حرم خانه خود تربیک می‌کشد و عرق می‌خورد. این زندگانی در بیت سالگی او را به حالت یک اسکلتی تبدیل می‌کند. اساساً شوهر او، برای اسباب بازی او را در هشت سالگی به عقد خود آورده است. برای اینکه دکترهای اجنبی در بلدیه تهران استخدام دارند، سال گذشته اعلام کردند که امراض تناسلی مجاناً مداوا می‌شود. در ظرف سال آنچه هزار نفر از طبقه خیلی پایین و فقیر شهر برای تداری به مریضخانه‌ای بلدیه مراجعت نمودند. در صورتی که مرضایی که به آنجا مراجعت نکردماند، دو برابر این عدد می‌باشد. علاوه بر این بعضی از امراض مخفی دیگر هم در آنجا وجود دارد. نصف بیشتر از دویست هزار نفر نقوص تهران مribند.

ملت فارس خیلی دروغگو بوده، آنقدر دروغ می‌گوید که احتیاج به راست گفتن نداشته باشد. میان فارس‌ها کسی نیست که دزدی نکند. پسر از پدر، پدر از بسر، زن از شوهر و شوهر از زن خود دزدی می‌کند.

نقل از روزنامه ایلری منطبعه اسلامبول، ۷ ذی‌حججه ۱۳۴۱

۶

ایران و ترک^۱

علی صادقی تبریزی

آنای مدیر محترم، مقاله «ایران و ترک» مترجمه در شماره ۳۸ جریله شریفه و ترجمه کنفرانس روشنی‌یک نامی از جریله ایلری منطبعه اسلامبول، یک سلسله حقایق و جریانات مخفی را روشن و هویت چند قرن پیش زمامداران ترک را یک دفعه دیگر برای ایرانی‌ها معلوم و مجدداً گزارشات تلغی صفحات تاریخ راجع به مناسبات ایران و ترک را در انتظار مجسم نمود.

گذشته از بیانات این شخص بدسابقه (که نظر به سابقه‌ای که از خود در ایران به یادگار گذاشته و بنابراین چندان اهمیت به او داده نمی‌شود) اقدامات علني و مخفی برادران دینی (!) ما راجع به ایرانیان نزد مطالعین ظاهر بوده و در واقع نظریات سیاستمداران ترکها که در پشت پرده مخفی بود حالاً از دهان یک آلت مقواپی تراویش می‌نماید. اگرچه در قبال آن همه غمخواری ایرانی‌ها در روزهای تیره ترکها، جشن و شادمانی‌شان در موقع فتوحات آنها، جانفشاری دعواها هزلر جوان روشنید این مملکت برای حفظ یافته اسلام و تقویت عثمانی‌ها در اثای جنگ، که تمام اینها فقط و فقط از روی یک احساسات بی‌غل و غش و صاف بود، ممکن است اشخاص ساده و بی‌آلایش و آنها بی‌که اطلاعات کافی از جریان سیاست مشرق ندارند، در حین خواندن این قبیل بیانات فساد ایران و شنیدن آنها از لسان یک برادر دینی (!) غرق دریای تحریر گردند ولی وقتی که قدری در جریانات عمیق شده و پرده استار از جلوی چشم انسان برداشته شد، یک دفعه ابوالهول چنگیز خونخوار در مقابلش عرض اندام نموده و دندانهای درنده مغول‌های قدیم جلوی چشمش ظاهر می‌شود.

روشنی‌یک این شخص مجھول‌الهویه در نظر یک نفر ایرانی دارای هیچ‌گونه اهمیت نبوده و به خودی خود حرفهای او قابل اعتماد نیست. اما این حرفها در یک موسسه مهم اسلامبول یعنی «کاتون ترک» در مرکز خلافت عثمانی‌ها، در جریدمایی که کباده علم‌دلای مسلمین را می‌کشد و بالاخره در جلو چشم زمامداران کمالیون خیلی اهمیت دارد! به علاوه اگر عملیات آنها منحصر به نطق روشی‌یک بود ممکن بود که این وضعیات را حمل به عدم انتظام اسلامبول و عدم اطلاع زمامداران جدید آنجا از وضعیات نمود. ولی فشار طاقت‌فرسایی که از طرف این حکومت جوان (!) به ایرانی‌های ساکن استانبول وارد می‌شود، که حتی صد یک این فشار را از کارکنان روسیه تزاری ندیده‌اند، و در واقع کشتن ملیت چهل هزار ایرانی ساکن خاک عثمانی است: «که یا از مملکت ما بروید و یا ترک شوید (!)» و کتابهایی که اخیراً به دست رسول‌زاده‌ها بر علیه ایران به اجازه وزارت معارف عثمانی چاپ می‌شود و زمزمه ترک‌بودن ایرانی‌های آذربایجان و غیره و غیره، اهمیت قضیه را ظاهر می‌سازد.

آری محمد امین رسولزاده بادکوبی‌ای که در دوره اول مشروطیت در کف رأیت ایران در تهران زندگی می‌کرد و ایرانی‌های انقلابی او را مثل یک نفر ایرانی تلقی کرد، سردبیری جریده مهم ایران نو را به او محویل و در سیاست مملکت دخالت دادند، پس از اینکه از ایران رفت و مدتی در استانبول مکن گزیده و در آن اعلان عفو عمومی که در جشن سوی دوره دولت ساله سلطنت خاندان رومانوف‌ها در رویه صادر شد، به بادکوبی مراجعت نمود. اولین کاری که کرد و قدمی که برداشت خدیث با ایران بوده و در زمان حکومت مساوات بادکوبی که یکی از سلسله جنبانان آن حکومت مقواهی بود، اسم آذربایجان ایران را که از زمان ایران‌بودن ایران اسم این ایالت را بر حسب مستندات تاریخ (آذربایجان - آذربادگان) بوده است، دزدیده به روی بادکوبی نهاد. حالا هم به مناسبت اینکه این شخص در ایران، ایرانی و در بادکوبی، بادکوبی‌ای و در استانبول ترک است، برای خوش‌آیند اربابان جدید خویش، گذشته از اینکه اسم خود را لز روی تقلید اصول نازه ترک‌های استانبول و ارائه کرده فرسول‌زاده، محمدامین نموده، یک کتاب بلند بالائی به اسم «جمهوریت آذربایجان» تألیف [کرده است] در آنجا هم‌چون می‌خواهد خود آذربایجان را سرفت کرده و به خیال خود جزو قفقاز نماید، بنابراین اسم آذربایجان را شامل حال هر دو قرار داده است. این جسارت از آنجا است که به قول آقای تقی‌زاده ما به محض اینکه مشاهده کردیم که اسم آذربایجان را از ما دزدیده‌ماند، عوض اینکه در حد استرداد حق خود بر آنیم، لز آن صرف‌نظر نموده، اسم من در آورده از ادبیات را اختراع و روی آن گذاشتیم. حالا این شخص لز مهملی ما استفاده کرده و به خیال اینکه دزدیدن یک ایالت چندین میلیونی مانند سرفت‌کردن اسم آن کار آسانی می‌باشد، این مهملات را به هم بافته و اثبات خدمتی به اربابان خود کرده است.

از مقصد دور نرمیم. ایلری مروج افکار «کانون ترک» دو مقصد عمدماًی را لز نطق روشنی یک استخراج و در جریده خود تعقیب نموده [است]. اگر اجازه بدعبد در جواب آن جریده اسلامی (!) نظریات خود را در ستون‌های جریده شریفه میهن بیان نمائیم.

۱. ترک بودن اهلی آذربایجان. این ادعا دو جواب تاریخی و منطقی دربردارد: جواب تاریخی به قدری واضح و روشن است که نه اینکه اشخاص منصف و بی‌غرض آن را انکار نمی‌توانند کرد، بلکه مصدق این مسئله می‌باشد که آذربایجان از ایالات قدیمه ایران و مولد زردهشت و پدر فارس است. همان طوری که مرحوم شمس الدین سامی که یکی از نویسندهای فاضل و منفکر ترکها و دارای تألفات علمی زیادی است که نه تنها نظریات عبیقانه او را در شرق اهمیت می‌دهند، بلکه علمای اروپا و موسات علمی آنجا استنادات او را قبول دارند در جلد اول قاموس‌الاعلام خود در نحت کلمه آذربایجان، در ضمن شرح جغرافیای آذربایجان و اخلاق و عادات اهلی آنجا می‌نویسد که «زبان رسمی و ملی این ایالات ایران مثل سایر ایرانی‌ها فارسی بوده است». متوجه مهاجمین خونخوار که مدت‌ها در این ایالت حکمرانی کرده‌اند به زور سرنیزه این زبان خارجی را برای آنها سوقات آورده و همین زبان خشن و اجنبی است که اسباب بدینختی این سرزین زردهشت و معبد عموم ایرانی‌ها را فراهم و مورد تاخت و تاز قبایل وحشی قرار داده [است]. معلمات در سر محافظت ملیت خویشتن آذربایجانی‌های رشید ضرب دست خود را به مهاجمین کاملًا نشان داده‌اند.

اما جواب منطقی که آذربایجانی عرق ترکی ندارد، همان جنگها و زدو خوردگایی است که از هزاران سال پیش بگیرید تا بررسید به جنگها چنگیز و رشادت‌هایی که آذربایجانی‌ها در آن جنگها خونین در رکاب سلطان جلال الدین خوارزم شاه نشان دادند. پس این ادعا از کجا ناشی شده؟ جواب این سؤال این طور به نظر می‌رسد که چون مدعاون این مسئله از چنگیز در دست دارند^۱ و شکی برای آنها باقی نمانده است که اینها اولاد چنگیز و پسران قاتلین پدران اولاد ایران و آذربایجان می‌باشند و لز نرس اینکه مبادا روزی فرزندان مقتولین و شهدای وحشی‌گری‌های مغول و چنگیزها به خیال گرفتن انتقام از پسران قاتلین اجداد خود یافتند با انتشار این لاطایلات می‌خواهند افکار صاحبان خود را مشوش نمایند. اما این اشتباه است! فرزندان مغول و چنگیز بدانند، وقتی که پسران آنها در ایران بعد از فوت چنگیز به هدایت ایرانی‌ها دین

۱. ابهام در اصل. احتملاً متادگی دارد.

چنگیز [؟] را قبول و به دست آذربایجانی‌ها، ایرانی شدند، صاحبان خون مطابق سبیره حضرت امیر(ع) که دریاره هشام بعد از ایمان آوردن او به عمل آورد، رفتار کرده، عالی جنایی و بزرگواری درباره آنها نشان دادند.

یقین داشته باشد که اگر قضایای دوره سلطان سلیم و هجوم عثمانی‌ها به آذربایجانه در موقع اشغال مرکز مملکت – اصفهان – از طرف افغانی‌ها نبود، ایرانی و آذربایجانی هیچ وقت به خیال گرفتن لنتقام از فرزندان مغول نیفتاده و صرفنظر می‌کرد. اگر تاریخ را ورق بزنید خواهد دید که آذربایجان در حفظ شونات ایرانیت و محافظت مولد زرده است تحمل چه فداکاری‌ها شده و چه اندازه لجاجت به خرج داده است. عثمانی‌ها در موقع انفراض دولت صفویه به خیال اینکه مرکز ایران از بین رفته و قادر به حفظ آذربایجان نمی‌باشد، هجوم به ایران کرده و تبریز را محاصره و پس از چشیدن ضرب دست ایرانی‌های تبریز و دچار شدن به شکست فاحش، مجدداً با قوای جدید مراجعت و شش ماه شهر تبریز را محاصره نموده و راه آذوقه را از هر طرف به روی آنها بسته. با وجود استیصال لعالی و یاس آنها از کمک مرکز، در تحت شرایط با شرفانمای شهر را تسليم و چون آزادی مهاجرت جزو شرایط بوده تمام اشخاص کاری با عیالات خود از شهر خارج و دیوارهای شهر را به فاتحین تسليم نمودند. گویا قاتلین اجداد ایرانی‌ها در همان موقع هم به قصد خفه کردن احساسات صاحبان خون به وسیله سرنیزه این وضعیات را فرامهم نموده بودند. هر چند که این وقایع برای صاحبان شعور یک درس عبرتی بود متأسفانه باز هم قاتلین مظنون، دست از یقنه صاحبان خون برنداشتند.

احسان‌پاشا در اثنای جنگ بین‌الملل با عده قشون اکراد داوطلب، بعد از فوت صمدخان شجاع‌الدوله و نایب‌الاپالگی رشید‌الملک مقتول، برای تعقیب نقشه‌گذشتگان خود وارد تبریز و پس از خروج روس‌ها به نام اسلامیت در آن مدت قلیل فجایعی را مرتكب شده‌اند که مردم، ظلم و ستم چندین ساله روس‌های تزاری را فراموش کرده و چون از کمک مرکز مأیوس بودند، به درگاه خلا نالیده و عودت روس‌هارا از خداوند من خواستند تا شر این برادران دینی را لز سر آنها رد کنند. آقای مدیر! بجهه‌های تبریز اسم احسان‌پاشا را «اشک پاشا» کذاشته و تصنیفاتی به اسم او بسته بودند.

آذربایجانی اگر ترک بود با این که خود را ترک و اولاد چنگیز خوفزیز می‌دانست. گذشته از اثبات ناخلفی خوبیش و فراموش نمودن و پشت پازدن سجایای ملی خویشتن، اقلای مسخره کردن ترک‌ها را ضربالمثل قرار نمی‌داد. در آذربایجان و مخصوصاً در تبریز هر کسی حرف ساده‌ای زده و بالاز روی نفهمی اظهاراتی کند، اورا مسخره و سرزنش نموده، می‌گویند: مگر ترکی که این حرفها را می‌زنی؟ این آفایان گمان می‌کنند که آذربایجانی هم مانند بعضی از مساواتی‌های بادکوبه خود را بی‌وطن می‌داند که با وجود اینکه الان هم اهالی اطراف دهات بادکوبه از قبیل منقطع، سوراخانی و غیره فارسی حرف می‌زنند برای خوش آیند افندی‌های خود تمام این حقایق را انکار نموده و خود را به آن‌ها بچسبانند. آقای مدیر، بنای معبد ایرانی‌های قدیم حالا هم در قریه سوراخانی بادکوبه که معدن کار بوده و تقریباً در یک فرسخی آنجا واقع است با همان خطوط قدیم فارسی بالای سنگهای تراشیده اطاق‌های معبد موجود، و گاه‌گاهی از پارسی‌های هند به زیارت آنجا می‌آیند.^۱

(۱) ۷

گزارش‌هایی از استانبول

(سفارت استانبول به تهران، ۳۰ شهریور ۱۳۰۲)^۲

سفارت کبرای دولت‌علیه ایران، اسلامبول، نمره ۵۳۹ مورخه ۳۰ سپتمبر ۱۳۰۲ وزارت جلیله امور خارجه. شرحی به امضاء یک نفر ترک طرفدار مذهب تشیع با پست شهری به این سفارت کبری رسیده و حاکی خجالات سوه ترکها نسبت به ترقی ایران و ایرانیان و نظریات این قوم در جلب توجه ترکی زبانان ایران به طرف خود و مرکزیت دادن ترکیه در میانه اقوام ترک است. چون مطلب آن قبل

۱. ظاهرآ در بی‌تصیم وزارت خارجه ایران برای خاتمه‌داهن به این بحث ادامه مقاله علی صادقی تبریزی متشر نشد.

۲. بنگردید به مقاله «در جواب روشنی، کلاس لازش گرمنز»، پیوست شماره ۱۶ همین مجموعه.

۳. لساند وزارت امور خارجه (۱۳۰۲).

اهمیت و بر وفق نظریاتی است که سابقاً از طرف سفارت در تحت نسخه (۳۶۹) مورخه ۱۳ اسد و (۴۲۱) ۲۸ اسد درباره خیالات پان ترکیم اینها معروض شده لهما هین آنرالفاً ایفاد داشته و امیدوار است که اولیای وزارت جلبله مطلب را با نظر اعجیبی تلفی نموده و اقدامات لازمه در جلوگیری از انتشار این قبیل خیالات در آذربایجان و سایر نقاط سرحدی بفرمایند که مباداً از آنیه از نقطه‌نظر توافق زبان و عادات اسباب زحمتی نولید شود. این نکته را نیز لزوماً متذکر می‌شود که امروزه به واسطه همین خیالات پان ترکیم و بی‌اعتنایی که نزکها به منله اتحاد عالم اسلام دارند غالب ملل و ممالک اسلامی از قبیل سلمانان مصر و سوریه و مخصوصاً دولت عرب حجاز و حق سلمانان حقیقی داخله آناتولی که غالب آن‌ها باطنآ شیعه مذهب می‌باشد از نزکها رنجیده و تنها دولتی را که امروزه در عالم اسلامی طرف اهمیت و احترام و پشتیبانی سلمانان حقیقی باشد دولت ایران را می‌دانند که دولت باید از این توجه انتظار مسلمین استفاده کرده کم‌کم در میانه ممالک اسلامی مقام اولویت را حائز شود.

مطلوب دیگر اینکه رضا توفیق‌بیک که اسمی از مشارالیه در کاغذ ملغوف برده شده یکی از علماء و ادبیات بزرگ عثمانی و اصل‌آلبانی‌زاد و در زمان سلطان معزول وزیر معارف بود. این شخص بزرگ به قدری ایران و ایرانیان را دوست می‌داشت که قبل از تشکیل حکومت کمالیت‌ها مقالات مفصلی بر ضد خود نزکها نوشت و چون به همین جهت طرف بی‌میلی و نفرت مؤسیین حکومت جدید ترکیه واقع گردیده بود در موقع ورود آنها به اسلامبول در معیت سلطان از اینجا فرار کرده و حالیه منشی حضور و مترجم سلطان حجاز است. تمام ایرانیان مقیمین خاک ترکیه مشارالیه را صمیمانه دوست داشته و تنها طرفدار حقیقی ایرانیت می‌شمارند. بهر حال با توجه به معروضات سابقه سفارت البته اولیای دولت توجهی به این قضایا خواهند فرمود

اعضاء [مفخم‌الملک]

[ذیل‌نامه:] اداره دوم، به نظر حضرت آقای وزیر برسانید این منله فوق العاده جالب دقت و توجه است. ۲۲ میزان.

۷
(۲)

جب حضرت سپرکیپر دولت علیہ ایولن
بنده یک نفر از ملت ترک ولی سالک مذهب حقه اتنی عشری هست. در کره
ارض حامی و صاحب این طریق حقه ام فقط دولت علیہ ایران می باشد. بنابراین
می خواهم نسبت به دولت و ملت ایران فکر باطن و حرفی خودمان را به عرض
بر سازم.

مباراگول خوش ظاهر حرفهای ما را بخورید. اول آخر این نکه را به رجال
و بزرگان و علمای و مبعوثان و افراد ملت خودتان حالی کنید. دشمن بزرگ
هیأت اجتماع شما ما ترکها هستیم. ما متأسفیم چرا مثل سماها داخل حرب
عمومی نشده، مملکت شما داغون نشد. ما حسد می نماییم چرا مملکت شما
راحت و پریشانی ندارد اما شب و روز غصه می نماییم چرا شما قشون تدلزی
کرده می خواهید داخل ملل جنہ شوید. ما می خواهیم شما همه وقت ضعیف
مانده، در محیط شرق طابع اداره ما شوید. ما می خواهیم عنقریب به فقط
آذربایجان ایران صاحب شده خریطه امروزه ایران را تکه پارچه بنماییم. ما
می خواهیم تغیریق زیان در میان ملت ایران باقی مانده با یک اشارت ما عساکر
ترک زیان ایران به طرف ما برگردند. ما سعی داریم افغان و ترکستان و آذربایجان
روس را به سر ایران شورانیده یک دفعه نفوذ تشیع و ایرانیت معلوم شود. ما
شما را مستخره کردیم حرفهای اتحاد اسلام، جامعه اسلام فلان عالم اسلام به
میان انداخته شما را و رجال و روحانیون شما را با این حرفها مشغول کرده یک
دفعه بلع بنمانیم. مقصود و آرزوی بزرگ ما تقویه و تعالی و ترقی و حشمت و
سطوت عالم ترک است. تا اینجا افکار کلیه طبقات ترک بود که عرض شد. حالا
هم افکار شخصی و خبر خواهانه خودم رادر حق حامی مذهب آل علی به عرض
رسانم. یا علی مدد.

۷
(۲)

مروضات یک لهر ترک خالص سالک طریق خالدان اهلیست
جهت خلاص ایران و ترقی مذهب جعفری، قشون و قوه با اهمیت ندارد

فرمانید. اگر قوه کافی لایق اهمیت می‌داشتند به مثل حضرت عالی شخص نجیب و معروف در آنقره آنچور بد نمی‌گذشت...^۱. به وحدت زیان تمام طبقات مملکت ساعی شوند. بقای این زیان ناتار در میان ملت شما در آنی قریب بک بلای عظیم را باعث خواهد شد. جامعه اسلام، اتحاد اسلام این قبیل جمله‌های ظاهری را در عصر بیست شما هم مثل ماهما جهت کشیدن روپیه‌های مسلمانان هند و مصر و غیره حرف عاری دانست به ترویج روح ایرانیت بکوشید.

در موقع تامین منافع ملی یک موی یکنفر (پیمر لوتوی) نام فرانسوی از تمام ملت اسلام شما مقدس نر است ولی شماها بیچاره فیلسوف رضا توفیق را نتوانستید به مملکت خودتان دعوت کرده محافظت نمانید در صورتی که چقدر این آدم بزرگ طرفدار و محب ایران بود. در مملکت ایران شغل و اسباب معیشت تدارک بنماید که ایرانیان کورکورانه به این دیار مسافرت ننمایند. پانصد هزار ترک عنقریب از خاک یونان به خاک ما آمده موقع ملت شما بد خواهد شد. اگر می‌خواهید روح حضرت شاه ولايت از شما منون شود. ایرانیان اینجا را به رفتن ایران تشریق فرمائید والا بیچاره‌ها به سفالت پریشانی خواهند افتاد. باقی روح مقدس حضرت شاه مردان نگهبان طبیعت خود و تمام محیین و شبیان در امان روح مقدس آن حضرت محفوظ باد.

امضاء: یک نفر ترک ایران دوست و طالع طریق حقه جعفری

۸

به برادران ایوانیهان^۲

راجح به مسئله ایران و ترک به طوری که قلنین محترم مسبوقند در شماره‌های ۲۸ و ۳۹ و ۴۰ میهن همین سال ترجمه کنفرانس روشنی یک راکه در اسلامبول بر ضد ایرانی و ایران داده بود درج و عقاید خود و سایر علاوه‌مندان را انتشار می‌دادیم و در اثر مراسله وزارت خارجه وقت از تعقیب قضیه به نام مراعات مودت بین ملتین خودداری نمودیم. اخیراً در یکی از جراید ترک [وارلیق] مقاله مفصلی در تعقیب مسئله فوق نگاشته و مقالات میهن و مقاله آقای میرزا

۱. نقطه‌چین در اصل.

۲. میهن، ش ۷۸ و ۷۹، س ۵ و ۲۶ و ۲۷ جدی ۱۳۰۲.

علی خان صادقی را که با یک دلایل منطقی حرفهای روشنی‌بیک ترک را رد کرده بودند، تحت انتقاد در آورده و با یک بیانات زنده که از شکل انتقاد خارج شده است، به ما حمله آورده است که ما عین همان مقاله را که از طرف آقای میرزا علی خان صادقی ترجمه شده بود، به معرفی افکار عامه و علاقمندان مملکت من گذاریم و پس از اتمام مقاله مزبور اظهار عقیده از طرف منترجم تحریر و سایرین هم می‌توانند در اطراف آن نظریات خود را در صفحات میهن بنگارند.

اینک مقاله مزبور:

به برادران ایرانی‌عan

ما این سطور را برای اصلاح و ترمیم می‌نویسیم. در کانون ترک اسلامبول کفرانسی که از طرف روشنی‌بیک داده شد، انعکاسات الـمـأوري در ایران بر عله ما تولید نمود. و فست متور آن مملکت را کاملًا بر خد ما برانگیخت. جراید تهران که بر له مجاهدتهای ملی و انقلاب سیاسی ما در موقع خود با مقالات تقدیرآمیز ستون‌های خود را بر می‌کردند، حالا به جای آنها با نالمهای تلغی و موضع‌های شکایت که از متخلبه ما خطور نمی‌کرد، مملو است. این تغییر زبان جراید ایران که فوراً مانند پرده سینما عوض شده، بک دفعه دیگر طبیعت سریع التأثیر و عصبانی ملت ایران را برای ما ثابت نمود.

روزنامه میهن یومیه علاوه از ترجمه کفرانس فوق‌الذکر در یک مقاله مفصل سه ستونی خود از بی‌وفایی ترکها نسبت به روس‌ها شرح داده و عقد ائتلاف شخص انگلیس - ترک در لوزان را که ترکها علاوه از صرف نظر کردن از عراق، هر دو آذربایجان را و جمال‌المصالحه این معاهده قرار داده‌اند کشف و تخمین می‌کند و قضیه ترک تبعیت و یا اخراج ایرانی‌های مقیم ترکیه را با اشغال محل سرحدی (بولاق‌باشی) از طرف ما در موقعی که علمای به نام و روزای منصب شیعه را انگلیس‌ها از عنایت عالیات تبعید کردند، خیلی اهمیت داده و سیاست مؤثری که نسبت به ترکها به نظر این جریده رسیده این است که باید همان ضرب شمشیری که از سی قرن پیش از طرف فریدون، رستم، کیخسرو و نادرشاه بر علیه دشمن مخاطره‌انگیز ایران، یعنی ترکها استعمال شده است، تجدید شود. و

نیز در صفحه اول همین شماره روزنامه مذکور به خط درشت متکرین ایران را به اظهار عقیده دعوت کرده و باز بودن صفحات خود را به درج مقالاتی در این موضوع اعلام کرده است.

علی صادقی تبریزی در یک مقاله شش سالی خود که بدون شبیه درجه اول را در این سابقه احراز کرده است، بی‌نهایت غیظ وکیل و عصباتیت به خرج داده است. این ترک تبریز که بیش از خود سلطان طرفدار سلطنت است، مغول زاده‌های فعلی را خیرالخلف چنگیز خونتیریز قرار داده و اینکه لز هزاران سال به این طرف ترکها خون ایرانی و آذری‌ایجانی‌ها را خورد و سیر نسی‌شوند و مظالمی که از طرف حکومت ترکیه نسبت به چهل هزار نفر ایرانی ساکن اسلامبول اعمال می‌گردد، صد بک آن را رویه تزاری نسبت به ایرانی‌ها روا ندانسته و وجود بقیه الباقيه آتشکده‌های قدیمی شاهد ایرانیت اصلی و نسلی هر دو آذری‌ایجان قرار داده و زبان غلیظ ترکی را یادگار مغول‌هایی که جبراً و عنقاً وارد آذری‌ایجان شده و به فشار و زور به اهالی آن‌جا قبول نی‌نمایند، دانسته و اینها را مانتد بیانات یک شخصی که به اعصاب آن قرای التحریکی تصادم کرده است، با حرکات خلجان‌آمیز و دندان‌های به هم سانده اظهار می‌دارد.

خیابان لاله‌زار با شرف‌ترین بلوار ایران بوده و وقتی که انان به این قبیل شریات زهرآلود این خیابان نگاه می‌کند، نمی‌تواند لز بهت و حیرت خودداری نماید. هیچ‌کس تصور نمی‌کرد نطقی که در یک موسسه خصوصی عاری از هر نوع رسمت که در یک محله اسلامبول واقع است، ایراد گردیده، یک چنین عکس‌العمل شدیدی تولید نماید. مخصوصاً که ناطق هم شخص مجهول‌الهویه و یک آدم بی‌سرپاپانی [است] که دارای سابقه سوء می‌باشد. به طوری که به واسطه یک سرفت مهمی در تهران گرفتار و به محبس انداخته شده و در اثر مداخله رئیس فرقه دموکرات، شاهزاده سلیمان میرزا که در مجلس از دولت وقت در خصوص او استیضاح رسمی نموده و شفاعتی درباره وی کرده بود، مستخلص شده است که اینها را خود روزنامه میهن اطلاع می‌دهد. احتمال که اغراض شخصی روشنی یک در خود کنفرانس سوء‌تأثیر نموده باشد. زیرا کنفرانس بی‌مورد لو که مخصوصاً علماء شیعه، زن‌های ایرانی و اخلاق ملی ایران را هدف تنقید و اعتراض قرار داده است. یک بدینختی بزرگی است.

روشنی‌یک بایستی بداند که ماین ترک‌ها و فارس‌های ایران غیر از فرق زبان هیچ نوع تفرقه و یگانگی موجود نبست. وحدت ملتیت، مذهب و آداب معاشرت با یک روابط محکم و تاریخی این دو عنصر را به هم مربوط و متجانس نموده است. بنابراین روشنی‌یک که می‌خواسته این را درست کند، چشم را نیز کور کرده. یعنی علاوه بر اینکه حرفهای وی توجه ترک‌های ایرانی را جلب ننموده، آنها را از ما رنجانده است.

یکی از حرفهای بی‌ربط روشنی‌یک این است که مقام لایق فارسها را تفهمیده، آنها را در قبول تمدن از ترکهای ایران پشتز محسوب نموده است. در صورتی که ملتیت ایران در فارس‌ها طلوع کرده، پایه عرفان و نکته منجی فارس‌ها بدون شبیه بلندتر از تصورات او است. قطع نظر از اینکه ادبیات مخلص ایران به زبان فارسی تدوین و نوشته شده، بیشتر اشخاصی که از ایرانی‌ها در مدارس اروپا تحصیل نموده‌اند از فارس‌ها است. به واسطه لیاقت فارسی زبانها است که حاکمیت سیاسی ایران در دست آنها بوده و خانواده‌های سلطنتی که اساساً ترک بوده‌اند، فارسی شده‌اند. خلاصه کسانی که این خواصی ممیزه فارس‌ها را انکار کنند، لازم است نایينا محسوب شوند. به علاوه تمام یهودی‌ها و ارامنه‌ای که در ایران سکونت دارند کاملاً زبان فارسی را دانسته و جراید فارسی می‌خوانند. میان اجانب کسی بافت نمی‌شود که به تهران وارد شده و در اندک زمانی زبان فارسی باد نگیرد. که این خاصیت ممتازی‌ون شبیه دلیل بر رحجانیت زبان فارسی است. غرض ما از این بیانات که تابع هیچ‌گونه سابقه و غرضی نمی‌باشد، محاکمه بی‌طرفانه قضیه و تنویر افکار ملت خودمان می‌باشد.

حالا می‌خواهیم با دادن جواب به جراید تهران به رفع سوه تفاهم و خبالات واهمه‌انگیز برادران ایرانی خود کوشش نمائیم. و راه نزدیک به مقصد فوق، غیر از بین حقایقی راجع به ایران و اثبات آنها که بر ما مجھول است، نمی‌باشد. برادران ایرانی ما نمی‌توانند انکار نمایند که الان هم عده زیادی در ایران هستند که از اسم «عثمانی» ما ترک‌ها را از اولاد حضرت عثمانی خلیفه سوم حضرت

پیغمبر (ص) دانسته، و اغلب آنان که به زیارت کربلاه و نجف می‌روند مارا مقایسه با اهالی بین‌النهرین نموده، تصور می‌نمایند که در اسلامبول هم به زبان عربی حرف می‌زنند که جهالت در این قصبه محتاج به ایضاح نیست. و به همین جهت است که هنوز در ماهیت حقیقی انقلاب اخیر ملی و نهضت تجدد ما را به طور لایق کشف و تخمین ننموده‌اند. هر چه هست یا از حسادت آنان به انقلاب اخیر و یا عدم توانایی خودشان می‌باشد که نمی‌توانند قائل به این بشوند که امپراطوری قدیم عثمانی و لفظ عثمانی دیرزمانی است از بین رفته. بنابراین به همایگان ایرانی خود بک دفعه دیگر اعلام می‌کنیم که در آناتولی دولت ترکی تشکیل یافته که نه شکلاً و نه مزاجاً و نه فکراً به سلف خویش شباختی ندارد.

این دولت جدید که میان اشکالات فوق‌التصور و جنگها به وجود آمده است مقدم‌ترین و سریع‌ترین وظیفه‌اش به عمل آوردن یک سلسله اصلاحات اداری و اجتماعی در داخله خود، تعمیر ضایعات و تخریبات سملک و ترقی دادن اقتصادیات خویش می‌باشد. پس بک دولتی که این‌قدر به امور داخلی خود اشتغال دارد، استناد آمال استیلاجو به آن دولت خارج لز عقل و منطق است. سیاستمداران تهران خیلی خوب می‌دانند، ترک‌هایی که در ممالک بیکانه مانده‌اند تنها عبارت از ترک‌های ایران نیستند ترک‌هایی که در سملک وسیع روسیه، چین‌غربی و شمال افغانستان سکونت دارند، اگر درست آنها را به نظر بیاوریم عده‌شان چندین برابر کلیه نقوص ایران را تشکیل می‌دهند. به علاوه در ممالک رومانی، بلغار، صرب و یونان و جزایری که به دست ایتالی افتاده و در شمال سوریه که تحت سلط فرانسوی‌ها در آمده و در موصل که هنوز مقدرات آن جا معلوم نشده است. کتله‌های جسمیه ترک وجود دارد. اگر ما بخواهیم به استخلاص، آنها بکوشیم بدیهی است که به مخالفت و ممانعت این همه دولتها لوقا الذکر تصادف خواهیم کرد. فرض معال هرگاه به چنین امر خطری هم ثبت نمانیم ایران را به دست آخر باید بگذاریم، به چند دلیل: اولاً: میان ترک‌های خارج، آزادترین و آسوده و راحت‌ترین ترکها که مالک خانه و زندگی خود می‌باشند ترک‌های ایران هستند.

ثانیاً: ایران یک دولت اسلامی و با ما هم کتاب و هم قیله و همایه ما می‌باشد. ما به ایران و توران به نظر دو برادر نگاه کرده و علی‌رغم رجز خوانی روزنامه تهران ما شمشیر کشیدن را بر روی یک دولت اسلام کفر می‌دانیم و حاضر نیستیم به نان اهل صلب که لز وقایع گذشته استفاده کردند با این حرکت خود روغن بعالیم.

ما با وجود فراموشی فرایض تعاون و اتحاد میان ملل اهل قرآن در صفحات تاریخ، جراحتهای مخوبی که به پیکر اسلام ولرد و فجایع دلخراشی که با اشک خونین در تاریخ اسلام نوشته شده است، خوانده و به چشم خود می‌بینیم و می‌توانیم بگوئیم که هرگاه مجادلات شیعه و سنی که از زمان خلیفه سیم تا به امروز مناویت داشته است میان مسلمین نبود، امروزه شرق و غرب دنیا و قطعات اروپایی فعلی در دست مسلمین فتح شده بود. مقصود ما از این توضیحات رد و لبطال ادعای روزنامه میهن می‌باشد که وقوع انتلافی مابین انگلیس و ترک در لوزان را خبر داده و می‌خواهد آتش را دامن بزند. ولی هیچ احتیاجی به این اظهارات نداشته و ابدآ موضوعی ندارد که جراید تهران عصبانی بشوند. زیرا اطمینان داشته باشند با وجود لمثال علی صادقی تبریزی شاهنامه چی‌غیور که به فرزندی کیخسرو افتخار می‌نمایند آنها ایالت آذربایجان را لز دست نخواهند داد.

آمدیم به قضیه بین‌النهرین: این مملکت قبل لز اسلام جزو مالک ایران بوده و پایتخت سلاطین آن زمان، شهر مداین واقعه در کنار نهر فرات بود. بعدها غالب حضرات ائمه اطهار که سالکین مذهب جعفری در حق آنان به اندازه نبوت احترام گذاشته و مقدسشان می‌شمارند، در این خاک مقدس مدفون گردیده‌اند. لذا بهترین زیارتگاه‌های ایرانی‌ها همین نقاط محظوظ و بزرگترین مدارس دینیه آنها در بین‌النهرین واقع شده و عالی مقام ترین و نافذ‌الکلام ترین مجتهدین و روحانیون ایران در این مراکز دینی اقامت می‌نمودند. بنابراین هیچ نقطه از نقاط دنیا در نظر ایرانی لز عراق عزیزتر و بالاتر و با قیمت‌تر نمی‌باشد که در این قضیه آنها کاملاً ذی حق هستند. پس لز اینکه بین‌النهرین از طرف انگلیسها اشغال گردید، ایرانی‌های ساکن عراق قیام مسلح در تحت لوای شیر و خورشید در

آن‌جا شروع، متأسفانه وجود قشون انگلیس در آنجا این امید شیرین و مشروع همایه ما ایران را هدر داد.

چیزی که هست وقایع عراق ما ترکها را چندان علاقه‌مند نمی‌کند و در این دوره که نهایت احتیاج به صلح و سکونت داریم، قطعاً نمی‌توانیم برای خاطر ایران با انگلیس‌ها مبانه خود را به هم بزنیم. اساساً به موجب معاهده لوزان دست ما از عراق کوتاه شده است. بنابراین برادران ایرانی‌ما از حصول این عواقب الیم حق ندارند نسبت به ما در این موقع اعتراض نمایند. زیرا ایرانی‌ها در نسل انگلیس بر جنوب عراق مسئولیت بزرگی دارند. ترکها برای محافظت عراق در جنگ عمومی آنچه که از دستشان بر من آمد، کوشیدند. ولی ایرانی‌ها با یک خونسردی در آن موقع تماشاجی شده به کمک ما نیامدند و با این بی‌حسی که ابدأ شایسته شرایط اسلامیت نبود، مسلمین آسیای وسطی را دچار فلجه کردند و حتی موقعی که انگلیس‌ها از محمره که خاک ایران است فرقهای نظامی خود را به طرف عراق سوق مندادند، اعتراضی نکردند. هرگاه ایران داخل جنگ من شد افغانستان هم قیام کرد، سایر ملل اسلامی هم به این روز سبا نمی‌افتدند. البته جزای اشخاص تبلیل، نکبت و معرووبت من باشد.

داد و فریاد جراید تهران راجع به مثله «بولاق‌باشی» نیز کاملاً بسی ربط من باشد. گرچه کمبیون مختلطی که به اتفاق نمایندگان روس و انگلیس برای رفع اختلافات سرحدی قبل از جنگ این محل را من خواست به ایران بدهد ولی قبل از اینکه قرارداد کمبیون مزبور از طرف باب عالی قبول و تصدیق شود جنگ شروع و این نقطه مانند زمان قبل به دولت ترک عاید شده بود. هنوز هم کلمات «پست اوتومان» که در روی بنای قرنول خانه بولاق‌باشی که در قرب دامنه کوههای آرارات واقع من باشد نوشته شده باقی است. اخیراً به واسطه اینکه محل مزبور سر راه قاجارچی‌ها و راهزنان بوده و برای جلوگیری از چپاول و غارتگریهای بی‌دریی علّه قلیل مستحفظین سرحدی کافی نبوده، از طرف عاکر سرحدی ما اشغال دائمی در آنجا حکم ضرورت پیدا کرد، این هم مثلماً نیست که لیاقت طول دادن به آن داشته باشد.^۱

۱. برای آکامن از موضع بولاق‌باشی و دیگر مسائل مربوط به اختلافات مرزی ایران و ترکیه

حالاً آمدیم به ماده دیگر شکایت ایرانی‌ها از ما که عبارت از سربازدادن تبعه ایران مقیم اسلامبول می‌باشد. اولاً همه می‌دانند ایرانی‌های مقیم اسلامبول مانند مهمان موقت و یا به منزله مسافرین اجنبی نیستند. اینها در اسلامبول از سالهای متعددی مشغول کسب و کار بوده و دارای عمارت و پارک گردیده، و به زمرة اهالی محل داخل شده‌اند. بنابراین محافظه مملکتی که در آنجا برپوش یافته و بزرگ شده‌اند وظیفه آنها هم بوده و قضیه سربازگری از آنان یک اقدام عادلانه‌ایست. به علاوه در دنیا هر نعمتی در مقابل زحمتی می‌باشد.

ثانیاً ما امتیازات اجنبی را لغو و آن را به تمام دول عالم قبولاندیم. اگر ما، ایرانی‌ها را از این قضیه مستثنی نمانیم، به دست خود دور سیاستی که در لوزان برای پیش‌بردن آن اصرار و در مدافعته آن زحمت‌ها کشیده‌ایم یعنی به دستور «نرکیه مال نرکهاست» خط بطلان می‌کشیم. بنابراین صرف‌نظر کردن از این قرارداد برای ما امکان ندارد. فقط چیزی که کابینه تهران در مقابل این وضعیات می‌تواند بکند، مقابله به مثل بوده. یعنی هفت، هشت، ده نفر اتباع ترک را که در ایران زندگی می‌کنند، تابع این قرارکرده و عین همان معامله را که مادر اسلامبول اجرا می‌کنیم در باره آنها به عمل می‌آورد. که ما هم هیچ اعتراضی به این مسئله نداریم.

نقل از جریمه وارلین منطبعه ساری قمیش ترجمه علی صادقی

۹

در اطراف مقالات میهن، راجع به ایران و ترک

به قلم علی صادقی تبریزی، در جواب مفترض خود^۱

عین مقاله روزنامه وارلین منطبعه ساری قمیش را که در اطراف مقالات میهن راجع به ایران و ترک بود، بدون تغییر و تحریف ترجمه و به انتظار قارئین میهن

→

بنگرید به کاره یات، شورش کردی‌های ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۰۷ - ۱۳۱۰. همش، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۲، صص ۵۶-۵۹.
۱. میهن، ش ۸۰، س ۵، دلو ۹. ۱۳۰۲.

وضع و حالا می‌روم سطوری چند برای روشن‌کردن قضیه و موافق اظهارات جریده فوق «برای اصلاح و ترمیم» به افکار عامه تدبیم نمانیم. روزنامه واریق در ضمن مقاله مفصل خود ابتدا از ایرانی‌ها گله، بعد حرفهای خشن (به خیال خود فحش مانندی) نسبت به روزنامه میهن و به نویسنده این سطور استعمال و با وجودی که ترکها در حفظ ملیت خود بالاترین تعصب را به خرج می‌دهند، تعصب ملیت مرا گناهی فرض و به عقیده نویسنده واریق برای اینکه من تبریزی بودم، بایستی حتماً ترک بشوم، کنایه و استعاراتی به کار برده است.

آن‌گاه قدری از روشنی‌یک تنقید و اعتراف به عدم تفرقه ترک و فارس ایرانی‌ها نموده و در ضمن اینکه برخلاف عقیده روشنی می‌خواهد از ایرانی‌ها تمجید نماید باز هم قضیه ایرانی ترک و ایرانی فارس را پیش کشیده است. سپس در قسمت دوم مقاله خود برخلاف نظریات قسمت اول، ملت ایران را مثل یک ملت فرون و سلطانی فرض و می‌گوید «الآن هم عده زیادی در ایران هستند که از اسم عثمانی ما ترکها را از اولاد خلبان سوم دانسته و از زبان اهالی بین‌النهرین تصور می‌کنند که در اسلامبول هم عربی حرف می‌زنند... الخ»

و در ضمن تشریح وضعیت دولت آناطولی که ترکهای ممالک خارجه را تعداد می‌نماید، ترکی زبانان ایران را هم جزو سایر ترکها به قلم آورده، متوجه اینها را راحت‌تر و آسوده‌تر فرض می‌کند. بعد مباحث سیاسی را با احساسات دیانتی مخلوط و به اصول دیپلوماسی متول گردیده و پس از دادن چند تا فحش دیگر به روزنامه میهن و نویسنده این سطور در خاتمه دعاوی ملت ایران را راجع به قضیه بین‌النهرین و بولاق‌باشی و متنله تأهل با زن‌های ترک رد نموده است. مخصوصاً در قضیه استیلای بین‌النهرین از طرف انگلیسی‌ها ملت ایران را مهمل و تنبیل و بی‌عاطفه قلمداد، و در متنله تبعید علماء ثبیعه از نجف اشرف اظهار می‌کند که چون معاهده لوزان دست ما را از بین‌النهرین کوتاه کرده، لذا ملت ترک هیچ کاری در این موضوع نمی‌توانست بکند.

نویسنده محترم جریده شریفه واریق چنان که به عدم تفرقه ایرانی‌ها از حیث عادات و اخلاق قائل می‌باشد، از حیث علاقه به زبان فارسی هم همان‌طور به

اتحاد کامل ایرانی‌ها بایستی قاتل گردیده و قضیه زیان را ابدأ عامل تفرقه ملت ایران نداند. فرضاً اگر کسی ملت آذربایجان را نسبت به سایر نقاط ایران به ملت آلبانی یا سایر ملل متنوعه (که الان مجزاً شده‌اند)

نسبت به سایر نقاط عثمانی تشیه نماید، یک تشیه بسیار غلطی است. زیرا ملت آلبانی از نژاد لاتین بوده و هیچ علاقه‌ای به مملکت ترک و زیان ترکی نداشته و به علاوه بر در مقابل سیاست خشن فرقه اتحاد و ترقی نسبت به تقاضای نماینده آلبانی در مجلس مبعوثان اسلامبول که می‌خواستند زیان مادری‌شان که لاتین می‌باشد، جزو بروگرام تحصیلات در آلبانی قرار داده شود که در نتیجه با فحش و کنکاری تقاضای آنها را پس دادند، منجر به تعزیه آن ایالت در بحبوحه جنگ بالکان از امپراطوری عثمانی گردید. در صورتی که اعماق آذربایجان به واسطه عدم تناسب زیان ترکی با ملیت آنها و مصنوعی بودن این زیان به دلایل و اسناد تاریخی در آذربایجان (که لابد نویسنده فاضل جریله واریق شرحی را که در تحت کلمه آذربایجان کتاب قاموس الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامي که در جلد اول آن راجع به اخلاق و عادات و زیان آذربایجان یا آخر آبادگان نوشته شده است ملاحظه فرموده و احتیاج به توضیح در اینجا نخواهد داشت) اعماق مخصوصاً منور‌الافکاران آن ایالت هیچ‌گونه علاقه‌ای به این زیان نداشته و به کرات جدا از دولت و وزارت معارف درخواست کرده‌اند که با عطف توجهی جدی به معارف آذربایجان گریبان آنها را لازم دست این لسان بیگانه بادگار تلغی استیلای مغول خلاص ننمایند.

لذا با ملاحظات فوق به اطلاع نویسنده واریق می‌رسانم که این بنده تبریزی هستم ولی ترک نیستم. و همان اندلزه که به تبریزی بودن خود مفتخرم، به همان اندلزه کسانی که تبریزی را متبه به ترک بخوانند به آنها اعتراض دارم. زیرا همین زیان منفور است که از دو سه قرن، بلکه از زمان چنگیز به این طرف این ایالت مهم ایران را مورد تاخت و تاز نزاد اصفر قرار داده و با وجود مقاومت‌های شدیدی که از اهالی خود آنجا از تهاجم بیگانگان به عمل آمده باز هم اسباب تبهه مهاجمین نگردیده و دائم‌آین لفت اجنبی، اجنبی‌هارا به آنجا سوق نموده است. بنابراین آقایان ترکها لازم است به وجود یک ملت ترکی در ایران قائل

نگردیده و در موقع تعداد [نمودن] ترکیهای دنیا ایرانی‌ها را جزو ترکیهای حساب نیاورند.

در قسمت راجع به عدم اطلاع ایرانی‌ها از قضیه تشکیل دولت آناطولی و اینکه ملت ایران از کلمه عثمانی و با زبان بین‌النهرینی‌ها تصور می‌کند که در اسلامبول نیز عربی حرف می‌زنند، نهایت اشتباه را به خرج داده‌اند. نه، ما اشتباه نکردیم، بلکه این اسم را خودتان به خودتان دادید و حالا که تازه خودتان را شناختید که ترک هستید ماهم با مهر قلبی سعادت دولت ترکیه را خواهایم. و اما در موضوع دیانت و احساسات مذهبی که مدعی بودماید «ما شمشیر کشاندن بر روی اسلام را کفر دانسته و حاضر نیستیم به نان اهل صلیب روغن مالبده و جراحتهای مخوف پیکر اسلام را در تاریخ می‌خوانیم... الخ» مگر مخاطرات عظیمه جنگ بین‌الملل با تهدیدات روس و انگلیس وجود ملعنا هزار قشون متفقین را فراموش کردید که در ایران تولانت از ابراز احساسات ایرانی‌ها نسبت به ترکها جلوگیری نماید.

این برای چه بود؟ این برای آن بود که سعادت دولت اسلامی ترکیانرا می‌خواستیم. و حالا هم این دولت جوان را از نقطه نظر اسلامیت دور است داریم. هنوز خون بیست هزار نفر ژاندارم منظم ایران و مجاهدینی که فقط احساسات مذهبی و بیانی آنها را به سریجی از اوامر دولت خود وادار و به فرونت جنگ و کمک برادران اسلامی ترک خود سوق نموده، خشک نشده است. توقعات ملت ایران هم در قضیه تبعید علماء بین‌النهرین از ملت ترک بود است. ایرانی انتظار داشت که ترکها مثل ملت نجیب افغان در این هائله عظیمه شرکت نموده و اظهار همدردی و سوگواری نمایند. خوب است جراید کابل را که در آن تاریخ متشر شده‌اند، مرور نموده و ملاحظه کنید که با چه صمیمیتی ملت افغان با ما همدردی نموده‌اند. لازم است هیجاناتی را که در این اوآخر به محض انتشار شایعاتی راجع به شروع جنگ مابین انگلیس و افغان که در تهران روی داد در جراید ایران مرور نماند تا قضیه اظهار همدردی عالم اسلامیت بر شما معلوم گردد. شما در عرض قبام به شرایط فرانفس تعاون و اتحاد در بحبوحه

قضیه تبعید علماء نجف، در اسلامبول بر ضد عادات و اخلاق و سجایای ملی ایرانی‌ها کنفرانس داده عوض مرهم گذاشتند، روی جراحت روحانی سی‌کرور ملت اسلام ایران نمک می‌پاشید.

می‌گویند کانون ترک عاری از هر نوع رسالت می‌باشد. لبکن نمی‌توانید انکار کنید که عمدت‌ترین منورالا فکاران ترک در آنجا عضویت داشته و روشنی این لاطایلات را میان فاضل‌ترین و با حرارت‌ترین و چیز فهم‌ترین جوانان ترک که از نمایندگان مجلس کثیر هم در آنجا حضور داشته‌اند، اظهار نموده، و حتی روشنی از طرف رئیس کانون ترک که از نمایندگان مجلس بوده است به کانون ترک معرفی و تقدیم شده است. آیا شما نصور می‌نمایند حالا در ایران کسی پیدا می‌شود که به عنوان شیعه و سنی حاضر به مخالفت با برادران دیگر اسلام خود نمود؟ و با احتمال یافت می‌گردد که در موقع شنبدن بدین‌جا یک نفر مسلمان در اقصی نقاط دنیا معموم نشده و در ایام خوشبختی آن مسلمین مسرور نگردد؟ دولتمردان شاگردان مدارس در لفت قائد ریف مراکش، عبدالکریم، قصیده ساخته در جراید انتشار می‌دهند. و مقالات جراید عمدت مرکز ایران پر از تعریف و تمجید عبدالکریم و مذمت اسپانیول می‌باشد. در موقع فتوحات اخیره آناتولی تا مدتی زیست خانه‌ها و مغازمه‌ای ایران را عکس‌های حضرت غازی مصطفی کمال پاشا و جناب عصمت‌پاشا تکلیل می‌دادند، آیا روا بود در مقابل این احساسات پر از مودت و در روزهای مصیبت ایران (از آن محله خلوت اسلامبول) فضلای ترک فحش به ما لرمغان بفرستند؟ این جریانات می‌رسانند که بعضی از ملت ترک این اقدامات را با یک نظریه سیاسی تعقیب می‌نمایند و البته برای هر ایرانی واجب می‌باشد که در مقابل قضایای سیاسی به حفظ موجودیت خویشتن کوشش نماید. بدینهی است اگر برادران اسلامی ما یک قدم در راه وداد به طرف ما بیایند ما حاضریم چندین قدم آنها را استقبال و با آغوش باز پذیریم. والا منافع خصوصی وقتی که به میان آمد، عواطف و احساسات دور شده و محبت وطن و علاقه به ملتیت همه چیز را زیر پا می‌گذارد.

روشنی کیست و چه می‌گوید؟^۱

اشخاصی که شماره ۴۲۸ سال دویم مورخه ۱۲ محرم ۳۳ [۱۳ نشیوه] وطن منطبعة اسلامبول صفحه دویم ستون ۱ و ۲ را خوانده‌اند مطلعند «حسن روشنی» که مدت‌های در طهران – ایران اقامت داشته پس از مراجعت به اسلامبول مقاله مزبور را برعهای ایران و ایرانی اشاعت داده و بالاخره دولت دولت مجاور هم دین ما ترکیه را تحریک به تجاوز آذربایجان نموده است.

برای آنکه مقدعاً خواطر خواندنگان مبوق بشود که نویسنده مقاله مزبور از چه سلک و دلایل چه هویتی است مجبوریم بدرواً خود او را به پیشگاه عمومی معرفی نموده پس به جواب ارجیف او مبادرت نماییم.

شخص موسوم به حسن روشنی نویسنده مقاله مزبور اساساً هریت و ملیتیش مجهول ولی همین قدر معلوم است که از مالک بالکان در حین انقلاب مشروطیت عثمانی و میان مجاهدین عثمانی در سلاییت پیدا شده و با مجاهدین فاتح اسلامبول به اسلامبول آمده پس از استقرار مشروطیت و تشکیل کمیته اتفاق و ترقی به جرم خبات به وظیفه محکوم به اعدام و قبل از آنکه به دست مجازات تسلیم شود به هندوستان فرار نمود. در آنجا خود را نماینده کمیته مرکزی اتحاد اسلام موهوم معرفی و مشغول کلامبرداری و سورجرانی مسلمانان بوده تا آنکه مقارن جنگ عمومی ولرد ایران – طهران – شده و در طهران نیز خود را نماینده کمیته مرکزی اتحاد اسلام مامور ایران شناسانده و توجه بعضی از علاقمندان اتحاد اسلام را جلب [کرد]. در آن موقع اشخاص علاقمند (به طور غیرمستقیم) هریت او را از سفارت عثمانی استخار و مأمورین رسمی سفارت نیز محکومیت او را تایید ولی هریت و نماینده‌گی او را تصدیق ننموده و فقط گفتند روشنی کسی است که خود را ترک می‌داند در صورتی که دارای اوراق رسمی سند هریت نبوده و مربوط به عثمانی نبت.

به هر حال روشنی با استفاده از اسم اتحاد اسلام مدت مدیدی در تهران رحل اقامت انداخته و به واسطه اخاذی از بعضی محترمین چند روزی حیات شیادانه

خود را ادامه و در آن موقع جنگ عمومی شروع و به واسطه حدوث جنگ و شرکت روسیه، در ارسال قند از روسیه به ایران دچار اشکال و ملاً نایاب و قطع شده و به واسطه نیامدن قند به ایران تجار طهران قندهای انباری خود را به قیمت بک من پنج تومان ترقی داده و دولت وقت (سپهسالار اعظم) مجبور به ضبط قندهای موجود شده روشنی نیز از این پیشامد استفاده کرده و با یک نفر تاجر قند تبلیغ و عرضه به دولت وقت تقدیم و استدعا نمود که قندهای او را (برخلاف دیگران که به نظارت دولت می‌فروختند) آزاد گذارد و کمیته اتحاد اسلام را معنو نمایند. دولت نیز از نقطه‌نظر شفقت و مرحمتی که همیشه نسبت به خارجی‌ها مخصوصاً مسلمانان خارجه داشت یک مقدار مهمی قند به اسم روشنی آزاد کرد (مشارکیه به اتفاق یک مأمور محکوم دیگر عثمانی که در آن ایام در طهران اقامت داشت) توانست از حق العمل این خدوعه جدید یک سرمایه کافی تحصیل و چند روزی از راه کسب غیر از راه اتحاد اسلام اعشه نماید. متأسفانه در خلال این احوال دامنه جنگ عمومی تا داخله ایران امتداد پachte و قشون عثمانی نیز به واسطه توافق‌نظر یک عده حاسس لز ایرانی‌ها موقتاً قدم به داخله ایران نهاده و ایرانی‌ها هم آنها را در مقابل قشون روس تقویت نمودند. نظر به آن‌که در آن تاریخ صدای اتحاد اسلام در محاذل خصوصی ایران، عثمانی [و] افغان بلند و اشخاصی هم از این صدا استفاده می‌نمودند روشنی که چندین سال این عملیات را پراتیک کرده و دنبال دست‌آوریز جدیدی می‌گشت مطلع گردید که یک نفر امیرزاده افغانی در طهران اقامت داشته و از طرف دولت ایران هم پذیرایی می‌شود – زود در صدد آشنازی با امیرزاده افغانی برآمده و به توسط مشهدی محمدآفای فرش فروش باب آشنازی با مشارکیه را باز و تا آن مرحوم رفت ملتافت شود مطلب از چه قرلر است او را فریب داده به همدان نزد علی احسان‌باشا فرمانده محترم قل لردوی ۱۳ عثمانی آن زمان رسانیده و چنین معرفی کرد که شاهزاده افغانی از طرف امیر مأموریت فوق العاده به باب عالی پachte و من نیز به مترجم لو مفترخ (شاهزاده افغانی سردار عبدالمجید‌خان افغان از اقارب نزدیک اعلیٰ حضرت امیر افغان و به میل خود به ایران آمده و دلای مأموریت سیاسی یا ملی نبوده و فقط وزارت خارجه ما برای رعایت

احترام خانوادگی شهریه جهت معزی‌الیه که در دو سال قبل در تهران مرحوم شد فرادر داده و به کلی دور از محیط سیاست در طهران امرار حیات می‌نمود). روشی از این‌بازی جدید خود تیجه مهمی گرفت. یعنی موفق شد که بدون اطلاع سفارت عثمانی در طهران علی احسان‌پاشا رادر همدان افغان و معزی‌الیه را وادار نماید در باب عالی عفو او را خواسته و اجازه بگیرد که در خدمت شاهزاده افغانی یک مرتبه دیگر به مملکتی که به جرم محکومیت و خیانت از آن‌جا فراری شده قدم گذارد و خود را مترجم یک شاهزاده افغانی معرفی نماید. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که غیر از علی احسان‌پاشا که کاملاً طرف توجه حکومت ژن ترک بود کسی دیگری نمی‌توانست عفو چنین شخص محکوم به اعدامی را بخواهد زیرا روشی در سال قبل از این واقعه در طهران متول به عاصم‌بیگ سفیر کبیر عثمانی شده که شاید معزی‌الیه عفو او را بخواهد و عاصم‌بیگ هم مکرر در صدد گرفتن عفو روشی در باب عالی برآمده ولی کاینه سعید حلیم پاشا به این امر راضی نشد و او را عفو نمود. به هر تقدیر اجازه حرکت نماینده بدون اعتبار نامه افغانی را به باب عالی صادر (چون بین کابل، طهران و اسلامبول پست و تلگراف در آن تاریخ موجود نبود روشی از این مسأله استفاده کرده و به علی احسان‌پاشا گفته بود که اعتبارنامه امیرزاده در بین راه طوبیل کابل و طهران مفقود شده) امیرزاده و روشی پس از اخذ یک مقدار ووجه معتبره از علی احسان‌پاشا یا خلبان‌پاشا جهت خرج راه به طرف موصل و حلب رهیار و وجهه خرج راه را نیز روشی در شهر حلب تبدیل به صنعا پوت روغن مشهور حلب نموده با ترن نظامی بدون کرایه به طرف اسلامبول رهیار و به سلامت به مقصد وارد و روغن‌ها را محرمانه فروخته و چند روزی با امیرزاده در اسلامبول بودند که خبر فروش روغن‌ها یعنی مال التجاره سیاسی در شهر مستشر، سردار محترم افغانی از واقعه متحضر و پس از دو هفته دولت عثمانی هم مطلب را فهمیده ولی کاری شده بود، اداره امور شرقیه اسلامبول چک مخارج مراجعت آقایان را به عنوان مهاجر صادر و از همان راهی که رفته بودند به طهران مراجعت کردند. امیرزاده مذکور به طور سابق در طهران متوقف و سال قبل مرحوم شد ولی روشی پس از مراجعت دیگر نقش در طهران نگرفته به

فقاپاره رفت. در آن جا نیز بادرهم شکستن هیکل جیم امپراطوری روس و نجزیه ممالک فرعیه از قبیل فقاپارگرستان مصادف شده و چون دول فقاپار میل صلح جداگانه با عثمانی داشتند و پس از مذاکرات مقدماتی مقرر شده بود نماینده‌های آنها جهت صالحه به اسلامبول بیابند که در عمارت وزارت بحریه عثمانی صالحه‌نامه را ممضی دارند روشنی نیز در حین حرکت نماینده‌های فقاپار به طرف اسلامبول خود را طبلی آنها قرار داده (که شاید در این ضمن تغییی به کار زده و برای همیشه خود را راحت نماید) به اسلامبول وارد ولی متأسفانه هیبت مزبوره پس از ورود به اسلامبول در هتل «توکاتلیان» متزل گزیده او را تنها و مجبور گنار دند که در کوچه میکندزدیکی هتل مزبور در راتبدو خانه مادام صوفیای گزی محربانه منزل گرفته متظر پیشامد بشود. بالاخره مجلس صلح مزبور رسالت نیافت و نماینده‌ها به وطن خود مراجعت کردند و سر روشنی بسی کلاه مانده به فقاپاره مراجعت کرد و در این چند سال که تکلیف اغلب از دول معین شده بود در گوشه انزوا خزیده تا آنکه مجدداً دو سال قبل با یک قیافه سیاست مبانه به طهران آمد و می‌خواست خود را نماینده مخصوص غازی مصطفی کمال پاشا و انسود کرده و مشغول اعمال سابقه بشود ولی این دفعه برخلاف سابق وضعیات طهران به کلی تغیر کرده و دیگر مجالی برای امثال روشنی باقی نمانده بود که دام خود را بگترانند. زیرا به اشاره یکی از قونسل خانه‌های دولت محترم ترکیه اداره پلیس محلی او را به ظن جاسوسی توقيف و پس از تحقیقات مقدماتی مجبوراً راه خروج از ایران را به او نشان داده و آهسته در گوشش گفتند دیگر نمی‌شد به عنوان اتحاد اسلامی...^۱ در این مملکت خبانت کرد.

به طوری که گفتم مقصود ما تذکر اوضاع گذشته نبوده بلکه خواستیم مهم وطنان مخصوصاً برادران آذربایجانی ما بدانست نویسنده مقاله مندرجه روزنامه وطن شخصی صاحب هویت و عامل مهم در جامعه ترکیه نبوده که به شما توهین کرده بلکه بالعکس به شهادت اکثر از مامورین رسمی ترکیه کسی است که می‌خواهد بین دو ملت اسلامی دوست تفتین کرده و برای خونه هویتی در جامعه اسلامی احراز نماید.^۲

۱. نقطه‌جین در اصل.

۲. در ادامه مقاله ترجمه‌ای لز مقاله «باطن ایرانه روشنی یگ آمده است که چون در بخشن

باطن ایوان^۱

روشنی پیک

در این اواخر ایران هم مانند سایر ممالک دنیا در جوش و خروش افتاده است. روزنامه تیمس گاهی برای پرده‌پوشی مانورهای انگلیس در ایران اخبار آن‌جا را با یک ترتیب مصنوعی و منعطف لنتشار می‌دهد جراحت ما در ترکیه هم بدون این‌که ملت فت اصل متنه بشوند این حادث جعلی را عیناً به اطلاع ملت ما می‌رساند. باز هم جسته جسته بعضی افسانه‌ها در طرز اخبار بزرگ راجع به ایران در مملکت ما انتشار می‌یابد. ملت ما هم با صاف و سادگی مخصوصی این افسانه‌ها را مانند نفسمهای شیرین گوش می‌دهد.

گویا یک نفر داهه موسوم به رضاخان در ایران پیدا شده یک اردوی منظمی به وجود آورده و اتفاقاً تولید کرده و یک ترقیات بزرگی در اثر اقدامات او در آنجارخ داده است.

در صورتی که شخص موسوم به رضاخان...^۲ بوده و اردوی او برای کنندن مزار بر علیه ما کوشش خواهد کرد برای چه او را مورد تعیین قرار دهیم؟ برای چه یک محیطی را که مانند گذشته و همیشه ما را از پشت سر هدف قرار داده و راه ترقیات ما را مسدود نموده و چهار میلیون ترک را در اسارت خود به ناله درآورده است به نام مملکت اسلامی تقدیس کنیم؟ و برای چه باطن ملتی را که در تحت نقاب دین ما را اغفال نموده و همیشه خوابگاه دشمنان ما بوده است نشانیم؟ متأسفانه از قرن‌ها به این طرف چشمان ما را تلفیقات کورکورانه دیانت جامل بسته و برادری جعلی همیشه فلاکت و مخاطره را از نظر ما متور داشته و خیلی از دشمنان را به ما دوست نشان داده است. بنابراین هزلران دفعه

بعدی این ضمایم ترجمة آن به تقلیل از روزنامه تجدید می‌آید، از تکرار آن صرف‌نظر ند.
۱. تجدید، ش. ۳۸، س. اول، ۲۰ مبلغ ۱۳۰۳. تحت عنوان «از جراحت اسلامیول بازم».
۲. تقطیعیین در اصل.

روشنی پیک

ملت ما دچار بدینختی شده مانند کورها به گرداب فلاتک افنا د بازهم متنه نشدم. حالا هم به همان توکل و صمیمت سابق فریته شده. اخبار ایران را مانند یک صدای خوب شیور گوش من دهیم بازهم به حرف ترباکی های عجم اعجیت داده و گول پروپاگاندای دشمن را خورده و فعالیت آنها را که بر علیه ما می باشد یک انقلاب خوبی تصور می کنیم. از یک قرن به این طرف ضربه های سختی به وسیله ایران از دشمنان ما به ما وارد شده و همان دشمن ها برای جلوگیری از ترقیات ملی و اقتصادی ما در همانجا سوء قصد هایی بر علیه ما نهیه می کنند و به دست ملتی که ما آنها را دوست خود فرض می کنیم در راه ترقیات ما گرداب هایی درست می کنند.

جریانات جنگ بین الملل و زمان گذشته به قدر کافی درس های تلحی در ایران به ما داد. بنابراین لازم است هر نوع حادثه ای را که در نزدیکی ما جریان داشته و متعلق به حیات ما است کاملاً تعقب و جزئیات آن را بفهمیم. متأسفانه در این خصوص ما یک نوع بی فیدی و بی حسی بزرگ غیرقابل عفوی داریم. باید اعتراف کنیم عوض این که تمام دنیا بایستی معرفی ایران را از ما بخواهد ما اخبار راجع به آنجا را از جراید دشمنان خود یاد می گیریم. فلاتک هایی که ملل را به طرف انقراض سوق می دهد هیچ وقت آنی نبوده بلکه تخم هایی که مسبب همان فلاتک ها می شود مدت ها پیش از وقوع فلاتک کاشته شده و در زیر جوانه های آن طول زمانی زحمت کشیده شده است. هر ملتی مکلف است که تخم هایی که به ضرر وی کاشته می شود در هر کجا باشد فوراً آنها را جمع نماید و اگر موفق به آن نگردد باید برای خنکاتیدن جوانه های آن هر نوع فناکاری را در نظر بگیرد. فعالیت دشمنان ما در ایران بر علیه مملکت ترکیه مدتی است شروع شده، تخم های کاشته شده خبلی وقته است رونیده و جنگل های بزرگ و آتش فشان های عظیمی به وجود آورده است.

ما که تصمیم به زندگی نموده ایم تنها با تغیر رژیم و اعلان جمهوریت به دنیا وظیفه خود را انجام نداده ایم. این اعلان پس از سیصد سال فلاتک تنها دلالت بر ادراک وظیفه مدارد. اصل وظیفه ما عبارت از این است که این جمهوریت را در اثر فعالیت های فوق العاده خود از داخل و خارج حفظ نماییم.

بنابراین در موقعی که مشغول اصلاحات داخلی می‌باشیم بایستی برای به وجود آوردن قوای نافع در خارج بکوشیم و اطراف خود را درست بینیم و بفهمیم. بایستی همسایگان خویش را نه لز روی نقاب بلکه باطن آنها را بشناسیم.

ایران مملکتی است که مجبوریم آن را بیشتر و بهتر بشناسیم. همان طوری که تاکنون سنگین ترین ضربه‌ها از آنجا به ما ولد شده، راه ترقی و تعالی که ما را به سعادت می‌رساند از آنجا است. در صورتی که ما ایران را خیلی کم شناخته و عوضی شناخته‌ایم، باید اقرار نمانیم که ما فرانسه را بهتر و بیشتر از ایران می‌شناسیم. ایران تاکنون مانند یک عالم مجهولی برای ما شده است. خیلی از متکرین ما بدون این که بفهمند مملکت ایران را با مملکت جاوه یک نوع تلقی کرده و اهلی هر دو این مملکت را کلمه‌ای مسلمان صاف و ساده فرض نموده هر دو را با یک احساس دوست دارند. ایران که غیر از مرسم‌های شیه به امپراطوری‌های از بین رفته اطربیش و عثمانی چیز دیگر نیست حالا هم خیلی لز متکرین ما هستند که ایران را با ما یک ملت واحده تصور می‌کنند. حالا موقع آن رسیده که بفهمیم در میان خرمن ایران مللی که در حال پوییدن هستند خیلی زیادند و کله‌های بزرگی توی این خرمن وجود دارند که برای ما نافع می‌باشد. فرانسه برای تأمین حیات خود ملل ییگانه امثال لهستان را نجات داد در صورتی که ما نمی‌خواهیم برادران خود را که اکثریت ایران را تشکیل می‌دهند یعنی دولت قدیم ترک را بشناسیم. با وجود این که ایران از قرن‌ها به این طرف لامه بدبهختی ما می‌باشد حالا هم مانند یک دنیای مجهولی برای ماست. باید بیش از این تحمل نکرده نقاب گردآورد ایران را لز چهره آن برداشته باطنش را با تمام جزئیاتش بینیم.

در نشریات خود راجع به این موضوع هیچ تعریض و شکایتی راجع به برادران آذربای خود که در زیر حاکمیت فارس به ناله در آمد هماند نداریم بلکه برای این که ما آنها را فراموش کردیم آنان حق هر نوع تعریض و شکایت را از ما دارند. در مملکت ما عده زیادی از برادران ترک ما هستند که در تحت عنوان ایرانی میان محیط ترک مانند ییگانگلان زندگی می‌کنند. ما به آن برادران محترم

خود که مانند ما نزک خالص هستند «عجم!» خطاب می‌کنیم. این خطاب ما مثل تیر خالی کردن به دل برادر خود یک جنایت فجیع است. عوض این که ما این برادران عزیز خود را که در وطن و لاهه خود غیر از ترکی زبان دیگری نمی‌دانند با یک حمایت و جرانت ترک مسعود نمانیم اجازه می‌دهیم که یک موسه به نام دستان ایرانیان که بجهه‌های اینها را فارس می‌کند به فعالیت خود ادامه بدهد و تا حال نفهمیده‌ایم ماین مؤسسه کاتولیک و پرستان که بجهه‌های مارا به مساحت سوچ می‌دادند و این مؤسسه که عاملین مهم ترقیات ترکی - بجهه‌های ترکی‌های آذربایجانی - را فارس می‌نماید هیچ فرقی موجود نیست.

حالا هم از خطاب کلمه برادر به این برادران فعال خویش که از قرن‌ها به این طرف ثروت‌های بزرگ در اینجا بدست آورده‌اند خودداری می‌کنیم و حالا هم این برادران خود را در زیر کلبوس حاکمت فارس که لازم قرن‌ها آنها را مسموم نموده و لازماً جدا کرده است دیده و تحمل می‌نماییم. در این دوره که جاهم‌ترین و وحشی‌ترین اقوام ملل تحمل حاکمت ملل متعدد را نکرده و در راه حریت و استقلال خود کوشش می‌نمایند ما بدینختی و اسارت چهارمیلیون برادر خود را که سخت‌ترین اسارت‌ها است دیده و در مقابل آن لاقيزی به خرج می‌دهیم دیگر لازم است که به وظیفه مقدس خود شروع کرده و برای خلاصی این چهار میلیون برادر خود که زیر زنجیر فارسی ناله می‌کنند کوشش نمانیم. ما هر روز به وسیله نظریات خود به برادر آذربایجان سلام و احترام فرموده و نشنه بلند سعادت آزادی و استقلال را به آنها یاد خواهیم داد و این مقدس‌ترین وظیفه ما است.

من که با عجز خود ابتلاء به این وظیفه مقدس شروع کردم خود را خوبیخت دانسته و اطمینان دارم که جوان‌های متذكر ما هم این مقصد مرا تعقیب خواهند نمود. در نتیجه مسافرت‌های دوازده ساله که در ایران کردم و تدقیقاتی که به عمل آوردم برای من ثابت شده که این نظریات رویا نبوده و عنقریب یک دولت محشم ترک در پهلوی ما به وجود خواهد آمد. بنابراین با یک اطمینان و حضور قلب کوشش خواهم کرد که باطن ایران و عراقب مقدرات آن را به ملت خویش بثناشانم. و این را نیز علاوه می‌کنم که در نوشتن این

حقایق تحریر و مواخذه ایران و دولت را که در آن جا بر علیه مأکاله می‌کنند به خاطرم خطور نداده و نخواهم داد. قدسیت وظیفه من از مالبخوبی‌ای اسلامیت و نظریات خاطرنولی خیلی بلندتر است بنابراین در نوشهای من مالبخوبی‌ای اتحاد اسلام و لکمه‌ای ریاکاری دیده نخواهد شد.

نقل از روزنامه وطن منطبعه اسلامبول، مورخه ۱۴ محرم ۱۳۲۲

۱۲

در جواب روشنی، کلاسه از آش‌گرومتو^۱

علی صادقی تبریزی

قارئین محترم جراید طهران البته از مناقشات یک سال پیش در اثر نطق شخص مجہول‌الهیمه‌ای موسوم به روشنی‌بیک در جراید طهران مخصوصاً در جریده میهن اطلاع دارند که متنه به اختصار آقای مصدق‌السلطنه وزیر خارجه وقت در منروک گذاشتند قضیه به نام موذت بین مملکتین اسلامی گردید.

چون سفیر کبیر ترکه اظهار تاسف از حرفهای شخص مذکور نموده و در اسلامبول نیز جبران تقیه از سفارت ایران شده و شایعاتی جبریان داشت که روشنی را محبوس و جریده امیری که نطق وی در آن درج شده بود توقیف گردیده بنابراین نصف مقاله‌ای را که این بنده به عنوان تبریزی بودنم در جریده میهن در جواب نطق مشارکه نوشتند بودم انتشار نداده و ناتمام گذاشتند.

بعد شرحی در جواب مقالات میهن و نظریات بنده در جریده شریفه واریان منطبعه صاری فمیش که از شهرهای قفقاز بوده و بعد از مشارکه به تصرف دولت ترکیه در آمد و به نظر رسید و با این که حرفهای زنده در آن مقاله بر علیه آقای مدیر میهن و بنده نوشه شده بود یک جواب برادرانه و مسالمت‌آمیزی در آن موقع از طرف بنده در میهن متصور شد. با این مقدمه تصور می‌رفت که قضیه خاتمه یافته و دیگر افکار عمومی ترکیه مخصوصاً شهر منرا اسلامبول و جراید محترم آن‌جا اجازه نخواهند داد که این شخص بدسابقه و اجنبي پرست با

نظریات سخیفه خویش میان دو ملت هم مذهب و هم افق تولید کدورت و نفاق نماید. متأسفانه شرحی را که در شماره ۳۸ جریده شریفه تجدد قارئین ملاحظه فرمودند در جریده وطن منطبعه اسلامبول که یک جریده اسلامی است از طرف روشنی انتشار یافت که اگر این مقاله را با نقطه پارسالی مشارالیه مقایسه نمائیم تقاؤت فاحشی مایین آنها از حیث هجوم به مقدسات ملی ایرانی خواهیم دید. یعنی روشنی در آن موقع فقط سجایای ملی ما را طرف حمله فرار داده و حالا هم بر علیه فشون دلیر ایران و هم بر ضد سیاست این مملکت اسلامی که هیچ‌گونه نظریات سونی بر علیه مملکت ترکیه ندارد و هم بر علیه مقدسات مذهبی و ملی ماقلم فرسایی نموده است. آیا ملت نجب ترکیه و زمامداران آن مملکت اسلامی از لاطایلات روشنی خوشنام می‌آید؟

گمان نمی‌کنیم. زیرا هیچ ممکن نیست انسان به مخله خود راه دهد که ملت دلیر ترک که برای حفظ موجودیت ملی خویشتن این همه جانشانی نمودند از کب قدرت یک همایه اسلامی و شرقی خود ظنین بوده باشد و همچنین در مقابل احساسات پاک و بی‌آلایش ایران در روزهای سخت و خوش ترکها که یک غم‌خواری صرف برادرانه در موقع حمله فشون یونان به آناطولی لز خود بروز داده و به حال خواهران و مادران فلکیزده دینی خویش گردیده و در موقع فتوحات روم ایلی و قره حصار مجالس جشن ترتیب داده و این مظفریت را مانند مظفریت خود فرض می‌کردند هیچ باورکردنی نیست که افکار عصی ترکیه از این نوطنهای امثال روشنی خوشحال شود.

جراید آئینه افکار یک ملتی است. بردارید جراید متشره در زمان جنگهای آناطولی و روزغم و شادی ترکها را در طهران ملاحظه کنید تا صحت نظریات فوق ثابت شود. اینها حقایق روشنی است که فقط برای انکار آنها اشخاص نمک به حرام و قدرشناص مانند روشنی – که باید تاریکی اش نامید – لازم است.

بنده در جواب مدیر محترم جریده وارلین که نوشه بودند «علی صادقی تبریزی... این ترک تبریزی که بیش لز سلطان طرفدار سلطنت است... الخ» یعنی بیش از فارس‌ها طرفدار فارس است چنین نوشه بودم: «بنده تبریزی هستم و به تبریزی

بودنم مفتخرم زیرا آذربایجان مولد زرده است و پدر فارس است ولی ترک نیست...
الغ، حالا هم در جواب شخص روشنی کراراً عرض می‌کنم که یک نفر
آذربایجانی منحصراً تبریزی نمی‌تواند به دلیل این‌که زبان ترکی می‌داند
خودش را ترک محظوظ دارد زیرا، یک چنین شخص بست و پا به تمام
مقدسات ملی خودزده است.

اگر روشنی سواد داشت قبل از فهمیدن موقعیت آذربایجان مجلد اول
قاموس‌الاعلام مرحوم شمس‌الدین سامی که از بزرگترین نویسنده‌گان ترک‌ها
محظوظ می‌شود رجوع می‌کرد بعد این لاطائلات را می‌نوشت. آیا ممکن است
یک نفر مورخ و نویسنده بزرگ ترک آذربایجان را به اسم آذربایجان معرفی کرده
و زبان اصلی آن‌جا را فارسی بداند یک نفر تبریزی خودش را ترک فرض کند؟
البته که خبر زیرا این ادعا دلیل نهایت عدم معلومات و عدم بصیرت آن‌شخص
است و به همان شخص خواهند گفت کاسه از آش گرمتر.

همان‌طوری که نویسنده این سطور که تبریزی‌الاصل بوده و نژاداً فارس
می‌باشد و از زبان و ادبیات ترکی بهتر از امثال روشنی سابقه داشته و کتاب‌های
ترکی را بیش از او خواندمام به همین دلیل نمی‌توانم خودش را ترک بلایم و جولیم
که به ترهات روشنی دلرم همین چند کلمه است: کاسه از آش گرمتر.

آفای روشنی هیچ می‌دانید کدام اشخاص از ایرانی‌ها بیش از همه از این
دلسوزی‌ها که از ایرانی‌های مقیم اسلامبول کرده‌اند متنفرند؟ تجلی و کعبه
آذربایجانی مقیم اسلامبول. به طور قطع بدانید این دلسوزی! شما درباره آنها
نتایج معکوس بخوبی و شاید آن‌ها را مجبور به نمک‌نشناسی کرده و
احساسات پاک آن هموطنان غیور مهجور از وطن را که نسبت به ملت اسلامی و
نجیب ترکیه «که از امثال شما بیزار است» دارند لکه‌دار نماید. پوست کنده به شما
عرض کنم که آذربایجان به قدری در حفظ ملیت اصلی خود متعصب است که اگر
یکی از هموطنان عزیز او از هر نقطه ایران بوده باشد از روی عدم بصیرت به او
ترک خطاب کند مشترک شوند و به این بی‌ بصیرتی هموطن خود تأسف می‌خورد
کجا رسد به اظهارات یک شخص یونانی مانند توایا آیا معلومات تو در سیر
احوال ملل بیشتر است یا مرحوم شمس‌الدین سامی؟ از شما مژل می‌کنم آیا

فیلسف محترم جناب رضا توفیق نویسنده و ادیب بزرگ معاصر ترک که آن همه عطوفت و محبت به ایرانی و ایران دارد به احوال روحیه ایرانی از نقطه نظر پیکولوزی بلدیت دارد یا نمای؟ چرا جناب عبدالحق حامد و مرحوم تولیق فکرت و سایر نویسندگان و علمای اجتماعی و ادبی بزرگ ترکه این ادعاهای تو را نکردنند؟ آیا آنها به اندازه تو دارای معلومات و اراده نبودند؟

در خاتمه امیدوارم که ملت نجیب ترک و نویسندگان متاخر آن ملت و زمامداران آن مملکت اسلامی پیش از این اجازه ندهند که این اشخاص مجهول الهیه و اجنیان پرست جراید ترکیه را آلت ملعنه قرار داده و مایین دو ملت هم مذهب و هم افق نفاق و دونیت بینازد.

علی صادقی تبریزی

۱۳

نقهات روشنی‌بیک^۱

جواب احتراضات دو نفر آذربایجانی

روشنی‌بیک [که] متخصص کارهای شرق وسطی است به یک مکتب احتراض که درای دو امضاء بوده و به اداره ما رسیده است جواب ذیل را من دهد:

«اولاً از این که در امضا خودتان معلوم کردماید که شما از اعضای 'کلوپنزاد ایران' هستید تشکر می‌کنم زیرا به ما معلوم شد که غیر از مؤسسه دبستان ایرانیان که بجهه‌های ترکیه‌ای آذری را فارس می‌نماید مؤسسه دیگری هم به اسم 'کلوپنزاد ایران' که با وظیفه مؤسسه اولی اشتغال می‌کند وجود دارد.

ثانیاً از ادعای شما با وجود این که آذربایجانی هستید و خود را نژاد آرین می‌دانید هیچ تعجب نکردم زیرا کابوس چندین قرنی فارس که دو نفر ترک را فارس کرده کار بزرگی نمی‌باشد. در مقابل رقم چهارمیلیون اعداد، دو و بلکه دو هزار هم چیزهای کوچکی هستند. برای تسلیت شما این را هم می‌گویم که تمام عقلای فارس همین ادعا را دارند که آذری‌های ایران اصلًا فارس بوده و از طرف مغول‌ها به زور ترک شده‌اند چه این ادعای آنها و چه دعوی اشخاص مانند شما

که منکر ملیت خود هستید در پیشگاه علم، تاریخ و حقیقت غیر از ناله یا س جیز دیگر نیست. هر اندازه که گل اندوکردن آفتاب بعد می‌باشد فارس کردن چهار میلیون ترک که در پهلوی ترکیه بر علیه تحکم فارس ا ملت خود را گره کرد هاند همان قدر محال می‌باشد. علم بشر در خاطر ندارد که در شمال غرب ایران فارس وجود داشته باشد. نهم قزل‌بازن و امثال آن که در آنجا جاری می‌شود همیشه ترک بوده و جریان داشته است. (راستی به قرار اظهارات متخصصین السنه آبعای رودخانه مزبور ترکی حرف زده است. مترجم)

قرچه‌داغ و سلسله‌های معظمی مانند آن هیچ وقت عجمی را قبول نکرده است. خرابه‌های گوی مسجد (در تبریز این مسجد را مسجد جهانشاه می‌گویند. مترجم) که مانند یک تاج ملکیت ایستاده نشانه یک ترک قدیم است. باز هم ارک بلند تبریز با قدبند خود که به وطن ترک نگاه می‌کند یک شاهد لایتوئی است که از اجداد ترک باقی مانده است. مسجد سلطانی ولقمه در طرف شرق زنجان که متخصصین آثار عتبه را حیران گذاشته است یکی از آثار شاهکاری علم ترک بزرگ می‌باشد. شهرهای قدیم مانند مراغه با تمام علامت خود از شهرهای ترک است.

خلاصه یک وطن قدیم که امروزه زیر کابوس فارس ناله می‌کند با تمام جزئیات خود و با چهار میلیون ملت خویش سرتاپا ترک است. (به نظرم آقای روشنی به مرض ترکی گرفتار شده) فارس‌هایی که مورد تعظیم شما است در موقعی که این ملت نجیب را لگدمال می‌کند در مقام تحریر به آنها «ترکها...» خطاب می‌نمایند. آقایان شما با انکار ملیت خود جزای بزرگی برای خود معین کردید. شما اگرچه مختار بودید با سقوط از ملیت بلندترک، خودتان را دچار فلاکت نمایند ولی فارس کردن یک وطن قدیم و یک ملت چهار میلیونی ترک و نجیب نه تنها شما بلکه خارج از قلرت تمام دنیا است.

از شما سوال می‌کنم آیا شما می‌توانید اسمی مملکتی را که نصف آناتولی را تشکیل داده و به قدر یک میلیون اسم ترکی دارد تغییر بدهید؟ آیا قادرید که زبان، و جدان و خون چهار میلیون انسان را که در آنجا زندگی می‌کنند عوض کنید؟ می‌توانید هزاران نشانه را که از قرن‌ها به این طرف وجود

ترکی را در آنجا اعلان می‌نماید خراب نمانید؟ آیا ممکن است صفحات مشعث خاندان ترک را که قرنها در آنجا سلطنت کرده‌اند از تاریخ دنیا پاک کنند؟ و بالاخره قادر هستند که میلیون‌ها ببلان ترک را که در آنجا مشغول ترنم هستند ساكت ننمایند؟
نه آقایان!

عصر ما عصر ملت است. انسان‌های امروزه فریاد می‌کنند: «خداء، من و حقوقم» این صدا را اسلحه قهار امروزه که آتش و مرگ سر مردم می‌ریزند نمی‌توانند ساكت کنند. به شما مژده می‌دهم: این ترکها عنقریب از اسارت خلاص شده و شروع به زندگانی مسعود و آزاد خواهند نمود. شما در مکتوب خود از روابط دوستانه ملتین یعنی ایران و ترکیه بحث کرده و تقاضای عدم اختلال آن را نموده‌اید. خوب بدانید که این حرفها فقط مال زبان‌های رسی است. شما نمی‌توانید یک کابوس را که یک ملت چهارمیلیونی را در تحت اسارت خود به ناله درآورده محبوب ترکها ننمایند. تا موقعی که ناله برادران ما به گوش ما می‌رسد آن قوه ظالم علاوه از خود برادران! ما یک دشمن متغور ما هم خواهد بود.

آمدیم به نوجوهی که ایران و افکار عمومی آن در اثنای جنگ بین‌الملل و در منازعات استقلال ما به ترکیه داشتند. به اجازه شما در مقالات آتیه خود حقیقت این توجه را ظاهر خواهیم کرد. زیرا ما به عنوان یک علاقه‌مند نزدیک در محل خود شاهد آن وقایع بودیم. اینها را هم علاوه می‌کنیم که اینجا ترکیه است در اینجا تنها اشخاصی مورد احترام می‌شوند که ترک و ترکی را تقدیس نمایند. اگر گستاخانی پیدا بشوند که بخواهند به ترکها و ترکی و عشق ترک تعرض نمایند غیر لز نفرت و حقارت درباره آنان معامله دیگری با آنها نخواهیم کرد. روشنی
وطن منطبعه اسلامبول مورخه ۲۰ محرم [۴۳] [۱۳]

لal شوند زبان‌هایی که آذربایجان را عضو شفاقلوس ایران دانسته و در مقابل نام‌های اولادان آذربایجان برای توجه به معارف آنجا و انداختن ریشه این زبان اجنبی که موجب این فیل نغمات دشمنان ایران گردیده خم به بازو نیاوردند.

افوس که در مقابل اقدامات وطن‌خواهانه آفای میرز احمد علی‌خان تریت رئیس معارف سابق آذربایجان که چارمای برای رفع این فرد در نظر داشته و به تدریج شروع به تعقیب می‌نمود قاتون استخدام کتابخانه را جلو کشیده و آن شخص محترم و ذی‌بیت را از ریاست تلاخته و اصلاحات ایشان را در مثبته خود خفه کردن. مترجم

۱۴

به نظر دقت متفکر ترک^۱

د. ش. [وخلزاده شفق] تبریزی

اخیراً رساله‌ای که امضای ار. ش. تبریزی^۲ را دارد در برلن چاپ شده و در اطراف مقالات روشنی‌بیک که در روزنامه وطن منطبعه اسلامبول بر علیه ایران مقالاتی انتشار می‌داد در آن رساله جواب‌هایی نوشته شده است. اگر انتباہ نشود صاحب امضاء نویسنده فاضل و متبحر ایرانی آفای رضازاده مشفق می‌باشد که ایران به وجود چنین فرزندان لایق خود افتخار داشته و همین‌ها هستند که ایرانی‌های وطن‌پرست و علاقمند به مملکت امپراوری‌هایی برای نجات ایران از این قیل فرزندان ایرانی در دلشان مکنون می‌باشد.

نویسنده محترم در جواب لاطایلات روشنی حقایق را سرقوم و ظاهر نموده‌اند که برای انکار آن حقایق فقط جهالت و نعصب بی‌جا و غرض‌ورزی و دشمنی نسبت به ایران و ایرانی و به عباراً‌فاخری روشنی‌بیک بودن لازم است والا بدیهی است مردمان بی‌طرف و حقیقت‌شناسان هر ملتی این حقایق را قبول و عقاید نویسنده آن را تقدیر خواهند نمود. ما هم برای نصب نکات دقیقه این مقاله مهم به نظر ملت ایران و تولید حسن قدردانی به بک تقر نویسنده فاضل ایرانی از طرف سایر هموطنان ایشان به ترجمه آن مبادرت نمودیم.

به نظر دقت متفکر ترک

در موقعی که نوشتجات ذیل در مطبوعه بود رساله «جواب به روشنی‌بیک» که از طرف هموطن محترم دم. غنی‌زاده^۳ که درباره تاریخ آذربایجان تحقیقاتی نموده و

۱. تجدد، ش. ۷۷، ۳ جدی ۱۳۰۳.

ترکها را از نزدیک می‌شناشد نوشته شده بود، متشر گردید. اینک [مطالعه] این مقاله را هم که احساسات یک شخص دیگری از آفریبایجانی‌ها را که به قول روشنی زیر «کابوس فارس» ماننداند محتوی می‌باشد به آقای روشنی توصیه می‌نماییم.

د.ش

به نظر التباہ متفکر ترک

به مناسب انتشار مقالات روشنی‌یک راجع به ایران در جریله وطن منطبعه اسلامبول

متخصص شرق؟

البته در نظر قارئین هست شخص موسوم به روشنی‌یک که در اثنای جنگ بین‌الملل در ایران به عنوان جاسوسی گردش کرده است و در چند ماه پیش در کانون ترک اسلامبول کنفرانسی راجع به ایران داده و بر علیه ما حرفهایی زده بود اخیراً هم از طرف شخص مذکور در روزنامه وطن منطبعه اسلامبول نز شماره ۴۸۳ سال دوم مقالات مسلسلی راجع به ایران با یک قلم خصوص‌آمیز انتشار یافته و حتی از طرف جریله وطن عنوان متخصص! نیز به او داده شده [است]. واقعاً از شخص مانند احمد امین‌یک نویسنده روزنامه وطن که تحصیل کرده و لرپا و امریکا را گردش نموده و می‌داند که معنی متخصص چیست این قبیل احساسات مورد نهایت حیرت است. روشنی‌یک متها یک نفر جاسوس یعنی جاسوس ترک است. در این صورت آیا لازم نمی‌آید تمام جاسوس‌هایی را که از آلمان، انگلیس، فرانسه و روس در اثنای جنگ عمومی در ایران مشغول جاسوسی بودند متخصص نامید؟ آری آنهم متخصص نمام شرق!

ژنرال سایکس انگلیس که بیت سال در ایران گردش کرده مخصوصاً در اثنای جنگ بین‌المللی ایران را عرضأ و طولاً گشته و در خصوص ایران بصیرت کاملی به دست آورده معلومات فنی و نظامی در عرض این مدت یادگرفته و

امروزه درباره ایران دو جلد کتاب بزرگ تاریخی و علمی که به شصت لیره عثمانی فروخته می‌شود تألیف نموده است کسی پیدا نشد او را نه این که متخصص شرق، بلکه به طور ساده متخصص ایران بنامند! زیرا انگلیس‌ها معنی متخصص را می‌دانند...!

کنت دوگوبینو هم که سفیر فرانسه در هفتاد سال پیش در طهران بوده چهار سال در ایران اقامت کرده [و] به واسطه این که آشنایی کامل به زبان فارسی داشته با تمام طبقات لعالی آمیزش کرده تحقیقات زیادی راجع به گذشته و حالیه عادات و ادبیات ایران به عمل آورده کتاب‌های مهمی که مرکب از شش - هفت جلد می‌باشند در تحت عنوانی مختلفه درخصوص ایران تألیف نمود. مع ذلک و علی‌رغم نظریات کامل مخصوصی که داشته به واسطه این که به طور لائق نتوانسته بود تحریرات خودش را با اصول علمی امروز تطبیق نماید نام متخصص سهل است عنوان مشرق هم به او داده نشد.

به میو فون موهل هم که شهنامة فردوسی را در هفت جلد بزرگ به طول نیم‌متر و ضخامت مناسب به طلوش با متن و ترجمه فرانسوی آن طبع و نشر نمود هیچ عنوانی ندادند. در صورتی که به اشخاص معروفی مانند لردکرزن، براون انگلیس، نلسک، اشپیگل، مارکوارت آلمانی، جاکسن امریکایی، دارمستر، داسی فرانسوی، ژوکوسکی روسی‌ای و به صدها مشاهیر دیگر تنها عنوان مشرق داده شده، عجباً چگونه ممکن است انان در این عالم علم و فن یک دفعه متخصص شرق بشود؟!

آقای احمد امین ییکا ایران هم در عالم شرق مانند یونان در غرب به تاریخ خیلی قدیم، مدنیت محتمم مهم گذشته خود استناد داشته به قول مرحوم توفیق فکرت ایران «سرزین حکمت» است. ایران وطن سعدی‌ها و فردوس‌های است. [۲]^۱ در موقعی که شما به یک شخصی که چند سال در قهوه‌خانه‌های ایران زندگی نموده، رول بدزمای در ایران بازی کرده و ماجراجویی که برای بیدارکردن یک «ساناسیون» [جنجال] جدید در ترکیه کوشش می‌نماید و بالاخره به واسطه خطاهایی که از او در ایران سرزده و مدنی در مجلس خواهید مقالاتی پر

از انتقام شخصی در جریده شما می‌نویسد، لازم بود قدری تفکر نمانید. والا خدای نخواسته انسان به نظرش چنین می‌آید که برای بودن متخصص ترک فقط داشتن اخلاق سوء و معلومات فنی به اندازه روشنی کافی می‌باشد. این تصور در حق ترکیه که در این اوآخر می‌خواهد متجدد شود و برای شناختن دنیا چشم‌های خود را باز نماید خوب نیست! و گرنه ممکن نیست که حفیت را با این حرف‌های منفرانه و مقالات دشمنانه لز بین برد.
مه فشاند نور و سگ عو عو کند

هر کسی بر طبقت [خلفت؟] خود می‌تند

خیلی کتاب‌های کلاسیکی راجع به موقعیت جغرافی، عده نقوص، وضعیات آب و هوا و اخلاق اهالی ایران در اسلامبول انتشار یافته که روزنامه وطن می‌تواند معلوماتی در خصوص ایران از آنها بدست بیاورد و اگر روزنامه مذکور نمی‌خواهد این کتاب‌ها را تهیه نماید یک دوره قاموس‌الاعلام برای کسب اطلاعات کارکنان آن درباره ایران کافی است. بهتر از همه این است که روزنامه وطن ستون‌های خود را با مسائل مهم‌تر و علمی پر نماید.

متن معاهده وثوق‌الدوله هم در موقع خود یعنی در ۱۹۲۰ در جراید اسلامبول انتشار یافت، اساساً قبل از این که این معاهده به مجلس باید در اثر هیجانات مردم الفاگر دیده عاقده‌آن هم که وثوق‌الدوله بود مجبور به مهاجرت از ایران شد.

مسئله ترک‌ها در شناختن ایران

چیزی که در میان حرف‌های روشنی خیلی راست و مطابق واقع می‌باشد این است که ترک‌ها ایران را نشناخته‌اند آری به طوری که در ضمن همین مقاله اظهار خواهیم کرد ترک‌ها ایران را که در طرز تشکیلات، ادبیات، عادات و روح ترکیه از قرن‌ها به این طرف حکمرانی می‌نماید کاملاً نشناخته‌اند و حالا هم نمی‌شناست! در میان جوانانی که در اسلامبول بزرگ شده و دارای افکار جدید هستند اشخاصی را دیده‌ایم که ایران را مانند یکی از ایالات ترکیه تصور می‌نمایند. حتی جلال نوری‌بیک هم که یکی از نویسنده‌گان ترک می‌باشد و در مقالات خویش اغلب از علم و منطق خارج نشده، حقیقت را با احساسات ملی پرده‌پوشی نمی‌نماید بک

روز به من چنین گفت: «آقای من شما اساساً از ترکهای ایران ما هستید» شخص دیگری که خیلی لز ایران صحبت می‌کرد موقعی که می‌خواستم از معلومات وی چیزی بفهم ملتنت شدم که او فقط مصراع «تونی برابر من یا خیال در نظرم» را حفظ کرده و غیر از این چیز دیگر بلد نیست.

موقعی که در یک سال قبل از جنگ به اسلامبول آمدم در یک کتاب تاریخ که اسم مؤلفش را فراموش کردم امام قافیه «شاه مفسد پناه» را که برای اسم شاه اسماعیل صفوی درست کرده بود خوانده و در رمضان همان سال بازی تاتری را که برای جنگ چالدران به یک طرز اشتباہی و بدمزه تألیف شده بود تحریرانه مشاهده کردم که هیچ کس ملتنت آن نگردید. در تاریخ ۱۹۱۶ که از اروپا به اسلامبول مراجعت می‌کردم در بین راه با یک نفر صاحب منصب ترک که درجه یاوری داشت مصادف شدم. پس از این که با او دو روز همسفر شده بودیم این سوال عجیب را از من کرده و مرا چهار حیرت نمود که «عجبنا آیا ایرانی‌ها هم پیغمبر اکرم را می‌شناسند؟» همان‌طوری که اهلی آناطولی فقط مارا به اسم «فزل‌باش» می‌شناسند، آقایان اسلامبول نیز ایران را از مراسم ایام محرم خان والله و موافق تعبیر خودشان از زل «تونتجی‌های عجم» شناخته و زحمت فلری جلوتر رفتن را قبول نکردند و اگر زلی را هم که در تاتر «قره‌گز» منحصوص ایرانی کردند من ذکر بشویم منابع معلومات ترکها را در حق خود به کمال رسانیده‌ایم. اینک اگر بگوئیم که در پایتخت معظم ترکها مراد از کلمه عجم به عقیده خودشان همان چند نفر تونتجی و عدمای «کاور - کافر»‌ها می‌باشد خطأ نرفته‌ایم. آری آقای روشنی در این قضیه حق دارد ولی اشتباه بزرگ این آقا این است که خودش را در این خصوص خیلی فهمیده می‌داند و غرور جاهلات‌های که در نوشتگانش دیله می‌شود این نظریه را ثبت می‌کند.

آن کس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب لبداللهر بماند

افوس که هر موقع و در هر محیط اشخاصی پیدا می‌شوند که این قبیل ترهات را باور می‌نمایند.

باطن ایران؟

[۲] روشنی‌یگ با این محاکمه اشتباهی و المکار و نظریات سطحی که دارد خیال می‌کند باطن ایران را شناخته است. در صورتی که به قول شاعر دیده می‌خواهد که باشد شمثناس

تا شناسد شاه رادر هر لباس

آن بدبختی و فلاکتی که روشنی در ایران مشاهده کرده و رجال وطن فروش که مشارالیه شناخته عین آن را جاکسن امریکایی و برون انگلیسی نیز دیده و شناخته‌اند. فرقی که هست چون این دانشمندان امریکایی و انگلیسی روح ایران را شناخته و نسبت به آن احساسات دشمنی ندارند این علامات بدبختی را باطن ایران فرض نکرده‌اند. هزاران سیاح و فیلسوف ایران را گردش کرده لیکن اشخاصی که مدعی شناختن باطن ایران شده‌اند خیلی به ندرت دیده شده‌اند). آیا ادعای شناختن روح یک ملت بزرگ و قدیم و بدون تأمل شروع به تصریف‌نمودن آن جهالت نمی‌باشد؟

علی‌رغم دل پرخونم در مقابل یک دشمن ایران مانند روشنی‌یگ اعتراف می‌نمایم که ایران امروز به واسطه جهالت، عبارت از یک مملکت خرابه زاریست. ما این را قبول داریم - زیرا زکه نالیم که از ماست که بر ماست - و حتی ما از مللی که مایل به تداوی دردهای ما می‌باشند انتظار معاونت داریم ولی به توانی‌های بی‌ادبی که از این حالت فلاکت ما استفاده نموده و می‌خواهند مارا مورد تحقیر قرار دهند می‌گوئیم که آن‌ها قطعاً باطن ایران را نخواهند دید زیرا در زیر تل‌های خاکستری که تنها دشمنان ظاهر بین ایران آن را مشاهده می‌نمایند روح ایران مانند شراره وجود دارد که آن روح، روح ابدیست. همان روح است که ایران را از سه هزار سال پیش در مقابل تهاجمات وحشی‌های قدیم و حمله‌های یونان، رم، عرب و مغول نگهداشت و خواهد داشت؛ همان روح است که لباس ایران را نز اسکندر کرده، رم را به دین میترا (مهر) سوق داده، ملتیت عباسی را به عربها بخشیده، محمود غزنوی را که اصلًاً ترک بود وادر کرد شهناهه را که انجیل ایران می‌باشد تألیف نماید! برای شناختن همان روح قدری تربیت،

مقداری قابلیت و یک کمی حسن نیت لازم است. کسانی که ملت ایران را تحقیر می‌نمایند آن روح را نمی‌شناسند [و] آن روح به حالت کابوسی درنظر آنان دیده می‌شود. همان روح از زمان زرده شد به این طرف لعنتها به آنان فرموده این قبیل اشخاص در ایران چه کار دارند؟ من به بوم‌هایی که روی خرابه‌های ما گردش می‌نمایند می‌گویم:

قدم منه به خرابات جز به شرط ادب

که ساکنین درش محترمان پادشاهند

روشنی‌ییگ چه می‌خواهد؟

مقاصد آشکاری که روشنی‌ییگ در مقالات خود تعقیب می‌نماید به قرار ذیل می‌باشد:

۱. ایرانی‌ها دشمنان ترک‌ها می‌باشند، اظهار دوستی ایرانی‌ها نسبت به ترک‌ها دروغ است.

۲. در ایران (مخصوصاً در آذربایجان) چهار میلیون ترک وجود دارد که اینها مجبوراً در تحت تسلط حکومت ایران (کلبوس فارس!) ماندماند.

۳. نجات‌دادن این ترک‌ها یکی از وظایف ملی و مقاصد عمدۀ ترک‌های عثمانی است. این را باید نجات داد و از توسعه دبتان ایرانیان در ترکیه که موجب توسعه افکار ایرانیت است جلوگیری کرد.

اینک افکار متوره عصر حاضر! چیزی که مرا هم وادرار به خنده و هم حیرت در مقابل این اظهارات گستاخانه می‌نماید اهمیت دادن من به شخص روشنی نیست بلکه در خود احساسات مجبوریت می‌نمایم که کم و بیش اظهاراتی در مقابل ملت ساده و دوست ما ترک‌ها بنمایم.

آیا ایرانی‌ها دشمن ترک‌ها هستند؟

برای ایرانی دوجور ترکیه وجود دارد اولی همان ترکیه مسلمان، دوست و همسایه ما که برای استخلاص ملیت خود در مقابل دول مسلماً اروپا داخل مجاهده شد. درباره این ترکیه مخصوصاً در تاریخ ۱۹۰۶-۱۹۰۷ یعنی از زمان

اعلان مشروطیت در هر دو مملکت به این طرف در ایران تظاهرات دوستانه و محبت بزرگی دیده شده، فشار و نصیحت اخیر روس و انگلیس خدمات مهمی به ازدیاد این محبت نموده است. بعدها ایرانی‌ها که از باطن فرقه «اتحاد و ترقی» اطلاع نداشتند به پروپاگاندهای اتحاد اسلام آنها اهمیت داده در تمام عالم شیعه از نجف اشرف شروع نموده تظاهرات دوستی برله ترکها به عمل آمد. ایرانی‌های مقیم ترکیه و اهالی ایالات نزدیک به حدود ترک مانند آذربایجان کاملاً برخلاف احساس روشنی‌یک، نسبت به سایر اهالی ایران که لز حدود ترک دور هستند ترکها را خبیث کم دوست دارند. این هم به واسطه خطاهایی است که ترکها مخصوصاً در اثنای جنگ عمومی در حدود ایران مرتکب شده‌اند. ولی اهالی ایالاتی مانند فارس، کرمان و خراسان که با ترک‌های موافق طبیعت روشنی‌یک ابدأ تماس نکردند ترکیه را با یک صمیمت تام و احترام بزرگی دوست دارند. موقعی که در اثنای جنگ بالکان لز روسیه عبور می‌کردم به یک نفر ایرانی توی ترن تصادف کردم که موقوفیت رنوف یک فرمانده کشی حمیدیه را با یک سرت بزرگ و چشمان پراز شادی برای من نقل کرده^(۴)^۱ و احساس نمودم که این شخص به اندلaze وطن خود به ترکیه علاقمند می‌باشد. در سال ۱۹۱۸ پس لز اشغال اسلامبول از طرف قوای متفقین یک ایرانی جوان با یک نفر صاحب منصب انگلیسی که روی عرش کشی شرکت و لز وسط کشتهای زره‌پوش متفقین عبور کرده و به ایستگاه اسلامبول می‌رسید ایستاده بودند مذاکره می‌کردند. در این موقع آفتاب از پشت آن مناره‌های فلک سا به طرف مغرب نزدیک شده بود. صاحب منصب انگلیسی از ایرانی جوان چنین سؤال نمود: «آیا عقاید شما و هموطنانتان در این موضوع چیست. اسلامبول را به یونانی‌ها واگذار نمایند بهتر است و با یک منطقه می‌طرف قرار دهند؟» ایرانی فوراً در جواب انگلیسی مجبور چنین گفت «طبعاً من مایلم که اسلامبول دست ترکها بماند [و] این مناره‌های مقدس را ببیند. ما ایرانی هستیم و اینها آثار مقدسی است که با احساسات دینی ما تماس دارند یکی از آمال طبیعی ما این است که این مناره‌ها دانماً بدین شکل با بهت که سر به آسمان بلند کردند بمانند...»

این جواب ایرانی صاحب منصب انگلیسی را مجبور به سکوت نمود. اینها افانمهای می‌اصل و اساس نیستند، من اینها را برای خوشایندی‌های روشن اظهار نمی‌کنم زیرا اساساً از تمام این نوشتگات من پیدا است که نمی‌خواهم او از من خوش شنید بلکه این حرفها تماماً حقیقت و یک نمونه محبت هستند و این نظاهرات نماینده یک اکتریت دوستی در ایران نیست به ترکها است. همان‌طوری که نویسنده محترم مقاله جریده جمهوریت از روی حقیقت بیان نموده صحیح نیست که این چند نفر را به عنوان یک ملت قلمداد کرد.

بزرگترین وثائق که صمیمت و محبت ایرانی‌ها را درباره ترکها ثابت می‌نماید انتشارات جراید و خطاب‌هاست که قبل از جنگ و در اثنای جنگ در ایران نوشته و خوانده شده است. اشخاصی که اینها را نمی‌فهمند تقصیر خودشان می‌باشد. بزرگترین احرار ایران که بر عله تضیقات و فشار روس‌ها در سال‌های اول شروع به مجاهده می‌کرد دوستی ترکها را باور نموده، حتی در نتیجه استیلای نظامی روس‌ها به ترکیه ملتی شده و از طرف کاینه محمود شوکت پاشا حسن قبول دیده بود.

ترکیه دویم، ترکیه روشی‌ها، سلیمان نظیفها و رنوف بیگ‌هاست. این ترکیه به تاریخ، ادبیات و روح ایران بیگانه است و می‌خواهد ایران را جزو مستملکات ترکیه قلمداد کند. این ترکیه ترقی ایران را نمی‌تواند ببیند و در اثنای جنگ بین‌الملل ایرانی‌ها مقيم سلکت خود را به دادن مالبات‌های گزاف مجبور می‌نماید و آنها را جبراً به ارودی خود داخل می‌کند، محترم‌ترین تجار ایرانی را کشان‌کشان به شبکات دواتر جلب می‌نماید. چند نفر را به عنوان اصناف ایرانی که تمام عمرش را برای کسب اعتبار و شرف کاسیه خود صرف نموده است به زور به آناتولی فرستاده، در موقع شکایت هم با جواب «خفه‌شو ایرانی کافره!» ساكت می‌کند. همین ترکیه به نقاط آذربایجان و کرمانشاه قشون داخل کرده، گنبدگاه خود را پر از مصیبت و بدبهختی می‌نماید. از یک طرف ادعای می‌کند که برای کمک مادر برابر روس‌ها آمده و از طرفی افکار اشغال ایلات ایران را تطبیق می‌نماید. بالاخره نویسنده‌گان آنها بر عله تمام مقدسات ایران زبان درازی می‌کنند... اینک این ترکیه دوم را ایران دوست نداشته و نخواهد داشت.

ترکها و سایر ملل دنیا به شرط دوست بودن با ما و تحفیر نکردن مقدسات ما لازم است احترام خواهند دید و لا ترکیه متوجه را نمی‌توانیم دوست بداریم. هر کسی از حدود ایران به زور داخل شود اعم از روس، انگلیس، ترک و هر که می‌خواهد بشود متغیر ایرانی‌ها بوده دیر یا زود مجبور به مراجعت خواهند شد. این اصل را ایرانی هم در گذشته عمل کرده و هم در آتیه خواهد کرد. همان‌طوری که رنو فیک را که در اثنای جنگ بالکان مورد تحسین قرار داده بود به محض مشاهده او در وطن خود بر پشت وی داخل اقدام شده و بالاخره از وطن خود بیرون‌ش کرد و به قول روشنی‌بیک شرکای جنایتش را هم منکوب نمود. آری اشخاصی که به ایران تجاوز می‌نمایند همین‌طور منکوب و مخدول می‌شوند. اینک ایرانی‌ا موقعي که «دو برادر» گفته می‌شود باید مقصود معین گردد. زمانی که روشنی‌بیک این دو ترکیه بعنی ترکیه حقیقی را با ترکیهای که عبارت از او و هم مسلکان اوست ممزوج می‌نماید، ایرانی‌ها را در اظهار دوستی نسبت به ترکها دروغگو قلمداد می‌کند. در صورتی که حقایق دروغگو را به خوبی ظاهر کرده و خواهد کرد. دروغ را در سال‌های جنگ فرقه «اتحاد و ترقی» می‌گفت که به عنوان محافظت حدود ما لازم روس‌ها و به نام اتحاد اسلام که این فرقه هیچ‌گونه علاقه با دین اسلامی نداشت و در واقع آمال اشغال مملکت مارا داشت، قشون به داخله ایران سوق می‌داد. ایرانی‌هایی که به پروپاگاندهای اتحاد اسلامی آن روز حلا هم صادق ماندماند از این نوشتگات روشنی‌ها و سلیمان نظیف‌ها که بعد از شش، هفت سال مانند یک وثیقه مهم می‌باشد متبه شوندا اینک باطن تجاوز‌کاری ترکی! چه درس‌های بزرگ عبرت است! آری نقاب اسلام دیروزی بلند شده لز زیر آن قیافه پانترکیزم ظاهر می‌شود! و ما هم به واسطه صمیمیتی که داریم دروغگو قلمداد می‌شویم! بسیار خوب ما دروغگو باشیم ولی آیا سلیمان نظیف که چند سال پیش می‌گفت: «دخلتم را به بتپرس! می‌دهم و به یک نفر شیعه نمی‌دهم» و حالا هم تصویر مراسم محرم را در «رسمی غزنه» انتشار داده وزیرش مرتبه می‌نویسد راست‌گو نیست؟!

نه آقایان! عناد، جهالت و اغراض محکوم به نیست! است! نمی‌توانند مردم را فربیب دهید. موقعي که ادعا می‌کنند در ایران چهار میلیون ترک هست تمام دنیا

به شما می‌خنند، این یک کمدی است. یک چنین کمدی که مرثیه نوشتن سلیمان نظف و قیافه روپنه خوانی به خود گرفتن روشنی‌بیگ مضحک‌ترین پرده‌های آن را تشکیل می‌دهد.

ایوان و فارس

آقای متخصص شرق یا به واسطه جهالت خود و یا عمدآ برای سقطه موقعی که از ایران بحث می‌نماید انصلاً عبارات «فارس» و «کابوس فارس» را استعمال می‌کند و می‌خواهد با این ترتیب ما بین اهالی آذربایجان و سایر ایالات ایران تولید اختلاف نموده و افکار قید و بند فارس را در میان اهالی آذربایجان تزریق نماید. ولی اشتباه می‌کند. مملکت موضع بحث امروزه وطن ایران مشترک است. آری در دو هزار و پانصد سال پیش موقعی که اجداد روشنی‌بیگ در کوه‌های آنای زندگی می‌کردند ایران حالیه به حکومات محلی مانند مدیا، هرکانیا، باختریانا، سغدیانا، کارماتیا و الخ تقسیم شده در قسم جنوب غربی حکومت فارس وجود داشت. به واسطه این‌که حکومات نقاط مدیا (آذربایجان، همدان...) و پرسیا (فارس) که با یونانی‌ها بیشتر تماس داشتند بنا بر این در تواریخ اغلب اسماء اینها ذکر شده است. این حکومات محلی از حيث اکثریت از نزد آرین بوده و به زبان فرس قدیم حرف می‌زدند منحصراً مانند داستان‌های راجع به اشخاص افسانه‌ای از قبیل رستم، جمشید، ضحاک، کیومرث و غیره میان آنان یک ارتباط طبیعی وجود داشت. واضح‌تر این است که آنها مانند آلمان حالیه و یا ممالک متعدد امپریکا به هم نزدیک ولی از حيث سیاست سوا بودند تنها مللی که به واسطه موانع طبیعی از این ارتباط نزدیک محروم بودند از ایران سوا می‌شدند. [۵]^۱ مثلاً هشت‌تای قدبیم، لیدیاناها و غیره که در مواردی در جله، در پشت کوه‌های قفقاز، ارس و دریاچه وان و اطراف آن واقع بودند کم و بیش به سجا‌یای ایرانی بیگانه محظوظ می‌شدند. اساساً جلگه ایران از هر طرف دارای حدود خیلی طبیعی بوده و هیچ‌گونه عوارض طبیعی برای جلوگیری از اتفاق وجود ندارد درخصوص تولید یک چنین وحدتی زمینه خوبی حاضر

نموده بود به کمک همین روابط مادی و معنوی بود که کیخسرو بزرگ به سهولت توانست سیاست‌آهنگ ایرانی‌ها را طوری متعدد نمایند که دیگر از هم سوا نشوند (جلوس کوروش ۵۵۸ پ.ق. قبل از میلاد) اگرچه وحدت ملی ایران از جث اعتبر تاریخ خیلی قبل از کیخسرو بوده ولی این وحدت رسماً از این تاریخ شروع شده است.

ایران مملکتی است دارای تاریخ مشترک و محدود بسیار طبیعی با سیحون، جیحون، فرات، دجله، آرارات، خزر و خلیج فارس می‌باشد. در این دوره هیچ تاریخ و سجایای گذشته‌ای وجود ندارد که مانند ایران در تحت تأثیر وحدت سیاسی در هزار و پانصد سال قبل در میان اقسام مختلفه اهالی آن مثلاً آن‌طوری که بین آذربایجان و کرمانی هست وحدت و اشتراک سمجھه و آثار تاریخی موجود باشد. چنان‌که کیخسرو، زردشت، فردوسی، نوروز، مذهب شیعه، تصوف و غیره در پیش یک نفر آذربایجانی چه مزیت و اهمیت داشته باشد برای یک نفر کرمانی هم دارای همان مزیت و اهمیت است. فعلًاً در نزد ما یک حکومت مخصوص و تمایز فارس وجود ندارد. اشخاصی که در طهران سرکارند اغلب آنها خارج از فارس می‌باشند. حتی واضح دین ایران زردشت از آذربایجان، احیاکنده ملبت آن فردوسی از خراسان بیرون آمدند. اینها موافق تعبیر روشنی‌یک فارسی نبوده ولی ایرانی و ایرانی اصیل و نجیبند. «پرسی» که امروزه ملل خارجه به ما می‌دهند عین همان کلمه ایران است که ما می‌گوئیم گمان می‌کنم برای گرفتن عنوان تخصص یا لائل برای دچار شدن به این همه اشتباهات لازم بود که آقای روشنی قدری در این مسائل تدقیقاتی به عمل بیاورد!

آذربایجانی توکت و یا ایرانی؟

روشنی‌یک در ایران چهارمیلیون تری کشف کرده که در هر صورت این عده موقوف تعبیر عوامانه او یک جمع خوبی تشکیل می‌دهد که کریستوف کلمب در امریکا این قدر نفوس کشف نکرده بود. بنابراین لازم است به این شخص علاوه از لقب متخصص یک لقب کاشف هم داده شود زیرا بدین ترتیب نفوس ترکیه را

دو برابر می‌نماید. خبیلی به‌جا است که روزنامه وطن منطبعه اسلامبول در دادن لقب کاشف به او مسامحه نکند. اساساً اظهارات روشی علاوه از آذربایجان شامل آذربایجان جدید‌الولاده هم هست برای این‌که روشنی در یکی از مقالات خود تخلیه باکو و حوالی آن را از طرف قوای ترک با تأسف زیاد متذکر شده است. علی‌ای حال لازم است آن نقاط را نیز داخل منطقه متخلیه روشنی ییک نمود

برحسب اظهارات خود آقای متخصص شرق ایشان پس از محبوس‌شدن در طهران و مستخلص کردیدن از طرف فرقه دمکرات و مخاطب زیادشدن به خطاب‌های «ترک خر» به آذربایجان عزیمت نموده و در آن‌جا کلمات ترکی به گوشش خورده [بود]. به علاوه از طرف ایرانی‌هایی که لز جاسوسی وی مطلع نبوده‌اند حسن پلی‌پانی دیده و بالاخره از طرف یکی دو نفر تبریزی معلوم‌الحال که شغل آن‌ها عبارت از سخرمازی است گول خورده و این اشخاص به این بیچاره بدینخت اظهار نموده‌اند که آذربایجان ترک بوده و لازم است روشنی ییک آن‌جرا خلاص کند. بدین‌ترتیب و حتی اگر نوشتگات روشنی جدی بوده باشد اورا دچار ضلالت بزرگ و مرض خیالات نموده‌اند. اگرچه این قبیل حفظ‌ها که به حساب دیگران «ماناسیون» درست می‌کنند کم و بیش در میان هر ملتی وجود دارد ولی این اشخاص که حل و فصل تمام امور ایران را بدون معطلي به این ترک ساده محول کرده‌اند لابد هیچ تصور نمی‌کردم‌اند که روشنی ییک به این آسانی دیوانه خواهد شد. این بود چهار میلیون ترکی که انتظار کمک روشنی را دارند!

حالا اگر من به این آقا بگویم که اهلی آذربایجان تماماً ایرانی است و بالفرضیں ترک خالص بودن آنها یک نفر لز آذربایجانی‌ها قطعاً حمایت آقای روشنی را نمی‌خواهد از من بدش می‌آید. با وجود این من خودم را مجبور می‌یشم که به نام حق و حقیقت هم احساس هموطنان خویش را قدری نکین داده و هم به قصد اغفال نشدن سایر آفایان ترک بعض اظهاراتی بکنم که آقای متخصص شرق عصبانی شود بنابراین استدعا‌ای عفو دارم.

آیا زبان دلیل ملیت است

[۶] طبیعی است استنادگاه روش‌نی‌بیگ در حرف‌های خود زبان ترکی است که در آذربایجان استعمال می‌شود. در واقع این مثله قابل دقت است. نظر به این که پیش مر ترکی اسم ایرانی برده شود فوراً کاب صرف فارسی معلم فیضی و گلستان سعدی به خاطرش رسیده و تمام ایرانی را فارسی‌زبان نصور می‌کند بنابراین آقای روش‌نی این که خیال نموده که یک منطقه ترکی زبان کشف کرده است برای او یک امر طبیعی می‌باشد. ولی جای تشکر است که این قرن ما قرن علم و عرفان بوده علاوه از این که درباره روابط مایین زبان و ملیت تدقیقات زیادی به عمل آمده و آثار مهمن به وجود آورده‌اند در تمام کتابهای حقوق کلاسیکی نیز در این خصوص مبحث‌ها نوشته شده است. در نتیجه این تحقیقات با تصدیق این که زبان در ملیت تأثیر بزرگی دارد وجود عوامل مهم زیاد دیگری هم در تأمین ملیت تصدیق شده و بالاخره اساس این که زبان آخرین دلیل ملیت را تشکیل نمی‌دهد قبول شده است.

اساساً این مثله جور دیگری نمی‌توانست بشود زیرا یهودیهای اسپانیول فقط با زبان اسپانی حرف زده و آن را عرض زبان مادری قبل کرده‌اند در صورتی که آنها اسپانیولی نبینند. بلژیکی‌ها به فرانسه حرف می‌زنند با وجود این که فرانسوی نمی‌باشند. امریکایی‌ها زیانشان انگلیسی است در صورتی که یک ملیت کاملاً جداگانه‌ای تشکیل می‌دهند. در امریکا خیلی از روس‌ها، آلمان و یهودی‌های متولد در آنجا هستند که به زبان انگلیسی حرف می‌زنند. در صورتی که آنها روس، آلمان و یهودی می‌باشند. در ترکیه خیلی از یونانی، آلبانی، چرکس و ارمنی هستند – با این که بودند – که زبان ملی خود را فراموش نموده به ترکی حرف می‌زنند. در امریکای جنوبی خیلی از ملل دیگر وجود دارند که با اسپانیولی حرف می‌زنند در صورتی که دلایل حکومت مستقل و ملیت بارزی هستند. امروزه ممالک سوند، نوروز و دانمارک با لهجه‌های مختلف به زبان آلمانی حرف می‌زنند با وجود این که آلمانی نمی‌باشند. روس‌ها، بلغارها، صربی‌ها و لهستانی‌ها به زبان اسلاو حرف می‌زنند ولی ملیت‌های سوا سوا

دارند. لز طرف دیگر سوئیس‌ها بک قسمثان به فرانسه، قسمت دیگر به آلمانی و قسم سومشان به اینالی حرف می‌زنند در صورتی که آنها یک ملت واحده تشکیل می‌دهند. زبان باسک که در اسپانی و لهجه برتون که در فرانسه معمول می‌باشد از همین فیل است. خلاصه می‌بینیم همان‌طوری که بعضی لز ملل زبان مخصوص و یکپارچه داشته، بعضی‌ها در مالک خود به چندین زبان حرف می‌زنند. با وجود این وحدت ملی از این مثله دچار تأثیر نمی‌شود زیرا زبان ملیت نبوده و این یکی از مسائل علمی واضحی است.

آیا نژاد دلیل ملیت است؟

مثله نژاد هم به معین ترتیب عین ملیت نیست و این یکی از حقایق علمی است. اگر ملیت روی نژاد قرار می‌گرفت ملل روس، بلغار، لهستانی و صرب بایستی یک ملیت تشکیل می‌دادند هم‌چنین آلمان، دانمارک... الخ. حتی اگر قدری جلوتر برویم باید معتقد باشیم که ملل آریایی، ساسی‌ها و مغول‌ها جمع شده [هر] یک ملت جیمی تشکیل می‌دادند و از طرفی هم لازم بود آن‌ها ای که از حیث نژاد یا خون به ملل دیگر نزدیک بودند از هم سوا شوند. مثلاً باید نژاد قانچه و آن‌ها ای که به نژاد اسلام منسوب بوده و در شمال آلمان زندگی می‌کنند به روسبه ملحق شده و ایتالی‌ها ای که در جنوب شرقی سویس هستند ضمیمه مملکت ایتالی گردیده و یهودی‌های ممالک متعدده امریکا و «اوگونوتها» که از فرانسه مهاجرت کرده‌اند و بومی‌های اصلی که ملیت هندوستان را تشکیل داده؛ اسلاموها، مغول و تاتارهایی که در شمال روسبه وجود دارند؛ بومی‌های مخلوط شده استرالی و انگلوساکسن‌های آنجا لازم می‌آورد از هم‌دیگر سوا شوند و بدین ترتیب بایستی تمام دنیا را بهم‌زده و دوباره از نو به وجود آورد. اساساً امروزه به وجود یک نژاد «ایدآل» حتی در جنگل‌های البریقا هم نمی‌شود باور نمود. نژادهای دنیا به هم مخلوط شده بزرگ‌ترین ملیت‌های دنیا مانند آلمان و امریکا ایل یک چنین خطه‌هایی تشکیل گردیده‌اند که اگر وحدت ملی این ممالک به وسیله تاریخ، سیاست و روابط دیگر نامیں نگردیده [بود] تنها به واسطه

نژادی انحصار داشت لازم می‌آورد که آنها محکوم به انحلال گردند.^[۷]^۱ ترک‌های حالیه مخصوصاً آنهایی که در اروپا زندگی می‌کنند عدم استرام ملیت و نژاد را دلیل بزرگی می‌باشند. این که ترک‌های این دوره با خون‌های چرکس، عرب، عجم، ارمنی و یونان مخلوط شده‌اند یک حقیقت غیرقابل انکار است. ترک‌هایی که از ششصدسال به این طرف در اروپا زندگی کرده مخصوصاً با زنهای روس، چرکس، ارمنی و یونان ازدواج کرده‌اند قبل از آنطوری به طور کلی با خون‌های عرب و ایران پیوند شده بودند.

این متنه نه تنها برای اشخاص که در تاریخ عثمانی تدقیقاتی به عمل می‌آورند بلکه در نزد مردمان سطحی هم واضح می‌باشد. متر لایبایر امریکایی که از دوستان ترک‌ها بود در کاب خود که راجع به دوره سلطان سلیمان قانونی نوشته است ثابت می‌کند که فقط کوری از میلیون‌ها قطره خونی که در شرایین ترک‌ها جریان دارد خون خالص ترک می‌باشد. یکی از اشخاص مزاح‌گو چنین گفته است که: «اگر 'کلاه' را از سر، 'جامه' را از تن و 'پاپوش' را از پای ترک در یاورید لخت و عور می‌ماند». این مثال درباره خون هم بی‌مناسب نیست. من به اطمینان کامل می‌توانم به آقای روشنی بگویم که اگر مسائل نژاد و خون را در لابراتورهای شیمی تحلیل نمایند اشخاصی که در این قصبه خیلی ضرر می‌برند ترک‌ها خواهند بود. برای اثبات این متنه لازم نیست تاریخ ترکی آقایان احمد رفیق و احمد راسم را که از طرف انجمن تاریخ هم تصویب شده است از نظر دقت گذراند تنها کفايت می‌کند که با چشمکان باز به سیماهی ترک‌های حالیه نگاه کرد. حالا نمی‌دانم آقای روشنی در موقعی که در ایران به قیافه آخرondی داخل شده بود هر صیغ به آینه نگاه می‌کرد و با این که بدون تعمق و تفکر می‌خواهد بگوید که «در پس آینه طوطی صفت داشته‌اند»!

می‌بینیم که ملیت از چنین حدود سطحی و ابتدایی تجلوز می‌نماید. اساساً ملیت از حیث اساسی یک حادثه اجتماعی دارای قیمت نیست اما معاذلک این متنه که در تاریخ رول‌های بزرگی بازی کرده است در عصر حاضر هم این قصبه بیش از هر چیز به احساسات تعلق دارد. ملیت میان افرادی که آن را تشکیل

دادم لند یک خاصه روحی و یک حس درونی است که محصول بعض عوامل اجتماعی مانند عادات، اخلاق، دین، ادبیات و وطن می‌باشد.

این حس در دل آنها ریشه دوانید و تعریف آن به وسیله دستورهای واضح و معین قابل [بیان] نیست زیرا این مسئله از خصائص نفس بوده، این حس تنها در ظاهرات اجتماعی لز قیل اشعار، حکایات، اعیاد عمومی مراسم، تصنیفهای ملی، ماتم‌ها و حمامها جلوه می‌کند... این حس را اشخاصی که صاحبان مفکرره جدید هستند نمی‌توانند با محاکمات من در آورده امها و یا ایجاد نمایند. اینک در اثر سانقه همین حس می‌باشد که ملل یونان، ارمنی، عرب و آرناوردها [آلبانيایی] که فرنخها در تحت ادلره ترکیه زندگی کرده و حتی زبان‌های خود را فراموش کرده بودند که اهلیت خود قیام نمودند. نه عرب و آرناوردها را قضیه اتحاد اسلام و نه یونان و ارمنی را قتل عام توانست ساکت کند و نیز در اثر تحریک همین حس بود که لهستان و روسیه با وجود بودن لز یک نژاد دشمن بزرگ همدیگر شده؛ امریکانی‌های انگلیسی‌الاصل را همین حس وادار نمود که بر علیه انگلیس‌ها در راه استقلال ملی داخل جنگ شوند. همین جنگ را که در سال ۱۷۷۵ میلادی امریکانی‌ها شروع نمودند مانند جهاد مقدس تلقی می‌کردند. در مقابل تأثیر همین حس بود که اسکندرها، ناپلئون‌ها، امپراطوری رم و سلطنت روحانی پاپ‌ها مجبور شدند که از آمال جهانگیرانه خود دست بکشند. خیالات پان زرمانیزم و پان اسلامیزم نیز در اثر همین قضیه سحکوم به سقوط گردید.

روشنی‌یک اقلاً یک دفعه صورت نطق حضرت کمال‌پاشا را که در دو ملی پیکار [پیمار؟] ایراد نموده‌اند بخواند و قبل لز نوشتند کتاب هزار صفحه‌ای خود قدری فکر نماید. مصطفی کمال‌پاشا در آن نطق خود یک حرف بسیار منطقی ابیاد نموده‌اند که: ملیت تنها به وسیله قوای نظامی ایجاد یا املاه نمی‌شود و این حس در روح ملت دائماً موجود وحی می‌باشد.

آقای روشنی زمان [بنی چری‌ها] سپری شد! حالا به زور ملیت درست می‌شود. آذربایجان از دو هزار و پانصد سال به این طرف لز حیث تاریخ، عادات، اخلاق، ادبیات، دین و شئون ایرانی زندگی کرده و قبل از آن هم به نام

ملت مدیا که ایرانی بود ادوار تاریخی خود را طی کرده است. یک وقتی سامی رفعت بیک هم که ناندازهای با شما هم افکار بوده ولی لز حیث علم و اخلاق متفوق شما بود می خواست یقه زردشت ما را گرفته به سرش فینه بگذارد.^۱ در اثر همین قضیه فیلسوف محترم دکتر رضا توفیق که در محیط علم و عرفان ترکیبی واقعاً متمایز شده است برای استخلاص ملت خود از گمراهمی شروع به مدافعته نموده منصوصاً در سر قضیه مدیا یک بوکس مفصل ادبی با رفعت بیک شروع نموده بود. به شما توصیه می نمایم به «مجموعه ادبیات» که این مباحثات در آن متشر می شد رجوع نمایند که در آنجا برای دفعه اول خیلی از اسامی محققین و مستشرقین را یاد گرفته و تصمیم خواهید گرفت که از روی اثر هزار صفحه‌ای خود را بشوید آقای من!

آذری‌ایرانی ایرانی است، می‌باشد

آن هم تمام روح، ایمان و ادعان خویش ایرانی

پیغمبر ایران زردشت که درباره او در عالم غرب آثاری به وجود آمده و یک کتابخانه را آن آثار پر می‌کند، از آذری‌ایران ظاهر شده است. یکی از معابد معروف مذهب زردشت در نقطه موسوم به «شیز» در آذری‌ایران بود اساساً آتش مقدس زردشت همیشه در آذری‌ایران روشن شده است. لفظ آذر که در کلمه آذری‌ایران دبله می‌شود یکی از شرارة همان آتش است موقعی که اسکندر ایران را استیلا نمود، احساسات زردشتی را در آذری‌ایران به قدری فوی و لایق احترام دید که آذر بتین (اتروپاتنا) را که «ساتراب» ایران بود مستقلأ در حکومت آذری‌ایران باقی گذاشت. احتمال می‌رود که وجه تسمیه آذری‌ایران به واسطه اسم آذریتین بوده باشد. به عقیده خیلی از مستشرقین کلمه «آریانا ویژه» – ایریانا وانهژه – که در کتاب مقدس زردشت ذکر شده اسم قدیم آذری‌ایران می‌باشد.

بعد لز اسلام آذری‌ایران محل ظهور مذهب شیعه بوده است. سلله صفویه که مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران قرار دادند از آذری‌ایران ظاهر شدند. این سلله که احتمال می‌رود اصل شان ترک باشد و میل بزرگی در خصوص این که

ملیت با نزد و زیان لازمه غیر مفارق می‌باشد هنند مخصوصاً سلسله صفویه که به مذهب شیعه برای جلوگیری کردن از مهاجمات ترک اهمیت بزرگ می‌دادند روح‌آ ایرانی بودند.

شعرای بزرگ آذربایجان: نظامی، مهمنی، قطراو تبریزی، همام تبریزی، قاسم انوار، محمود شبستری، ابن خلف تبریزی که مؤلف برهان قاطع فارسی معروف می‌باشد و صدعاً امثال آن‌ها تماماً دارای افکار ایرانی بوده و تأثیفاتشان فارسی است.

آذربایجان ایرانی است. روح، فلسفه عمیق و تصوف از حیث معنی و استعداد بزرگ در تجارت از جهت مادی، که مخصوص روح ایران و به روح ترک بیگانه می‌باشد در آذربایجان به وضع آشکاری ظاهر است. شمس تبریزی که امروزه هم آناتولی را در تحت نفوذ معنوی خود قرار داده و محمود شبستری که دستور بزرگی به تصوف نوشته است از آذربایجان بیرون آمدند.

شاعر آذربایجان سعدی، حماسه‌اش شهناه، عبدالش نوروز، مذهبش اثناعشری، وطنش ایران است. اگر شما بخواهید این حقایق را با گفت «کابوس فارس» نبینید و برای غیر ایرانی کردن آذربایجان که لز دو هزار و پانصد سال قبل روح‌آ و جم‌آ ایرانی می‌باشد کوشش نمائید، ما هم مجبوریم که تاریخ شش سده‌الله ترکیه را زیر و رو نمائیم. فراموش نکنید مملکتی که امروزه اسم آن را ترکیه گذاشت باید مهم‌ترین اقسام آن در شصده‌سال پیش مال دیگران بود. خبیث لازم است قبل از این که مفکوره جدید خود را تطبیق نمائید قدری در این خصوص تدقیقات به عمل آورید. مفکوره اجتماعی روی نظریه‌های سطحی فرار نمی‌گیرد. باید قبل از ماهیت ملیت کاملاً فکر کند.

هرگاه شما بخواهید به واسطه ترکی بودن اسم نهر «قزل‌اوزن» آذربایجان را ترک قلمداد کنید منهم به شما اطلاع می‌دهم که «استانبول» یونانی و «اسگدار» فارسی است که موافق تغییر شما لازم است اسگدار را به ما و استانبول را به دیگران بدهید. درست ملتنت شدید؟ من هر موقعی که برای فارسی بودن کلمات آذربایجان و تبریز دلیل اقامه نمایم در آن موقع شما هم بقه «قزل‌اوزن» را نجسید. درس‌های جغرافیای قدیم خود را – اگر جغرافی خواندمایدا! – قدری

تکرار نمایند تا دچار این قبیل اشتباهات بجهه گانه نشویدا به علاوه موقعی که اینها را می خوانند از من دلگیر نشود زیرا ممکن است که این مقاله برای تصحیح کتاب هزار صفحه‌ای شما خدمت نماید.

آمدبم به بحث‌های شما در خصوص «گوک مسجد» و «سلطانیه» این قبیل قیاس‌های سطحی ممکن است در روزنامه وطن جانی برای خود پیدا کند ولی مبادا در آن کتاب هزار صفحه‌ای خودنان این جور چیزها بنویسد. آقای من! ترک‌های اصل و یا مغول‌هایی که قوم و خوش ترک‌ها بودند، نهرهای مشهوری که آن‌ها در ایران جریان داده‌اند لز خون انسان و بندهای بلندی که ساخته‌اند از کله انسان بوده [است]. شما می‌توانید در این خصوص به صدها جلد کتاب تاریخی که راجع به دوره مژده استیلای مغول نوشته شده است مراجعه نمایید. هرگاه مابیل مراجعه به تاریخ شرق می‌باشد به کتاب تاریخ معروف «الفخری» که در دوره یازدهم قرن میلادی یعنی در زمان همان وقایع خونین نوشته شده است نگاهی بکنید و بینید پر عوہای شما چگونه به وسیله خون و آتش به محو ایران کوشیده‌اند.

بخوانید آقای من شاید حرف‌های مرا باور نکردید علاوه از تاریخ الفخری و تواریخ زیاد شرقی دیگر، تمام آثار اروپا هم که دریاره آن دوره نوشته شده است موجود می‌باشد.^{۱۹]} اگر شخصاً توانید این کتاب‌ها را پیدا کنید از من بخواهید تا برای شما به اندلaze کافی فهرست آنها را بفرستم و بدین ترتیب شاید از فکر کین و انتقام افتاده و با علم و عرفان مشغول شوید. هرگاه به طور بسی طرفانه این حکایات را بخوانید خواهید دید که توفیق فکرت آن شاعر بزرگ اشعار ذیل را خطاب به ترک‌ها انشاء نموده است (در اینجا مولف محترم این رساله چند قطعه اشعار مرحوم توفیق فکرت [را] که از شعرای جدید [و] معروف اسلامبول بود نوشته که ترجمه آن تقریباً به قرار ذیل است. «تو که هنی ای سایه که مت و خراب مستقیماً به طرف تاریکی شتاب می‌کنی. تو با یک چیز خوبینی بازی کرده بلکه محو کننده نوع معنی، اساس قهرمانی تو خون و وحشت است. برو شهرها را خراب و اردوها را محو نابود کن. بیر، پاره کن، بسوزان، خراب کن نه به

کس لامان بده و نه ناله و ففان را گوش کن. هزار افسوس، از نقاطی که تو عبور
می‌کنی پر از معیت و بدینختی می‌شود. نه از زراعت اثری و نه گیاهی در آنجالها
می‌روید...)^۱

اینک ترکها و مغولها ایران را موافق مدلول اشعار فوق به چنین روزی
لذاخته بودند. (نمی‌دانم شما هم از طرفداران سفیدپوست‌ها که تازه پیا شده‌اند
و می‌خواهند با مغولها قطع رابطه نسایند می‌باشد یا نه؟) این آتش که مغولها
نموده‌اند نه تنها در تواریخ شرق و غرب بلکه در ادبیات ما هم آثاری گذاشته
است.

سعدی که در مقابل وحشت و دهشت ترک مجبور به ترک وطن خود شده
بود چنین می‌گوید: «برون رفتم از تنک ترکان چون دیدم / جهان در هم افتاد چون
موی زنگی»^۲ حافظ درباره معشوقهای خویش می‌گوید: «چنان بردند صبر از
دل که ترکان خوان یفما را»؛ فردوسی درباره سلطان محمود می‌گوید: «جو تدر
تبارش بزرگی نبود»... چیزی که هست سلاطین ترک که در ایران اقامت نموده و
به مدیتیت ایران عادت کردند سعی نمودند که از خود آثاری باقی بگذارند. در

۱. اصل شعر:

کمک ای کولکه سن که سث و خراب
ابدیبور سلسله ظلامه طوفرو شلب
فانلی بر شبله اوینامیش کمی سک^۳
بلکه هم نو عملک محربی سک^۴
نهرمانلی. اساس قلن و وحشت
بلده لر چیکنه اردولر محوابت
کس قوبله، قیر، سوروکله، از، یاف، یتن
نه لامان بیل، نه آه ایشت نه پازیق
کجدپحلث بر الوم الهم طولسون
نه اکیندن تر، نه لوته، نه پو صونه
سونسون اولره، سورنسون هائله
فالمسین خیر پالاسائند بر بر
مر او جلق بکزه سک^۵ مزلر طلث
طاملر اینسین پنیملرک^۶ پاشند

هندوستان هم همین طور شده است. سلاطین ترک که در تحت تأثیر دین اسلام و مذهب ایران تا اندازه‌ای وضعیات خود را اصلاح کرده بودند هرگاه به همراهی خویش مذهب ترک به این مملکت می‌آوردند آیا لازم نبود که حالا به جای ادبیات فارسی، معماری ایرانی، مینیاتوری عجم چیزهای دیگری به نظرمان برسد؟

زیرا ترک‌ها ایران را طوری استبدال کرده بودند که کاملاً می‌توانستند مذهب ایران را از بین ببرند. هرگاه در پشت سر محمود غزنوی آثار بزرگ و تاریخ مشتمل بود نه شهناهه فارسی را از خود به وجود می‌آورد و نه اجلاد خود را ول کرده اسمی کیخرو وزردشت را به زبان‌ها جاری می‌کرد. حالا عفیله شما چیست در این موضوع آقای من؟

آن چیزی که این ترک‌ها را در به وجود آوردن آبادی، میل کردن به ادبیات و عرفان سوق نمود روح لایحه ایران بود. آری محیطی که لباس ایران را به تن اسکندر کرد آنها را هم مفتون مذهب خود کرده بود. نا دیروز جملات فارسی، عادات ایرانی حتی مراسم نوروز سلطانی هم در دربار سلاطین عثمانی مراعات شده و جزو عادات رسمی در اسلامبول بود. شما از «قزل ارسلان» ما بحث می‌کنید من هم به شما می‌گویم که حکمرانان قدیم ترک که در آناطولی اقامت می‌کردند وظیفه محافظت سرحدات ایران را داشتند. آنها تا کسب استقلال محلی اصول تشکیلات اداری را از ایران یاد گرفته بودند. ملت عثمانی هم مانند رؤسای خود از ایران تبعیت نموده ادبیات، عادات و تصوف را از ما یاد گرفتند. نه تنها شعرای ترک مانند ندیم‌ها، فضولی‌ها، شیخ غالبه‌ها، نعمی‌ها، شبختی‌ها و ضباء پاشاها دارای افکار ایرانی بوده و شعر فارسی می‌ساختند بلکه سلطان سلیم اول که می‌خواست ایران را فتح کند اشعار فارسی می‌سرود. در موقعي که سلطان محمد فاتح به اسلامبول وارد می‌شد تأثیرات خود را از مشاهده اسلامبول با این بیت فارسی ادا نمود:

بوم نوبت می‌زند بر طارم لغرا سباب

پرده‌داری می‌کند در قصر قیصر عنکبوت
بزرگترین مؤلف ترک‌ها کاتب چلبی در کتاب «کشف‌الظنون» خود و

شمس الدین سامی در کتاب «قاموس الاعلام» خویش تماماً مشاهیر و علمای ایران را معرفی می‌نمایند. دوره جدید ادبیات ترک هم نتوانسته خود را از نفوذ ادبیات ایران خلاص نماید. مرحوم توفیق فکرت و آقای عبدالحق حامد به دفعات اعتراف نموده‌اند که آنها از ادبیات ایران ملهم می‌باشند حتی آقای سلیمان نظیف که خبیث جلوتر از جانب عالی بر علیه ایران قلم‌فرسایی می‌کند علی‌رغم افکار خود عرفان و طرز بیانش ایرانی است. شما می‌توانید مقالات مسلسل او را که در سال ۱۹۱۸ در «مجموعه ادبیات» تحت عنوان «تأثیر ادبیات ایران در ادبیات ما» نوشته‌اند بخوانید.^{۱۰]} اینک آقای دکتر عبدالله جودت مترجم ریاضیات خیام، آقای فراد یک کویرلی‌زاده و امثال آنها از این قبیل می‌باشند.

روح بلند فیلسوف دکتر رضا توفیق‌ییک که در محیط ترکیه بزرگت به امثال ایشان تصادف می‌شود و از نقطه‌نظر سیاسی مجبور به ترک وطن خود شده‌اند کاملاً روح ایرانیت ایشان موافق نظریه شما برای ارانه باطن ایران دارای صلاحیت بسیار بزرگی هستند. مخصوصاً همان دکتر رضا توفیق‌ییک متصوف یک نفر ایرانی است. اشعار فارسی لو روح ایرانی اش را ظاهر می‌کند. معظم له درباره ادبیات ایران گفته است: «روح من آشناي ابدی قشنگ آن ادبیات است». از فقهای لریعه: ابوحنیفه و احمد بن حنبل ایرانی بوده حکماً و فلاسفه اسلام به استثناء چند نفر از آنها همه از ایران بیرون آمده‌اند. اگر در اینجا از ابن سينا تا ملاصدرا را به شمارم مانند این می‌شود که به یک شاگرد مدرس درس می‌دهم. اگر از این حرفها تعجب نمایید می‌توانید در این خصوص در کتابخانه‌های ایاصوفی، بایزید و یا کتابخانه فاتح در اسلامبول تحقیقاتی به عمل بیاورند. بعد خواهید دید برای شناختن ایران یک عمر آن هم نه عمر جاسوسی، بلکه عمر مساعی و کوشش لازم می‌باشد.

اینک آقای من ملاحظه می‌نمایند با گفتن «کابوس فارس» که می‌خواهید از زیرکار فرار نموده و مفکوره درست کنید چه قدر مخاطره‌آور است. روی خیالات پرسیده نمی‌شود مفکوره درست کرد و افراد معصوم یک ملت را به فلات

سوق داد. باید بدانید خیلی از مردم مانند تمام آذربایجانی‌ها در تحت تأثیر این «کابوس» زندگی می‌کنند و علی‌رغم میل جناب عالی این کابوس از کابوس‌هایی نیست که به این آسانی از بین بروند:

این شور که در سر است مارا
وقتی بروند که سر نباشد

اگر این «کابوس فارس»، «کابوس رُم»، «کابوس یونان» نبود جمعیت بشری امروزه هم با شیر قاطر زندگی می‌کرد و هر روزه با یغما و غارتِ نظمهای امراض حیات من نمود!

به نظرم شما «کابوس فارس» را این قدر قوی نمی‌دانستید، آیا چنین نیست؟ اینک کابوس که می‌خواستید با از بین بردن «دبستان ایرانیان» از اسلامبول بر طرف کنید! شما می‌توانید در اثر همت خودتان بعد از محو نمودن دبستان ایرانیان مریضخانه مظفری را هم خراب ننمایند ولی کارتان با اینها تمام نمی‌شود.

روی کاشی‌هایی که در دیوارهای قصرهای قدیم اسلامبول نصب شده است اشعار فارسی که به خط قشنگ نوشته شده است موجود می‌باشد. در مسجد ایاصوفی، در زاویه‌های مولوی‌ها که به زبان فارسی رازو و نیاز می‌کنند لوح‌هایی با عبارات فارسی وجود دارد. در کتابخانه‌ای ایاصوفی، بازیزد و فاتح خیلی کتابهای فارسی، شهنامه‌ای مصور و گلستان سعدی خطی فراوان پیدا می‌شود. در اسکلپت و ایوب و حتی در سلطان احمد خیلی سنگ‌های مقبره موجود است که عبارات فارسی روی آنها نوشته شده است... بفرماند این‌ها نمونه‌ای کلبوس فارسی است که به عقیده شما باید آنها را خراب کرد و سوزانید!

متاسفانه عمل شما با این‌ها خاتمه پیدا نمی‌کند زیرا مقدار زیادی کتابهای خیلی قدیم ترکی که با اصول اصلی ایرانی نوشته شده و به عبارات فارسی شروع شده است در اسلامبول پیدا می‌شود. برای معرفی مشهورترین ناریخ ترکها «تعیین» را می‌توانم به شما نشان بدهم به علاوه کتابخانه‌های خصوصی عاشر افتادی، کوپرلی‌زاده و امثال آن را که با ادبیات ایران – «کابوس فارس» – مملو می‌باشد فراموش نکنید!

پس از اینکه به ترتیب فوق اسلامبول را از کابوس فارس «تصفیه» کردید تبر در دست و تیشه در کمر تان با کرجی تشریف می‌برید به آن طرف بغاز آنجا هم از اسکلار شروع نموده از بروسه عبور کرده تا ارزروم می‌روید. در این نقاط خیلی بنایی دارید که باید خراب کنید. من جمله مرقد مولانا جلال الدین رومی در بروسه است که عقاید تصرف را او به ترکه داخل کرده است!... اینک پس از خراب کردن و سوزانیدن، بریدن و ریختن آنها، مفکوره خود را جای آنها برقرار می‌کنید. در آن موقع قهرمان عالم ترک شده «شاعر ساز» قصیده‌هایی در مدح شما می‌نویسد ما هم شما را رئیس جمهور مفکوره انتخاب می‌نماییم. بدینه لست در آن موقع مصطفی کمال پاشا می‌رود پی کار خودش! حالا «مارش جلوه» کم کم بر علیه ایران شروع به تعریض نموده چهار میلیون ترکیه‌ای آن مملکت را از «کابوس فارس» نجاد می‌دهیدا آن وقت کتاب هزار صفحه‌ای خود را با حروف مطلا و برجسته می‌نویسند! البته از جهت اینکه من این همه آتیه مشتمع را به شما نشان می‌دهم راضی هستید آیا چنین نیست؟ علاوه از این‌ها در آن روزها جریده وطن به عنوان اعلان این موقوفیت‌های شما چه فوق العاده‌هایی انتشار خواهد داد!

اما افسوس به حال شما! فردای روزی که این موقوفیت‌ها را به شما نشان دادم موقعي که آفتاب شروع به ناییدن نماید مانند اینکه از میان ذرات طلایی آن شنیده می‌شود تاریخ و حقیقت یک دفعه دیگر با صدای بلند فریاد خواهد کرد: «آذربایجان ایرانی بوده؛ ایرانی است و ایرانی خواهد بود».

حرف آخر به ملت قرک

[۱۱]^۱ آقایان محترم‌ها کسی که سطور فوق را نوشته یک نفر ایرانی و در عین حال یک نفر دوست ترک هاست. می‌توانید باور کنید قصد من از اظهار بعضی حرفهای تلغی که مجبور از نوشتن آنها بودم این نبوده که بخواهم احساسات ملت حقیقی و دوست ترک را رنجیده نمایم بلکه اگر شما مقالات گستاخانه روشنی‌بیک را که در جریده وطن انتشار داده و دلایل چنین جملات خصم‌نامه‌ای

می‌باشد و مللی هم که در حالت جنگ با هدایتگر هستند جسارت اظهار امثال آن را نسبت به پکدیگر نمی‌کنند بخوانید مرا معدور خواهید داشت. روشنی بدون رو در بایستی بر علیه نرقی و انکشاف ایران با تمام روح خود مخالفت و خصوصت می‌نماید. در صورتی که من و سایر هموطنانم نرقی و انکشاف ملت دوست ترک را آرزو می‌کنیم. زیرا با وجود این که ترکهای حالیه از عناصر مختلفه تشکیل یافته و مدتی شان عبارت از مدنیت ایران، بیزانس و اسلام می‌باشد امروزه بدون شبه دارای تاریخ شصده ساله و ملیت مشخص هستند. بنابراین این ملیت دلایل حق زندگی است. ملیت موافق تغییر آفای روشنی با تجلیل خون و یا اسمی نهر و شهر معین نمی‌شود بلکه ملیت یک «خاصه روحی» است. چیزی که هست محافظت ملیت همیشه با تعقیب جنگهاهی که آمال جهانگیری داشته باشد ممکن نیست همان طوری که در گذشتمعاً آتبلاهما آنیالها، اسکندرها، چنگیزها و ناپلئونها نتوانستند به وسیله خونریزی دیگران مقاصد خود را از پیش ببرند در زمان حاضر هم پانزده مانیستها و پان اسلاویستها به مقصد خود نائل نگردیدند.

هر ملتی برای رسیدن به آمال شروع خود بایستی طریق نکاملی پیش بگیرد و برای این که در این راه موفقیت حاصل نماید باید از قبول القاات و حرفاهای دروغی ملیتیچی‌های کاذب و ماجرا جو استنکاف نماید. مملکت ترکیه هجده سال است میان جنگ زندگی می‌کند در نتیجه این جنگهاهی متعددی ممالک طرابلس، تراکی، رومایلی، آلبانی، عربستان و سوریه از آن امپراطوری عظیم مجزا شدند و مابقی آن مملکت به وسیله خون و آتش مبدل به خرابیزاری گردید. همان طوری که ممالک مستعمره‌چی اروپا که موجود این جنگ‌ها بودند دارای سیاست خصوصی و ممالک بالکان نیز در این موضوع مقاصد مخصوص داشتند ترکها نیز اشتباهات سیاسی در این جنگها مرتکب شدند. ترکیه در این جنگها مخصوصاً در جنگ اخیری که برای استخلاصن حیات ملی خود جانبازی می‌کرد تمام قوای خویش را در میدان جنگ صرف نمود.

ترکیه خسته و مجروح فعلی بدون شبه به یک استراحت طولانی احتیاج

دارد. یک ملت تنها در سایه فعالیت نظامی نمی‌تواند زندگی کند. اگر زندگی با خونریزی ممکن بود ترک‌های عثمانی که برای فتوحات در داخل آسیا و افریقا آن همه خونریزی کردند امروزه اراضی‌شان این قدر کوچک و نفوذشان این اندازه تقلیل نمی‌یافتد. برای زندگی قبل از هر چیز حیات اقتصادی لزوم دارد. ترکیه به شدت محتاج به اصلاحات مالی و اقتصادی است. سایر اصلاحات اجتماعی‌شان عیناً همین طور می‌باشد. ترک‌هایی که لزش صدosal به این طرف در اسلامبول زندگی می‌کنند تا حال نتوانسته‌اند دسته اطفانیه مکمل و بلدیه‌ای مطابق سیاستم جدید داشته باشند. فست مهم تجارت اسلامبول حالا هم دست عناصر غیرترک می‌باشد.

بدیهی است غرض من از این اظهارات این نیست که اشخاص غیرترک را جبراً لز تجارت کردن باز داشته و یا آنها را به خارج سرحد سوق و یا این که قتل عام‌شان نمودا یک وقتی اسپانیولی‌ها هم لز این کارها کرده عربها - مورها - و یهودی‌های ساکن آن مملکت یعنی فعال‌ترین افراد خود را قتل و تبعید نمودند ولی هنوز هم مملکت اسپانی از فقر و استیصالی که در تحت تأثیر این حرکات در آنجا به وجود آمد نتوانسته است خلاص شودا

ترقی حیات اقتصادی در مملکتی به وسیله تضییق و فشار عناصر دیگر ممکن نبوده، بلکه با توسعه و اداره کردن منابع ثروت صورت خارجی پیدا می‌کند. ترکیه مملکت فقیری است. در مملکت آناتولی یک خط آهن وجود ندارد. حالا هم از آنجا با اصول سه هزار سال قبل که در مصر معمول بود مشغول زراعت هستند. با پستی برای ترقی زراعت اراضی که با خون عساکر جسور عثمانی استرداد شده کوشش کرد. با وجود این که این همه اراضی از دست ترک‌ها رفته باز هم آناتولی دارای اراضی وسیعی می‌باشد [و] اگر به طور لایق آن اراضی آباد شود ممکن است یک ملت بزرگ و حکومت قوی در آنجا به وجود آورد.

آنها که در یک چنین موقع باریک با آمال ماجراجویانه، خیال فتح، آرزوی پان ترکیزم نحریکاتی می‌کنند جانی می‌باشند. آقای رئیس جمهور ترکیه در نظر (دولتی پیکار) خود راجع به عمران و اقتصاد و وظایف اجتماعی ترکیه تشریع

خوبی کردند. عاکر نزک پس از این فتوحات مجبورند که از حیث علم، فن و اقتصاد به سرعت پیش بروند. در چنین موقعی اشخاصی که می‌خواهند با افکار جنون‌آمیز پان‌تورانیزم ایران و توران را فتح کنند نتیجه این مالیخولیا غیر از این که دفعه دیگر ملت را از راه در برده، تولید نلفات زیاد بیهوده در آن مملکت نموده، فلاکتهاي دیگری در ترکیه ایجاد نمایند چیز دیگری نیست.

آقابان! آذربایجانی ایرانیست، نه آذربایجان «فارس» بوده و نه فارس ایران است. ایران وطني است عبارت از دین مشترک، خاک مشترک، عادات مشترک، ادبیات مشترک و تاریخ مشترک است. این وطن را هر یک نفر ایرانی اهم از آذربایجانی و کرمانی دوست داشته و خواهد داشت. ممکن است چند نفر اشخاص بی‌سروپا نسبت به اقسام این مملکت افکار خانانه در کله خود پیورانیده و با سانسیونی اجرا نمایند که در نتیجه دو ملت را نسبت به همدیگر منجر نمایند ولی باید این قبیل اشخاص را خفه کرد.

ترکیه و ایران نه به وسیله دشمنی با همدیگر بلکه به واسطه دوستی بیشتر می‌توانند استفاده نمایند. در میان این دو مملکت چه لز حیث نظامی و چه از جهت اقتصادی منافع متضاد غیرقابل اصلاح ماند این است که وجود ندارد. این دو مملکت که در حدود اروپا و آسیا واقع شده‌اند اگر با اصول صحیح باهم رفتار کنند فواند اقتصادی بزرگ به دست می‌آورند؛ اساساً ملت ایران که تاجر و فعال می‌باشد می‌تواند با ملت ترک که تازه می‌خواهد به میان اقتصادی جدید داخل بشود در روی استخلام صنایع اروپا و با مقاصد معاونت متقابل که مولاد ابتدا می‌باشد و محصولات وطني خودشان را در بازارهای اروپا ترقی بددهند معاهده‌نامه تجاری بینند. اینک این قبیل کارها تنها به وسیله صلح و سکونت صورت می‌گیرد. دوره صلح و سکونت ترکیه حالا دیگر رسیده است. در صورتی که این همه امور مهمه در پیش می‌باشد خیلی موجب نأسف است که یک نفر بی‌سروپا، ایرانی ما را در داخله ترکیه با کارهای تجاری اشتغال دارند تحریر نموده و مقالاتی که احساسات هر ایرانی را رنجیله می‌نماید انتشار بدهد. گرچه این شخص دارای لعمتی نمی‌باشد ولی چون به عنوان ترک بودن این مقالات را

در بک جریله ترک می‌نویسد در هر حال خالی لز دفت و اهمیت نیست.^[۱۲] اقدامات بعض از سلاطین عثمانی به نام اتحاد اسلام برای فتح ایران حتی بنا بر روایات سلطان سلیم اول به همین مقصد چهل هزار نفر شیعه را قتل عام نمود و معذلک به نیجه‌های نرسید، درین محبت بزرگی است. در زمان صفویه در بک مدت قریب یک قرن ترکها از هر فرصتی استفاده نموده و به حدود ایران تجاوز می‌کردند نه این‌که نژادی فایده از این حرکات به آنها عاید نگردید بلکه هم باعث ضعف خود و هم موجب خسته‌شدن ایران گردیده، فقط دول مستعمراتی از این وضعیات استفاده نمودند.

فرقه اتحاد و ترقی در اثنای جنگ بین‌المللی یک دفعه دیگر این قصبه را امتحان نمود. رئوفیگ که به کرمانشاهان نزدیک می‌شد نظریات یک فاتحی را تعقیب می‌کرد. لردوی ترک که به تبریز داخل شده بود شروع به اجرای خجالات واهی از قلیل لز بین بردن زبان فارسی لز میان مردم و ادارات دولتی و اقدام به انتشار جرابید ترکی می‌نمودند. یعنی مانند این بود که خجالات روشنیگ قبل از تحقق پیدا می‌کرد. ولی همان‌طوری که کشته‌شدن چهل هزار نفر شیعه به دست سلطان سلیم لول نیجه‌های نداد این حرکات مذبوحانه نیز تری نباشد. به علاوه ایرانی‌ها که از ترکها انتظار کمکی در مقابل حرکات روس‌ها داشتند پس از مشاهده این افکار خانانه نسبت به ترکها خیلی منتظر گردیدند. تبعید اشخاص میز تبریز مانند شیخ خیابانی، نوری، بادامچی و غیره ابدأ تاثیری در قضایا تولید نکرده بالاخره ترکها مجبور به تخلیه آذربایجان شدند.

آفایان همان‌طوری که توفیق فکرت بزرگ گفت: «خون، آتش و آتش، خون را می‌پروراند این خصومت آتش خون بوده با خون خاموش نمی‌شود». هیچ ملتی تنها به وسیله عدالت و خصومت نمی‌تواند زندگی کند. ترکها در زمان گذشت به قدر کافی به ممالک دیگر تجاوز نموده و با استیلای نظامی زندگی کردند. حالا هم لازم است قدری با روح عصر حاضر زندگی کرده، افلاؤ یک دفعه علل و نتایج جنگها واقعه بین ایران و عثمانی را لز نظر بگذرانید آن وقت می‌بیند این جنگها که موجب تلفات و خسارات بزرگی برای طرفین گردید فرصت

خوبی به دست روسیه استبدادی آن زمان در نیل به آمال خوبیش داد. امروز لازم است برای جلوگیری از تهاجم استعماری و طمع اقتصادی دیگران ایران و ترکیه با هم بسازند. ناپلئون که دارای هوش فوق العاده نظامی بود در آن موقع لحیت اتفاق سیاسی ایران - عثمانی را درک کرده و در این راه کوشش‌هایی به عمل آورده بود ولی اشخاص منعصب آن دوره که رُل روشنی‌های حالیه را بازی می‌کردند از حصول چنین مسله مهم به نام دین ممانعت نمودند. در چنین موقعی که حتی ملل فرانسه و آلمان می‌خواهند با هم آشنا کرده و بسازند کاملاً موقعش رسیده جزای اشخاص را که مجدداً در زیر نقاب پان تورانیزم می‌خواهند آمال پست خود را اجرا نمایند در کنار آنان گذاشت.

برلن - تیرین اول ۱۹۲۴ - ر. مش. تبریزی

**

ما [تجدد] هم کاملاً معتقدیم که ملت حقیقی ترکیه خیالات سوئی نسبت به بروادران هم کیش خود ایرانی‌ها نداشته همان‌طوری که نویسنده محترم ما آقای رضازاده شفق در این مقاله با رساله‌گرانبهای خود تشریع نموده‌اند فقط اشخاص فاسد و دلایل اغراض پست و کوچک که اصلاً معلوماتی هم در شناسایی اخلاق ملل ندارند و ابداً ملیت و لحیت آن را تشخیص نمی‌توانند بدینه همیشه در اطراف مقاصد سوء و شخص خوبیش می‌خواهند برای خاطر دستمالی قیصریه را آتش‌زده و دو ملت هم‌جوار و هم کیش را که بایستی در روی اصل اساسی «آسمال آسایی‌هاست» برای حفظ موجودیت خوبیشتن با هم کاملاً نزدیک گردند به جان همدیگر بیندازند غافل از این که این اشخاص کوچک‌تر از آنند که لاف تخصص زده یا قادر به انجام منویات کیف خود گردند. حتی این قبیل مردمان بی‌سرپا در نظر ما به قدری حفیر است که جواب‌دادن به حرف‌های کوچک آنها را زاید و اتلاف وقت حساب می‌کنیم ولی چون حضرت سعدی «دم فرویستن به وقت گفتن» را «طیره عقل» محسوب داشته اتباعاً به حرف حکیمانه این شخص بزرگ ایران نا اندازه‌ای در صفحات تجدد برای اطلاع هیوطنان خود از هیبت روشنی و مقاصد وی سلبقاً چیزهایی نگاشتیم.

اخیراً که این رساله مهم و ذی قیمت آقای رضازاده شفق که بکی لز بهترین

فضلأً و نویسنده‌گان ماست و مادر وطن چشم‌های امید خود را به چنین فرزندان فاضل و خلف خود دوخته است، به دست ما رسید برای زینت صفحات این‌نامه متجدد عیناً بدون حشو و زوابدی ترجمه و عقاید این نویسنده متبحر ایرانی را به نظر قارئین خود رسانیده در ضمن هم توانستیم لیل‌هایی از این رساله مهم و از نویسنده محترم آن و امثال و چنین فرزندان لایق وطن عزیز در دل هم‌وطنان تولید نهاییم. امید است که اگر نواقصی در ترجمه آن به نظر بررسد اغراض تجدد خواهند نمود.

۱۵

ما و ترک‌ها^۱

البته خوانندگان محترم در شماره ۳۳۴ شفق [سرخ] بک قسمت از اشعار و تصویف‌های عارف را که به واسطه محظوراتی دست و پاشکته چاپ شد خواندنماند ولی نمی‌دانند این اشعار و تصویف‌ها محرك اعتراض و اوقات ([تلخی؟] مقامات رسمی ترکیه گردید و گویا مراسله گله‌آمیزی به وزارت خارجه در این خصوص نوشته‌ند. مگر این تصویف و اشعار چه داشت؟ فقط به برادران آذربایجانی ما تذکر داده بود که زبان ملی آنها را عوض کرده‌اند و تعصب ملی آنها نباید اجازه بدهد هنوز در سرزمین پدران آرین آنها لهجه امراء مقول حکومت کند. علت این متنه نیز معلوم بود که ترک‌ها هر میان چند وقتی که بیکار می‌شوند برای رفع خستگی از ضریعت‌های سختی که دیگران به آنها می‌زنند راجع به نفس‌ترین قطعات ایران زمزمه می‌کنند، به زندگانی خصوصی ایرانی وارد شده، سخره می‌کنند، بر ضد وحدت ملی تبلیغ می‌کنند، ایران را سراسر ترک تزاد معرفی می‌کنند و تنها دلیل آنها این است که با زبان ترکی در آذربایجان صحبت می‌شود.

تقریباً سال گذشته نیز این تبلیغ با یک لهجه جذی و حرارت‌آمیز و مومن به حیثیات ملی ما در جرائد ترکیه شروع و آقایان سلیمان نظیف گرد و روشنی‌بیک به اسهال قلمی مبتلا شدند. در آن تاریخ در محافل ادبی و سیاسی ایران این

منله هم از لحاظ اسناد و مدارک تاریخی و هم از لحاظ مضرات سیاسی آن مطرح گردید و بنا شد که برای جلوگیری از این گونه تبلیغات مخالف وحدت ملی اقداماتی شود. البته یک قسم مهم این اقدامات وظیفه دولت بود ولی به مناسباتی دولت نه تنها نمی‌توانست ولرد این قضیه شود بلکه به ملاحظه این‌که میل داشت روابط دریار طهران و آنقره خوب و بهتر شود از معاملة بالمقابلة ما نیز جلوگیری کرد. یعنی راضی نشده جراید ما بنویسند ترکها کسی هستند و موقعیت سیاسی و اجتماعی آنها چیست و سوابق تاریخی آنها با چگونه اتفعاراتی (۱) مزین است و دعاوی مفعک و مسخرمانگیز محررین زیردست آنها مانند روشنی‌بیک و سلیمان نظیف تاچه درجه قابل خنده است. چند نفر از ادباء متبع تصمیم گرفتند که مطالعات مفصلی در تاریخ آذربایجان بنمایند و اتفاقاً آقای نقی‌زاده به آنها گفت که یک وقتی از منشرق و دانشمند مشهور آلمان پروفسور مارکوارت برای جریده کاوه مقاله‌ای در این باب خواسته بودند زیرا در آن تاریخ هم باز آقایان ترک‌های بیکار اسلامبول شروع به این گونه تبلیغات نموده بودند و پروفسور مزبور به جای مقاله در چند روز رساله مفصلی نگاشتماند که الان در برلن و اداره مجله ایرانشهر موجود است.

همین خبر آقای نقی‌زاده که اطلاع‌آ و شاید تشویقًا گفته شده بود برای آرام‌کردن اعصاب متهیج افراد یک ملت اتکالی که مایل نیت زحمت بکشد و سخواهد حتی تاریخ آذربایجان لو را هم آغاز نماید کافی بود و آقایان به کل قضیه را مکوت عنه گذاشتند.

ما که نمی‌توانیم چیزی بنویسیم. رفتای مورخ و متبع هم که زحمات پروفسور مارکوارت را – ولو این‌که ایرانشهر آن را برای تزیین اداره خود گذاشته و چاپ و منتشر نکرده است، برای جلوگیری تبلیغات کافی دانسته و در آن تاریخ هم آقای عارف به آذربایجان مسافرت کرده بودند ما مسافت ایشان را مفتخم‌ترین فرصتی دانسته و از ایشان خواهش کردیم در این موضوع اقدامی بگذست زیرا این قضیه سوابق بس طولانی داشت. منحصراً در ایام مهاجرت که عارف هم در اسلامبول بود و ترکها به جای مهمان‌نوازی شروع به بدگویی از ایران و تبلیغ ضدآذربایجان و ترک‌بودن زردشتا و سایر اوهام مغولی کرده

بودند، زیرا مطابق رسم معمول خود نازه از ضربت‌های متغیرن گیج شده بودند و به ایرانیان چسیله بودند، میان همین سلیمان نظیف و عارف مبارزاتی ادبی شروع شده بود و عارف واقفترین مهاجرین بود به روحلات و مطامع و بهتر گوییم به مالیخولیا و بلهوسی رجال ترک و... سیاسی فرقاًز و از طرف دیگر به آذربایجان تعلق مخصوصی داشت و به همین مناسبت وقتی که وثوق‌الدوله آذربایجان را عضو شفاقلوسی ایران گفته بود آن سرود پر از شور و هیجان معروف «جان برخی آذربایجان باد... الخ» گفت و به همان اندازه نیز آذربایجان غیرتمدن به نفس گرم و روح وطن‌پرستی شاعر ملی خود معتقد بودند. بعد معلوم شد که خود عارف نیز در این خیال بوده است. در هر حال دو شب در تبریز کنسرت داده و به کلی روح با شهامت برادران تبریزی ما را به هیجان آورده و حتی کسبه بازار نیز به ترک زیان ترکی مبادرت کردند.

عارف در این غزل‌ها و سرودها ترهیبی به ملت یا دولت ترکیه نکرده فقط به برادران خود دورنمای یک آذربایجانی را که هوسرانی سلاطین عثمانی آن را از خون رنگین نموده است نشان داده، لز شهامت پادشاهان شرافتمد صفویه کلمای گفته و بالاخره به آن‌ها گفته است به زیان خود نکلم کنند.

ولی بعضی از مقامات رسمی از این قصبه مکندر شده و حتی مراسمه‌ای نیز به مقامات رسمی ما نوشته و در آنجا مخصوصاً این نکته را منذکر شده بودند که ما مجررین و جراید ترکیه را ساکت کردیم، نشر این‌گونه چیزها در جراید ایران اسباب تحریک آن‌ها خواهد شد. در صورتی که اشعار عارف نه حمله به دولت ترکیه و نه تعرض به شئون داخلی ملت ترکیه بوده و چیزی نبود که مورث گله‌گذاری شود.

از قضا چند روز بعد شماره ۱۹ جریده «بنگی ترکیه» - ترکیه جدید - به اداره مارسید که مقاله‌ای به امضاء سلیمان نظیف بر ضد شئون داخلی و حیثیات ملی ما نگاشته شده که در ضمن نوحمرایی بر قطور از هیچ‌گونه نیش و تعرضی نسبت به ما و ملت ماخودداری نکرده بود. ما هم به ملاحظه این که درج یک همچو مقاله که تعصب جاهلاته آن را املاء و غرض ورزی آن را نگاشته بود و شاید روح ملت ترکیه نیز چنان‌دان با این قبیل تبلیغات خنک و عداوت‌زا آشنایی ندارد اسباب تهیج افکار

عمومی ایران بر ضد دولت دوست ما ترکیه خواهد بود خودداری نموده و عین روزنامه را به ضمیمه ترجمه آن به وزارت خارجه فرستادیم.

ولی مع الاسف امروز هم آخرین شماره جدید وطن رسیده و مقاله‌ای تحت عنوان «ترک‌های ساکن آذربایجان جنوبی» به امضاء مخبرش داشت که در صفحه ۳ شفق مطلعه می‌فرمایند و نظریات مارادر شماره آینده قرانت خواهید فرمود.

ترک‌های ساکن آذربایجان جنوبی

وضعیات سه میلیون نفوس توک در تحت اداره حکومت ایران

(مفاد مرا ایست که مخبر جربده وطن منطبعه اسلامبول که این ایام مشغول سیاحت در ممالک قفقاز و آسیای صغیر و آذربایجان است به اداره روزنامه مزبور از باکو نوشته است)

دیروز از باکو به طرف شمال یک نظر دقیقانه انداخته وضعیات داغستان را به طور خلاصه به شمار مرقوم داشتم. امروز قبل از آنکه به طرف مکوره پبار بشوم می‌خواهم قدری از اوضاع آذربایجان ایران تحقیقاتی و تدقیقاتی بنمایم. قبل از همه چیز لازم دیدم که خاطرنشان نمایم قسمت جنوب آذربایجان که در تحت حاکمیت دولت ایران قرار گرفته است چنانکه در کتب جغرافیای عالم نوشته است آذربایجان ایران نبست. به این منطقه در باکو نام آذربایجان جنوب داده‌اند و سکنه این آذربایجان جنوبی مانند شمال آذربایجان به اکثریت از نژاد ترک می‌باشد. همان‌طوری که شمال آذربایجان با ایران هیچ‌گونه علاقه نزدی و زیانی ندارد و جنوب آذربایجان هم بدین منوال با ایران که در تحت اطاعت و حاکمیت اوست علاقه و ارتباط مستقبی از این حیث نداشته و ندارد. آذربایجان کنونی ایران که دارای یک صد و پنجاه هزار کیلومتر مربع می‌باشد مالک سه میلیون یعنی شش کرور نفوس است که از این نفوس دو میلیون و دویست هزار نفر از نژاد خالص ترک بوده و مابقی به قرلار ذیل تقسیم می‌شود: کرد پنجاه هزار، طالیش پنجاه هزار، عیسیان پنجاه هزار، ایرانی سی و پنج هزار، یهودی پانزده هزار.

لز ایستادیستیک فوقالذکر به خوبی واضح می‌شود که یگانمنزاد و عنصری که سایرمنزاد و اقوام‌های ساکن آذربایجان را در فرون و اعصار مدیده در تحت اسارت و رقیت خویش قرار داده از حیث عده صد پیک مجموع نفوس مملکت مزبور را تشکیل داده است. هرگاه سرنوشت و مقدرات هر مملکتی را نسبت به عده نفوس آن‌جا معین نمایند ایرانی‌ها هیچ‌گونه حقی در آذربایجان لز این نقطه نظر نداشته و ندارند و فقط چیزی که هست و مرا بدان علاقه‌مند ساخته متنله علاقه و روابط سیاسی و تاریخی و اجتماعی است که آذربایجان را به ایران مربوط و متصل نموده است. چیزی که محرك عصبات من گردید رفتار و حرکات ناشایسته‌ایست که نسبت به ترکها در این‌جا معمول و مجری می‌دارند و من چون یک جریده نگار ترک هستم حق دارم بر این که در این‌باب تقاضا نمایم که خاتمه به این سوه رفتار بدھند.

برای آنکه به خوبی از مظلومیت ترک‌های جنوب آذربایجان مطلع شویم کافی است که یک سیاحت به این منطقه بنماییم. در هر صورت وضعيات ترکها در آذربایجان خيلي ملالت‌انگيز و تأسف‌آور می‌باشد.

این صدای مظلومیت چندی در صحابف جراید طنین‌انداز گردید، ولی من چرا دروغ بگویم این انعکاسات را حمل بر متنه اغراق می‌نمودم ولی سیاحت من پرده از روی کار برداشت و به محض این که قدم به خاک باطوم گذاردم اشخاصی که به وضعيات جنوب آذربایجان اطلاع کامل داشتند با شرح و تحریر اوضاع آن‌جا مرا از شک و شبهه نجات دادند و بیش از همه شکایات سکه ترک این منطقه به گوشم برخورد و مرا بی‌اندازه متأثر ساخت.

ییچاره آذربایجانی‌ها غالباً به مصائب و مظالم متوالیه طاقت نیاورده از اوطن خویش مهاجرت کرده در تغلیس و باطوم و باکو و در سایر بلاد قفقاز زندگی می‌نمایند. مناسبات سیاسی ما با دولت ایران طبعاً یک متنله جداگانه را تشکیل داده است که به هیچ‌وجه مربوط به این متنله فوقالذکر نمی‌باشد و تمام ملت ترک آرزو و میل دارند که این روابط و مناسبات روزی‌مروز صمیمی تر و مستحکم تر گردد.

در موقع عقد و امضای معاهده و بیور که بر عله دولت پوسیده سابق

خشمی قرار گرفته بود دولت ایران به این صدد افتاد که مناطق و اراضی ترکنشین را ضمیمه متصفات خویش بسازد ولی ما حالا به این موضوع کار ندلریم و نمی‌خواهیم در اینجا ذکر نمائیم که دولت ایران در عضویت مجمع اتفاق ملل این قضیه را در غایب ما موضع بحث قرار داد ولی چون نتیجه بدست نیاورد ما در اینجا و در این مورد عصبانی نمی‌شویم و به علاوه به هیچ وجه جزئی خصوصی در این خصوص در دل خود راه نداده و نمی‌دهیم زیرا که روابط صمیمانه ما با ایران بیش از این‌ها در نزد ما گرانبهاتر است که با این جزئیات خلیلی بر ارگان آن وارد آید ولی وظیفه هر ترک این است که اتخاذ یک سیاست منصفانه و عادلانه را در آذربایجان از دولت ایران تقاضا و نمایند. مقصود دولت ایران از تعقب این سیاست بسی رویه و از تفییق و فشار ترکها چیست؟ آیا مقصده این است که ترک‌های آذربایجان را تغیرنژاد داده ایرانی‌اصل بکند!! هرگاه این سیاست در جریان قرون و اعصار عدیده نتیجه مطلوبه نداده است به طریق اولی بعله‌ام مشمرشمری نخواهد شد.

اگر ایرانی‌ها به جای این که ترک‌های آذربایجان را در تحت تفییق سیاست خویش قرار دهنده زحمات و مساعی خود را در استقرار و استحکام حاکمت و نفوذ سیاسی خویش در تمام قلمرو خود مصروف می‌داشته امروز خبلی استفاده و منافع شایانی از آن به دست می‌آورند. زیرا که نظر به اطلاعات عمیقه که تحصیل کرده‌ام در وضعیت جنوب آذربایجان نفوذ و تسلط روس و انگلیس بیش از حاکمیت ایران اجرای حکمرانی می‌نماید. اگر در سایر ایالات و ولایات ایران در موقع انتخاب دو، سه حزب یا فرقه کاندیدها معین می‌کنند در آذربایجان فقط روس و انگلیس در قطبه انتخابات رُل‌های مهمی انجام می‌دهند. این است وضعیات آذربایجان و این است وصایای خالصانه ما و نظریات بی‌غرضانه ما که در این خصوص به قلم آورده‌یم و بس.

احمد شکری مخبر سیار وطن

سیاست پوسیده

یک اشتباه جاھلاته برای آذربایجان مدعی تراشیده^۱

در شماره دیروز وعده دادیم نظریات خود را راجع به بیانات مخبر جریده وطن با بهتر گوئی نمونه مالیخولیای مضحک بعضی محررین ترک بتوصیم. برای دفعه دویم به این صفحه سیاه تاریکی که هوس و بی بصیرتی آن را املاء کرده و تعصّب خشک و وطن پرستی خارج از اندازه آن را نگاشته نظر انداختیم، غیر از یک خنده مستهزانه طولانی چه جوابی ممکن بود به این بیانات داده شود؟ «آذربایجان جنوبی»، «سه میلیون ترک در تحت حکومت ایران»، «هیچ گونه علایق نژادی و زبانی بین آذربایجان و ایران نیست»، «برادران مادر تحت اسارت و رقیت ایران فرار گرفته‌اند» این دروغ‌های ناشتا، این اشک‌های مصنوعی، این دعاوی بی‌دلیل، این اظهارات کردکانه، این مالیخولیای جنون‌آمیز و این منطق‌های وارونه که شاید زمامداران ترکیه که امروز مواجه با مشکلات داخلی و خارجی هستند و بالطبعیه حوادث دنیا آنها را معقول و متین کرده است به سخافت آن اذعان داشته باشند جز خنده مسخره چه جوابی دارد؟

او لاً یک دسته از محررین ترک این اشتباه بزرگی کردماند که میل دارند این اشتباه یک حقیقت مسلم باشد و بر روی این اساس غلط و کج، یک قصر خیالی ساخته‌اند که متأسفانه هر قدر بالاتر رود کج نز می‌شود. لاز اشتباهاتی که دامنگیر بعضی از نویسنده‌گان ترک شده است این است که خیال می‌کنند جهت جامعه یک ملت زیان است یعنی تنها زیان میزان فارق اقوام دنیاست از یکدیگر و قدر مشترک ملل زیان آنهاست.

اگر به اقوال علماء اجتماع مراجعه داشته و از نوامبیس اجتماعی که تبع در احوال ملل و سیر در گذشته اقوام دنیا آنها را بسط داده و مقرر نموده است اطلاع می‌داشتمند می‌دانستند که زیان هیچ وقت علامت ملت است. ممکن است جزء سایر عوامل وحدت به شمار رود ولی هیچ وقت وحدت زیان علامت وحدت نژادی و اختلاف زیان علامت افتراق ملی نیست.

اگر زبان تنها شاخص ملیت اقوام دنیا به شمار می‌رفت باید ملت مصر و عراق و سوریه و جاوه [؟] و مراکش و طرابلس و حجاز و تونس و الجزایر یک ملت باشد همچنین انگلیس و اتازوئی ملت واحده باشد، پروس و اتریش یک ملت باشد، بلجیک و فرانسه یکی باشد، سویس مرکب از چند ملت باشد. ملیت قبل از همه چیز مربوط به ساختمان فکری است که در نتیجه زندگانی در یک محیط طبیعی و متأثر بودن از یک سنت عوامل ارضی و سماوی ایجاد می‌شود. وقتی می‌توان یک دسته از افراد بشر را ملت واحده نامید که در طرز فکر و ادراک در کیفیت احساسات و تخیلات و بالتبجه در آداب و عادات قدر مشترک داشته باشد خواه به یک زبان تکلم کنند یا دو زبان.

حتی مللی که از یک اصل و یک نژاد هستند ممکن است بعد از جداسدن از هم وزندگی کردن در دو اقلیم مباین، دو قسم مشاغر و ادراکات و به اصطلاح فرنگی‌ها دو شکل «مانتالیته» پیدا کنند در این صورت در ملت کاملاً مباین می‌شوند.

بعد از این قسم، زبان و دیانت ممکن است موثر در ایجاد وحدت ملی باشد. یعنی جزو عوامل ضعیف به شمار می‌روند و ممکن است ابداً موثر هم نباشند چنان که مشاهده می‌کنیم ملل همدین و هم زبان فراوانند که کاملاً از همدیگر تفاوت و متمایز و متغیر هستند و بلکه در احساس و ادراک و تصور و طرز تخیل به کلی از همدیگر جدا هستند و هر کس که میان آنها برود تفاوت و فرق محروس در آنها مشاهده خواهد کرد. حال آیا مضحک نیست که بعضی آقایان محررین ترک تکلم بعضی از آذربایجانی‌ها را دلیل ترک بودن آنها بدانند؟ در صورتی که تمام اشخاصی که به آذربایجان سافرت کرده‌اند می‌دانند حس ضدترک و عاطفه ایران‌پرستی در آذربایجان بیشتر از سایر نقاط ایران است یعنی به قدری که ترک زیان‌های آذربایجان به مملکت خود و به وطن و به جامعه ایرانیت مثبت هستند شیرازی‌ها و کرمانی‌ها که در فارسی بودن آنها حرفی نیست مثبت نیستند.

این تعصب و وطن‌پرستی ساکنین صفحه آذربایجان است که سطور خوبین ناریخ شاهزاده ایران و ترک را نگاشته است. کسانی که خون پدران آنها استقلال و قومیت و وحدت ملی ایران [را] بر صفحه تاریخ منفوش [کرده]

کسانی که شجاعت و رشادت اجداد آنها همیشه سد پیشرفت مطامع هوسناک سلاطین آل عثمان بوده است ترک نیستند و خیلی افتخار دارند به این که لز نژاد خالص ایران و افتخارات تاریخ بزرگ و طولانی ایران مال آنهاست. هیچ وقت بک آذربایجانی تاریخ ملت خود را به قرون مظلوم و سلطی و مرحوم چنگیزخان متهم نمی‌کند و عموم ترکیزیاتان آذربایجان می‌دانند مبدا تاریخ ملت عظیم‌الثأں آنها پا بر فرق نهضت خونین تاتارها گذشت و همین طور بالا می‌رود تا فروتنی که سبادت دنبای مایین آنها و یونان با رم تقسیم می‌شد. فروتنی که هنوز لفاظ وحشی تاتار برای خرابی دنبای از خواب بیدار نشده بودند.

خیلی مضحك است! مخبر جریمه وطن دولت عثمانی سابق را پوسبده می‌نویسد و خود هنوز سیاست پوسبده آنها را که قرنها ما و ملت ترکیه را مشغول هم نموده و فرمت به دشمنان مشترک هر دو داده بود تعقیب می‌کند. از لحد بیرون آوردن سیاست پوسبده‌ای که شاید منظرین دو ملت کاملاً به وخت و عوایق سره آن بی برد و لز خبطهای گذشتگان نادم هستند بعضی نویسنده‌گان دیمی که عدد آنها از روشنی‌بیک و سلیمان و باز هم سلیمان نظیف و روشنی‌بیک تجاوز نمی‌کند تنها سرمایه نبرز سیاسی و فلمی خود خود قرار داده‌اند.

سیاست پوسبده آل عثمان را سیلی فهار اروپا از خاطرها برد و باید با خود آل عثمان در زیر لحد فراموشی دفن شود و به جای آن شایسته است سیاست جوانی مانند سیاست سایر دول اسلامی نصب‌المیعنی افراد مسلمین شود؛ سیاست حفظ خود و عدم معارضه با دول مترقبی. آیا این دلیل کوچک مغزی و کوچک فکری نیست که یک نفر ترک بالکان زیبا و قشنگ را فراموش کند طرابلس را فراموش کند، الجزیره را فراموش کند، مراکش را فراموش کند، مصر ثروت‌بخش را فراموش کند سواحل بحر اسود را فراموش کند، حدود رود دانوب را فراموش، سوریای زیبا و حاصل خیز را فراموش کند و بچبد به آذربایجانی که در تاریخ سابقه ندارد از ایران مجزا بوده است. آذربایجانی که جزء لاپنجزای ایران است، آذربایجانی که بکی لز مراکز تمدن ایران است، آذربایجانی که عضو برادر آنها است؟

جز کونه فکری و تقلید سیاست پوسیده آل عثمان و غرض ورزی دلیل دیگری دارد؟ آقایان چرا عطف توجہی به مرصل نمی‌کنند که همین دو روز مقدرات آن را اروپا می‌رود تعیین نماید. اگر هنوز مالیخولیای پانترکیزم و تشکیل مملکت عظیم توراتی در دماغ آقایان باقی است و در پیروی از این خجال کودکانه که دنیا با نظر تمخر به آن نگاه می‌کند دست به این نفعه زده‌اند چرا راجع به موارد النهر و ازبکستان و یا به قول خودشان راجع به آذربایجان شمالی! و راجع به ترکستان چین کلمه‌ای نمی‌نویسند؟

وانگهی آقایان چرا مثل کبک سر خود را زیر برف کرده کسی را نمی‌بیند، خجال می‌کنند کسی دیگر هم آنها را نمی‌بیند؟ چشم خود را باز کنند، به دنیا نگاه کنند به بیتند در هیچ مملکت نیم متمدنی هیچ نویسنده کم مغزی پیدا می‌شود که تمام فکرش متوجه این باشد که رجال تاریخی سایر ملل را به ملت خود نسبت بدهد و برای پیداکردن افتخارات تاریخی حتی نسب اشخاص را هم بلزدد؟ مثلاً بگویید زردشت ترک بوده است آن وقت برای مادر زردشت یک اسم خجالی فرض کند و این اسم خجالی ظاهرآ شیه یکی از کلمات ترکی باشد و همین را سند ترکبودن زردشت قرار دهد؟ در صورتی که هنوز اشمعه تاریخ نتوانسته است شیع زردشت وجود او را از حالت ابهام و تاریکی بیرون آورد و زند و اوستای او هنوز در حمله مغول از بین مغول نرفته باشد. آقایان محررین دیسی ترکیه با این سخن متناسب و دلایل در صفحات جراید خود به دنیا ظاهر می‌شوند. سخن فکر کوتاه و تاریک و هولناک و کودکانه دو تنفر آقایان سلیمان نظیف و روشنی‌یک که چشم دلشان روشنی سومی هم پیدا کرده‌اند که در سخافت فکر کمتر از آنها نیست از این قبیل است و مضحك این است که وقتی چیز می‌نویسند خود را نماینده افکار عمومی ترکیه معرفی می‌کنند در صورتی که ما تصور می‌کنیم روح ملت ترکیه از این سخافت و خفت دور است و ماقبل منتعجیم که چرا دولت ترکیه از تبلیغ این‌گونه سخلفاتی که بالطبعه لثر سوه در ملتین خواهد بخشد جلوگیری نمی‌نماید در صورتی که زمامداران هر دو مملکت در تحکیم روابط حسنی نهایت سعی را دارند.

هرچه هست ترک است^۱

رشید پامی

مللی که در تاریخ موجوده اقوام دنیا تفحص کرده و به جزئیات احوال بشر لز روی مسطورات کتب آکادمی حاصل نموده‌اند دیگر به متن تاریخ فناعت نکرده و دیدگان ثاقب خود را به ماورای زمان تاریخی دوخته و حریصانه در مالک قدیمه کنجکاوی نموده، آثار بلاد و صخرهای جبال را با صبر و استفامت و صرف مال و عمر زیرو رو می‌کنند شاید فرمای روشنایی بر ظلمت ایام ماقبل تاریخ نافه و حقيقی روشن گردد. تفحصاتی که در مصر کردماند و کثفیاتی که در آشور و بابل و ترکستان نموده‌اند همه نمونه این حرص حقیقت جویانه بشر است که در صدد است نجابت خود را حتی المقدور ثابت‌تر کند و سلسله نسب و تاریخ فرمانروایی خود را پیش‌تر ببرد. معلوم است که اگر تاریخ مصر تا چهل هزار سال قبل از مسیح عقب می‌رود و نمونه تمدن ساحل نیل به چهل قرن پیش از میلاد می‌رسد نوع بشر عموماً مفترخ و مسروق می‌گردد ولی ساکنین مصر مخصوصاً سرافراز و مشعوف می‌شوند زیرا در مملکتی ساکن است که تمدنش نصف قرن پیش به دوره کمال رسیده بوده است. اهل مصر از ساعی و زحمات علمای فرانسوی و انگلیسی در این مورد همواره مباهی و منون هستند.

خوبی‌خانه ایران هم از چند سال به این طرف علمایی را پذیرایی کرده است که شوش و بیستون و استخر را کاوش نموده و با خواندن کتبیه جبال متفرقه روشن بخش تاریخ قدیمش گشته‌اند. جدیداً برادران ترک مانیز به حکم پیشرفت در علوم و مجاورت با اروپا به خیال افتاده‌اند که در تاریخ ایران تحقیقاتی نموده و نکات تاریک را منور سازند. اگر علمای فرنگ بعضی اشخاص را از رفتار خود ملول و شاکی نموده‌اند به این جهت که خزایین عتیقات را می‌گویند از ایران برد و زینت موسمهای مالک خود ساخته‌اند لاقل این خدمت را باید از آنها منظر داشت که سعی کردماند بر اتفخارات تاریخی ما افزون و نمک را که می‌خورند نمکدان را نشکنند. ترکها بدون این که زحمت کنند یک وجب خاک یا لاقل

بازکردن یک صفحه تاریخ را به خود بلعند شاعرانه چشم‌ها ما را به هم نهاده و در عالم خیال در تاریخ ایران چه در ازمنه تاریخی و چه ماقبل تاریخ سیرکرده و در هر قدم مارالز مفاخر خود محروم نموده و مجده‌انه در صدد عربیان کردن ما از زیست‌های تاریخی برآمدemanد. هرگز یک هبّت علمی به ایران نفرستاده و لاقل قول علمای اروپایی یا مورخین یونانی قدیم را طرف اهتنا قرار نداده و فقط میل فرمودماند یکی از همسایگان خود را از بین ببرند.

ضریتی که خیال می‌کنند این دفعه به همایه خود وارد می‌آورند از جنگ‌های زمان صفویه و نادر اثرش را بیشتر می‌دانند زیرا که آن محاربات نتیجه مهمی جز خرابی یک قسمت از ایران نداده و بالاخره پس از عودت لشگریان عثمانی ایران و ایرانی بر جای می‌ماند ولی این مرتبه با خود گفته‌اند چه بهتر از این است که بگوئیم و اصرار کنیم که اصل ایران وجود نداشته است؟ هرچه هست ترک است! تمام خاک ایران ترک است. هوای آن ترک است. اشخاص بزرگی که آمده و نام او را مخلّد ساخته‌اند ترک بوده‌اند. آثارشان ترکیست. کیه‌های کوهها ترکیست. حتی کوهها هم ترک هستند!

در مقابل این کشفیات مهمه چه می‌توان گفت؟ دو سال پیش شنبدهم ترک‌ها عقیده دارند که آذربایجان ترک است. مردم ایران دو دسته بودند. بعضی واقف و شجاع و متبین لبخندی زدند و گفتند همایه عزیز ما که خیلی لز طرف‌های دیگر صدمه دیده حق دارد در دلش یک آرزویی را نوازش کند و خودش را به خیال مسرور سازد. بگذارید بگویند. چرا آرزوی خشک و خالی را لز همایه خود دریغ داریم!

دسته دیگر که بی‌حال و قلری درویش بودند می‌گفتند خود آذربایجان جواب عثمانی را خولهد داد زیرا که سرچشم احساسات آتش‌بار است و اگر هم نداد خدای نخواسته ساپر بلاد ایران که برای ما می‌ماند و مثل شاه سلیمان صفوی می‌گفتند اگر عثمانی ولایات غربی را برد اصفهان ما را بس. ولی حالاً آن اشخاص که به شوخی این حرف‌ها را می‌زدند چه خواهند گفت اگر بشنوند که ادعای تاریخی ترکها و زمکرده و کم‌کم شامل خراسان و فارس هم گردیده است! نه فقط آذربایجان ترک است بلکه خراسان و فارس هم این افتخار را دارند!

زردشت فقط ترک نیست به آن جهت که سه چهار هزار سال پیش در ولایتی متولد شده که امروز مردم آن جا یک قسم ترکی هم بلد هستند. بلکه فردوسی در طوس، سعدی در شیراز، جامی در جام خراسان و خیام در نیشابور و بهزاد در هرات همه ترک بوده‌اند.

تمام این کشفیات خیالی نیست زیرا که ترکها همسایه و معارض اروپا البته در این عصر فقط حدس نمی‌زنند و فرض نمی‌کنند بلکه اقوالشان مستند به تحقیقات عمیقه تاریخی است. همه دلیل دارد و چه دلیل‌های محکم! برای خنده‌یدن به این کشفیات تازه لازم است جریده وقت نمره ۲۸۲۶ مورخه ۲۴ ربیع‌الثانی را به دست آورده بخوانیم ولی متأسفانه لھالی این مملکت ترک‌نشاد (!) بعض ایران نمی‌فهمند در آن جریده ترکی چه هست و ما در این مقاله بعضی از جملات و عبارات آن را محض استفاده خلق خدا می‌نگاریم و در تأیید آن فرمایشات شمعای توضیح و اضطرابات می‌دهیم.

ما دورافتادگان آسایی شنیده بودیم که دانشمندان اروپا و امریکا مایلند و در این فکر شب به روز می‌آورند که تمام ملل دنیا یکی بشونند؛ دارای یک زبان، یک ملیت، یک فکر و یک عقیده گردند. اما این اندیشه از دایرة فرض و آرزو خارج نمی‌شد. ترکها برای پیش‌بردن این فکر خوب راهی پیش گرفتند. عزم نمودند که برخلاف تمام اسناد گرامی نوع بشر بگویند و ابرام کنند که دنیا همه ترک است تا به این ترتیب وحدت اقوام بشر صورت بگیرد. ابتدا از ایران شروع نمودند. زیرا که نزدیک بود و مردمانش را خوش باور و کم اطلاع می‌دانستند.

در واقع همینه از این بزرگواری ترکها که در روشن نمودن تاریخ مازحمت می‌کنند باید مشکر بود.

در نظر دارم که آدم‌های چیز فهم ما می‌گفتند تاریخ باید لازم تعصی مبری و لازم طرفداری و نظر خصوصی متنزه باشد. می‌فرمودند تواریخ قدیم ما هیچ یک تاریخ خالص نیست چرا که لازم روی تعصب و هواخواهی نوشته شده و مورخینی با سربشم و طناب افتخارات به بزرگان عهده‌بسته و نسبت امراء را به سلسله‌های بزرگ قدیم یا به سارگان ا Osman یا به خدایان و ایزدان رسانیده‌اند. می‌گفتند این ترتیب صحیح نیست. تاریخ همان است که اروپائیان می‌نویستند.

هر جا سندی است عیناً به آن اشاره می‌نمایند. هرچا نظری است با منطق و برهان اجزاء آن را به هم پیوند می‌دهند. حال معلوم می‌شود آن نظر به خطابوده تاریخ هم شعر شده است.

یکی از محققین ترک موسوم به دکتر رضانوریک چندین جلد تاریخ با فصیله در شان ملت خود مدون کرده و در جلد پنجم آن کشف مهم فرموده‌اند و جریبد وقت لطفاً آن فصل را خلاصه کرده و به عنوان «مدنیت ایران آثار ترکهاست» مقاله نشر داده است:

«اولین دولت و ملتی که در ایران ظاهر شده دولت و ملت مدی است و اینها ترک می‌باشند و چون مادر دول ایران دولت مدی است موجودیت سیاسی ایران از ترک و ترکی به وجود آمده است.»

خواستگان محترم می‌بینند که دولت مد ترک است و مادر اول ایرانه پس ایران از ترک به وجود آمده‌ای برفرض که مد ترک باشد آیا دولت ایران که سپرس موسس آن است وقتی که مد را گرفت و سایر بلاد را تصرف کرد خودش و مملکتش تمام ترک شدند؟ مثلاً اگر دولت ترکیه بلغار را بگیرد، تمام دولت ترکیه بلغاری خواهد شد؟^[۲] منحصر به ترک‌های عثمانی نیست که می‌خواهند بر مفاخر قوم خود بیفزایند. تمام ملل این جاه‌طلبی مشترک با نجابت‌تراشی اجتماعی را نز کارهای شرافت‌آور خود قرار می‌دهند. نوع انسان میل دارد اشرف مخلوقات باشد و کسی هم نیست ادعای او را رد کند.

نژاد اروپایی مدعی است که از تمام نژادها هوشی بیشتر و ظرافت طبعش زیادتر است و به هیچ برهانی هم عقب نمی‌رود. ادبی عرب که شیفته زیان خود بوده‌اند عقیده دارند که آدم و حوار بیشتر عربی حرف می‌زدند و ابوالبشر بعد از افتادن بر این خاکدان باز شعر عربی در مرتبه پسر خود گفته است. ایرانی‌ها معتقد بوده‌اند که کیومرث گلشاه لقب داشته و نخستین انسانی است که از گل پیدا شده است و لو را ابوالبشر می‌دانند. افسانه‌[های] یونان و هند و مصر و گله تمام ترکیبی است از این قبیل تفاخرهای کودکانه. اگر بعضی رد بر داروین می‌نویسند نه از آن جهت است که ولغعاً دلیلی برای شکستن براهین فیلسوف

انگلیسی دارند بلکه از آن رو است که راضی نمی‌شود اساس افتخار و شرافتی که مورخین و کهنه برای نوع بشر چیده و او را پسر آسمان و خدای زمین کردماند از هم پاشند و به جای آنکه از طبقات افلاک فرود آیند از قعر لجن دریاما به شکل یک کرم ساده بالا بیایند! (در صورتی که دلایل طبیعی قوی نیز بر ردل او آورد.) بونانی‌ها تمام مالک متمن شرق قدیم را «باریار» می‌گفتند و اعراب سایر اقوام را عجم می‌خواندند یعنی کسی که مثل عرب فصیح حرف نمی‌زند و در زبانش هجمه است.

ترکها هم امروز در صدد جهانگیری اصطلاحی و فضلى افتاده‌اند ولی با این اصل که می‌خواهند مال دیگر را از مفاخر خود برهنه کرده زیب دوش خوش سازند.

چنان‌که گفته‌یم این طبیعی ذات بشر است ولی کدام بشر، بشر طفل، بشر نوزاد و نادان عهدقدیم نه انسان پیر و عاقل و عالم قرن ییتم. در این عهد آیا کسی ادعا می‌کند و خود را خوش دل می‌سازد که فلان دولت که در ۵۵۰ قبل از می‌ع مضمحل گردیده و دیگر در مصتبه تاریخ ظهور ننموده از خویشان اوست؟ مد نزک است بیمار خوب اما به عثمانی امروز که تاریخ هجرت و فتوحات آنها کاملاً معلوم است چه مربوط؟

خوب حال بینیم، مذاکجا معلوم شد[که] ترک است؟ تاریخ مدی را کی دارد؟ کیمی‌های مدی در کجاست؟ کتب ادبی و تاریخی آنها را کی دیده است؟ وضع حکومت و آداب و رسوم و نام پادشاهان آنها را به طور وضوح چه شخصی می‌داند؟ قومی در شمال و مغرب ایران ساکن بوده‌اند که حدود مملکتشان هم به درستی پیدا نیست. با آشوری‌ها زدو خورد داشته‌اند. به مبانی اوستایی معتقد بوده‌اند زیانشان با ملت فارس شباهت کامل دارد و فقط لهجه‌شان متفاوت بوده است. پایتختشان - اگر برای یک قوم مرکب از عثایر مختلفه مرکز ثابتی بتوان قائل شد - اکباتان یعنی همدان بوده است آخرین پادشاهشان آزی‌دهاک نام داشته که گویند با ملوک فارس (هخامنشیان) پیوند کرد و بعد به دست سپرس اعظم خاندانش برچیده گشت. این دنوس معلوماتی است که از تاریخ مدی مانده است به علاوه جنگهای ساکزار با سبتها یعنی

فوم تورانی و تصرف نینوا که باید افزوده شود. در این‌ها که چیزی موجود نبود که آریایی بودن آن‌ها را سلب کند با نسبت آنها را با قوم ترک ثابت نماید.

پس ترک ساختن دولت مدرا به چه می‌توان حمل کرد جز این‌که ترک‌ها یک ملت را یافته‌اند که نسبت تاریخش مجهول است و به عنوان مجھول‌المالک میل تصاحب فرموده‌اند! این خیال هم پیداست که چقدر بی‌اساس است و چقدر شیوه است به این‌که ما ایرانیان ادعا کنیم قبل از نخستین سلسله فراعنه مصر ایرانی‌ها در کنار نیل سلطنت داشته‌اند زیرا که تاریخ آن زمان پیدا نیست و بر رد ادعای ما سندی در دست عالم نه. بالعکس خوردهای تاریخ تمام دلالت دارند بر این‌که مد و فارس که لز یک نژاد و بک شعبه لز یک نژاد بوده‌اند تفاوت‌شان به قدر اختلاف ایل بختیاری با یکی لز ایلات لرستان بوده است. یونانی‌ها بعد از آن‌که فتوحات سیروس ملل دیگر را از قبیل لیدی و بابل از میان برداشت و ایران در نظرشان بی‌حجاب جلوه کرد از بس فارس و مد شیوه و مخلوط بودند که تمام ایران را مددی می‌خواندند و جنگ‌هایی را که با سلاطین هخامنشی خاصه داریوش کرده‌اند جنگ‌های «مدیک» نام نهاده‌اند.

مورخین عثمانی این افتخار جویی را منحصر به ادولر قدیمه تاریخ نکرده‌اند بلکه حتی در روشنایی اسلام هم امتداد می‌یابد. مثلاً جریمه وقت اسلامبول می‌نویسد: «عرب‌ها بعد از تسخیر ایران زبان خود را در آنجا رسیت دادند، الب ارسلان سلجوقی بود که از ایران زبان عربی را خارج کرده و زبان عجم را زبان رسمی فرار داده که لازم است تمام عجم‌ها از این حیث رهین منت ترک‌ها باشند والا زیانشان از بین می‌رفت و به محض رفتن زیانشان خودشان نیز از بین می‌رفتند. واقعاً ما ترک‌ها چه ادم‌های عجیبی هستیم حالا که زبان عربی را برداشتی ترکی را جای آن بگذار!»

کسی که این‌طور پنج جلد تاریخ می‌نویسد واقعاً می‌تواند پنج هزار جلد بنویسد. در قرن بیستم دنیا را این قسم دیدن و در امور به این ترتیب قضاوت کردن خیلی سرمنی و سهل‌انگاری می‌خواهد. مگر بک پادشاه می‌تواند زبان تحمل کند؟ مگر زبان سکه است که مهر پادشاه مخلوع را از آن

بردارند و اسم سلطان جدید را بزنند؟ آن هم در عهدی که نه جریده بوده و نه چاپ و نه مدرسه منظم و تعلیمات مرکزی و شعب ولاپتی که به آن وسائل بزودی در صدد تغییر یک زبان برآیند.

سلجوقی‌ها یک ایل ترکمان بودند که نازه در شمال خراسان ساکن شده و به تملق و پیش‌کش بسیار لز مسعود غزنوی یورت گرفته بودند اتفاقاً به واسطه شجاعت فطری خود و ضعف غزنویه بر قسمی لز ایران و بعدعاً بر تمام سلکت اقتدار پیدا کردند. آیا رئیس این ایل می‌تواند زبان عوض کند؟ او می‌تواند چند سالی مردم را مجبور نماید در کاغذهایی که به او می‌نویست فقط لغات ترکی جای بدمند.

اما چطور زبان مردم را عوض می‌کند؟ معلوم نیست. اگر عربی در مدت چند قرن در ایران متناول شد نباید تصور کرد که مردم قاطبه عربی حرف می‌زدمند. کب عربی شد اما زبان فارسی با قدری اختلاط باقی ماند. آن‌هم علتش پیداست. خط بهلوی زمان ساساتیان خیلی مشکل بوده زیرا که چندین حرف یک صدا داشته و آنچه نوشته می‌شد خوانده نمی‌گشت. پس ایرانی بعد از دیدن خط آمان عربی تجدد را پذیرفته و خط اسلامی را جانشین «هیروگلیف» قدیم خویش ساخت. دیگر این که زبان عربی مربوط به مذهب مقدس جدید آنها بوده و قرآن کریم به آن سان است به علاوه چون فصاحت و ادب در عرب به درجه اعلى رسیده بود ناچار ایران غارت شده و خرابی دیده لز این زبان غنی استقبال نموده است. اما لب ارسلان چطور زبان ترکمانها را در ایران رواج می‌داد و به جای شهنامه چه می‌گذشت؟

اشتباه دیگر این است که یکی از سلجوقیان را باعث زنده‌شدن فارسی معرفی کرده است در صورتی که زبان ملت ایران نمرده بود تا زنده شود. زبان فارسی حتی در عهد سلطه عرب هم قوت داشت و سلاطین سامانی و غزنوی مثلًا از همین قوت و محبویت استفاده کرده آن را معارض زبان عربی قبول دادند. والا چرا زبان دیگر رواج نمی‌دادند یا لااقل زبان ملت ایران را به طوری که در عهد ساسانیان بوده نمی‌گرفتند نامت بیشتر مسروش شده و عرب بیشتر مقهور می‌شد؟ سلمه‌ای اولین پادشاهان اسلامی ایران برای در هم شکتن قدرت خلیفه

قصد کردن عربی را ضعیف کنند و زبان عامه مردم را بیشتر اهمیت دادند. زبان عامه چه بود؟ همان که ترجمه طبری و تاریخ یوهنی و ترجمه کلبله و دمه و چهار مقاله عروضی به آن نوشته شده است بعضی فارسی مخطوط با قلم‌یاری عربی. پس معلوم می‌شود که زبان فارسی نمرده بود و فقط خدبار و منور می‌زیست و با یک تشویق، باز نورافشانی کرد. امروز هم با وجود حمله مغول‌ها و ترکانها و سایر ملل هنوز ما زبان عهد فردوسی و بلعمی صحبت می‌کنیم. زیرا که ریشه زبان را قطع کردن کار قرن‌ها است و علاوه بر عوامل طبیعی تباخبر بی‌دریی انقطاع‌ناپذیر می‌خواهد نه اداره یک نفر سلجوقی که اگر فارسی را فیصل نمی‌کرد اصلاً با ایرانیان تمدن نمی‌دانست چطور مذاکره نماید و معانی لطیفه را چگونه ادا کند.^[۳] ترک‌ها کم در عالم خیال قطعات خاک ایران را فتح کردن و ضمیمه خود ساختند. اول آذربایجان بعد خراسان و سپس فارس ترک شد. نژاد ماراهم به خودشان چسبانیدند. ملت مدرaka که با شعبه فارس از یک پدر آریانی بود ترک کردن. بعد از خاک و نژاد نوبت زبان و ادبیات رسید. خوب که مورخ شهیر سرگرم شد یک مرتبه فرمود ادبیات و صنایع اسلامی ایران هم ترک است. نویسنده می‌گوید: «عجبآیا این ادبیات و مدبیت بطروری که شایع است ادبیات عجم و مدبیت عجم بوده و روح عجم را نشان می‌دهد؟ در اینجا نکته مهم قابل دقت است که اگر وقت مساعد بود چند سال از عمر را به تدقیق تمام جزئیات آن با نهایت میل و رغبت صرف می‌کردم. محبت ترک که در ماهست ما را مجبور می‌کند که به جوانان ترک توصیه نمایم که در این خصوص یک مونوگرافی ترتیب بدهند».

حیف که این عالم بزرگ وقت ندارد والا بیشتر از این ماران تعریف می‌داد و بیشتر می‌خندیدیم. این مؤلف محترم توقعات بسیار دور و دراز دارد. گمان می‌کند جوانان حساس و عالم ترک هم به این حرف‌هادر بی‌اباطیل می‌روند و در روی این نظریه بی‌اساس غیرمنطقی رنج می‌برند که: «آیا زبان فارسی، زبان فارس است؟ آیا تمدن فارسی تمدن فارس است؟ آیا صنایع فارسی، صنایع فارس است؟»

این تحقیقات نیش غولی برای آدم خیلی بیکار خوب است ملت را به تمدن

و نژاد و تاریخ و زبانش می‌شناسند. چه حاجت که به زور یکی یکی اینها را از او سلب کنند بهتر آن است به طور خلاصه بگویند «آیا ایران ایران است؟» این مثل این است که کسی زحمت بکشد و مدلل کند روز روز است و دریا دریاست و کوه کوه است. مورخ مزبور می‌خواهد بگوید ایران بعضی [یک] فرم وحشی که هیچ تمدنی از ساسانیان به آنها ارث نرسیده بود. یک لوح ساذجی بودند که ترکهای غزنوی با سلجوقی با تیمور و غیره آمدند به آنها گفتند ای بیچاره‌ها بیانید شعر بگویند، بندهای عالی بازید، نقاشی بکنید، کتاب علمی بنویبد حجاری و کاشی‌سازی و قالی‌بافی باد بگیرید. والا کسی که تاریخ دیده ولز آفتاب تمدن ساسانیان خیره شده باشد و بداند که در حمله مغول، ایران چه شهرهای عظیمی داشته است که اگر ترکها خراب نمی‌کردند هنوز هم باقی بود کسی که بداند قبل از غزنویان و سلجوقیان ایران شاعر و عالم داشته است آیا باز ادعا می‌کند که علوم و تمدن و ادبیات ایران از ترکهایست؟ کسی منکر نیست که غزنویان و سلجوقیان به شurai ایران پول داده ولز آنها مدح و فتح‌نامه خریبلعائد و خود را از برکت زبان و قلم فسایع آنها مشهور کردند سلطان محمود می‌خواست در مقابل فصاحت دبیران خلیفه بغداد کسی باشد که بگویند چو فردا برآید بلند آفتاب

من و گرز و میدان افراسیاب

اسم محمود با مسعود غزنوی، نام سنجیر سلجوقی و ابویکر سعد زنگی از اتابکان فارس را کسی زنده نگاهداشته است جز فردوسی و منوچهری و امیر معزی و سعدی؟ همان کسانی که در ایام حیات نام آن پادشاهان را زنده کردند بعد از وفات اسم آنها را زنده نگاهداشتند.



بعد لز آنکه نویسنده محترم بمطرور کلی مقدمه چید که ادبیات و تمدن ایران از ترک است، به مثل و دلیل پرداخت: فرودگی ترک است زیرا که تربیت بالته ساسانیان است که آنها ترک بودند.

«ابوعلی محمد بلامی (۴) [بلعمی] ترک است زیرا که تربیت بالته نصرین احمد سامانی ترک بوده است.»

«فردوسی ترک است زیرا که سلطان محمود غزنوی ترک او را به گفتن شاهنامه واداشت و مواد لازمه داد تا تاریخ ایران قدیم را به رشته نظم آورد.»
«انوری از سنجر و سایر سلاطین ترکمنزاد تشویق دیده و حمایت بافته است.»

«فریدالدین عطار هم در عصر سلجوقی‌ها به وجود آمد»
«سعدی به واسطه پشتیانی و کمک اتابکان ترک که پادشاه فارس بوده‌اند شهرت یافت»

«عمر خیام با پول ملکشاه سلجوقی کتابهای خود را تألیف کرد»
«حافظ در عهد تیمور لنگ به وجود آمد»
«مولفین اروپا (از نادانی) جلال الدین رومی و امیرعلی شیرنوایی را لز شهراي ايران مى دانند»

«جامس با حمایت حسین بایقره و علی شیرنوائی زندگی کرد»
«علمای ایران هم همین طور خواند میر میرخوند با حمایت حسین بایقره و راهنمایی علی‌شیر نوایی ترقی نمود».
«ابن سينا که ایرانی به او می‌نازد و اروپایی او را جزء بزرگان ایران می‌داند ترک است.»

«اروپایی‌ها خبیث در این قبیل مسائل اشتباه کردند»
«بهزاد نقاش معروف را حسین بایقره و صفوی‌ها تربیت کردند اما سلطان حسین بایقره ترک بود و سلاطین صفوی هم ترک بودند سایر مینیاتور سازهای ایران همه از شاگردان بهزاد بوده‌اند» پس همه ترکند.
«ادبیات ایران در عهد صفوی ترقی کرد و می‌دانیم که این پادشاهان ترک بوده‌اند».

با این ترتیب ملاحظه می‌فرماییم که مهم‌ترین عناصر ادبیات و ملتیت ایران در دست ترکها بوده و با انعام آنها بار آمدگانند!
این است عین استدلالات مورخ ترک!

تمام اینها تکرار این اصل است و ضعیف است که اگر پادشاه مملکتی ترک بود تمام اهل مملکت ترک می‌شوند. ما شنیده بودیم که «الناس علی دین ملوکهم»

اما «علی اصل ملوکهم» یا علی «نژاد ملوکهم» نشیده بودیم. بر فرض پادشاهان مذکور همه نرگ باشند و از پول آنها صنعتگران ایرانی بناهای صنعتی برآورده‌ند آیا آن بناهای نرگ می‌شود؟ مثلاً اگر امپراطور هندوستان انگلیس باشد و در یکی از ولایات هند معبدی بنا کند یا کابین بنویسد یا کاشی را لعاب بدھند آیا آن مصنوعات را باید انگلیسی خواند؟ اما راجع به سامانیان که بنابر قول مورخین از اولاد بهرام چوین سردار خسرو پرویز ماسلتی بوده است لازم نمی‌دانم بحثی بکنم.

**

از بدیهیات است که فردوسی شاهنامه را بنا به خواهش یا تعلیمات سلطان محمود نظم کرده و در اواخر عمر آن کتاب را به سلطان تقدیم کرد نه این که محمود او را نشانده و گفته باشد این را باز و این طور باز و خوب باز و در دریار من باش تا کتابت شروع و ختم شودا

فردوسی راجع به شروع شاهنامه چنین گوید:
سخن را نگهداشت سال بیست

بدلن تا سزاوار این گنج کیت

ابوالقاسم آن شهریار جهان

کزو تازه شد تاج شامنشان

بیامد نشست از بر تخت داد

جهاندار چون او ندارد بیاد

بیامه را نام او تاج گشت

بفرش دل تیره چون حاج گشت

[۴] «عمر خیام با پول سلجوقی‌ها کتاب خود را تألیف کرده». با پول چطورد کتاب تألیف می‌کنند؟ تا شخصی خودش طبع و قربعه نداشته باشد ریاضی نمی‌گوید تا از ریاضیات اطلاع نداشته باشد مسائل معضله را حل نمی‌کند. همیشه گفته‌اند:

گوهر پاک بیابد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لزلو و مرجان نشود.

تا شخص خودش عالم و شاعر نباشد و از طفویلت استخوان خورد نکرده باشد با پول کسی عالم نمی‌تواند. مگر این‌که تصور کنیم ملکشاه خیام را به مدرسه فرستاده و گفته باشد مطابق پروگرام اونیوریتی‌های ترکمانها به او درس بدھند.

جلال الدین بلخی را اگر به واسطه اقامات طولانی در ولابات آسیای صغیر رومی گفته‌اند چه افتخاری برای فرمانفرمايان امروز آن قطعه خاک است. اما سایرین که در عهد یک پادشاه ترک نژاد به دنیا آمدۀ‌اند آیا لازم است در باب آنها چیزی نوشت؟ حافظ وقتی که عمرش نزدیک به انجام رسید امیر تیمور تازه ظهور کرده بود. ملاقات او را هم با این شخص نمی‌توان صحت تاریخی داد. تولد امیر تیمور در ۷۲۶ هجری است اگر فرض کنیم حافظ هم در همین اویان به وجود آمده باشد آن وقت تأثیر یک نفر امیرزاده گمنام ترکستان که هیچ شهرتی نداشته در وجود یک شاعر منزوی شیراز معلوم است چقدر طبیعی و خوشمزه است.

در مقابل می‌توان گفت و قول خود را به شواهد بسیار تکه داد که مخرب مدنیت‌های مختلف ایران در اعصار تاریخی نژاد ترک بوده است که قومی وحشی و ماجراجو و ساکن مراکز آسیا بودند. هر وقت گرسنه می‌شدند یا هوای قتل و غارتی به سرشار می‌افتد گاهی به اسم سپت، گاهی به نام هیاطله، گاهی به اسم سلجوقیان و گاهی به عنوان مغول و تیمور و ازیک و عثمانی و ترکمان به ایران حمله آورده، آبادی‌ها را خراب، تمدن را منهدم، ادبیات و علوم را نابود می‌کردند. اما به تدریج خود نیز مقهور روح ایرانی شده و مجبور می‌گشتند به اصول تمدن و ملیت ایرانی تکه کنند، خود را مسلمان و مروج علم و ادب فارسی و عربی معرفی نمایند اسامی ایرانی بگیرند. ظاهرآ چهاریک سلجوقی خود را در ایران داود نام نهاد. خازان‌خان خود را محمود نامید و الجایتو خدابنده شد. تمدن ایران را به دریابی می‌توان تشیه کرد که هر لحظه نهنگ تورانی خود را در آن انداخته و اضطرابی در سطح آن برانگیخته است اما پس از قلیل مدتی موج‌ها به هم آمده و توراتیت را در درون خود دفن کرده و رنگ ایرانی به آن داده است.

این راجع به کلیات حمله تورانیان بود. اما خود عثمانی‌ها از وقتی خود را شناخته‌اند در علم و ادب رهین نمودند. ادبیات آنها را باز کنید جز تقلید شعر فارسی و گرفتن مضامین شعرای ما چیزی دیده نمی‌شود. برای اطلاع بر حقیقت امر یک نگاه به تاریخ ادبیات ترک تألیف مشرق خیر معرفت «گیب» کفايت می‌کند. هر چند مقاله دراز می‌شود اما بی‌فایده نیست عبارتی چند از قول که حیات خود را بر سر شناسایی ادبیات ترک و ایران گذاشت و دلایلی خود را وقف طبع و نشر کتب این دو ملت کرد نقل نمائیم. مشارکیه ادبیات ترک را به دو دوره تقسیم می‌کند قدیم و جدید.

الف: قدیم. که پانصد و پنجاه سال دوام داشت و به چهار عصر تجزیه می‌گردد:

۱. از سنه ۱۳۰۰ تا ۱۴۵۰ می‌سی‌ع. این عصر تشکیل زبان ترکی است که در آن لایق ورود به محیط ادبی گردیده است.

۲. لز ۱۴۵۰ الی ۱۶۰۰ می‌لادی. در این دوره اشکالات نخستین رفع شد ترک‌ها لایق گشته‌اند که دفت کامل خود را متوجه ایران کرده و از ادبیات آن مملکت تقلید نمایند. این عصری بود که جامی چراغ ادبیات محظوظ می‌شد.

۳. قرن ۱۷ می‌سی‌ع در این زمان ترک‌ها جامی را رها کرده به صائب و عرفی گرویدند و آنها را سرمتش خود قرار دادند.

۴. قرن هیجدهم و نصف اول قرن نوزدهم. لز مشخصات این دوره تردید و بی‌تكلیفی است. بدلواً عده کثیری از شعراء شاعر ایرانی موسوم به شوکت را متبع و رهنمای خود ساختند بعد نهضتی بر ضد ایران صورت گرفت و یهودی سعی کردند که صورت ترکی کاملی به ادبیات خود بدهند. در این عهد هرج و مرج کامل در ادب ترک‌هارخ داد. از هیچ اصلی تبعیت نمی‌کردند. ارتجاع عجیبی به طرف اشعار فلرسی پیش آمد. شعراء ادبیات بسی‌رنگ و بیوی به تقلید سرایندگان فارسی ساخته در این وقت مطالعه کتب مغرب زمین آنان را به طرف ادبیات روش و آینده درخشان هدایت کرد.

ب. قسمت جدید. لز ذکر این دوره که تقلید صرف اروپاست در این مقاله فایده‌ای دیده نمی‌شود.

گیب در جای دیگر لز کاب خود گوید این ملت مثل مقول‌ها «هرگز فلسفه با منعه ب یا ادبیاتی که دارای مهر مخصوص ملی آنها باشد ایجاد نکردماند» هر مذهبی که در هماییگی آنها بوده گرفتمند. بعضی بودایی‌برخی چینی و قسم اعظم سلمان شدماند. هرگز دقت نکردماند که آیا این مذاهب با ساختمان ملی آنها مطابقت دارد یا نه. فقط در کمال سنتی تأثیر پذیر شدماند. بدون هیچ بحثی هر فکر تزریق شده را قبول می‌کنند. این است ریشه فکر ترکی. همان‌طور که دین را بدون هیچ قیدی پذیرفتند ادبیات ایران را کاملاً و تا آخرین دقایق و تفصیلات آن قبول نمودند و بر برتری ایرانیان در علم و ادب افراط کردند. در اینجا هم هیچ دقت نکردند که آیا این ادبیات با ساختمان دماغی آنها مطابقت دارد یا نه. بلکه سعی کردند که مزاج خود را با آن ادبیات وفق بدهند و خود را مجبور ساختند در جاده ایرانی طی طریق کرده و با چشم پارسی اشیاء را تشخیص بدهند. در جای دیگر می‌گویند: «عثمانی‌ها که با سلجوقیان مخلوط شدند ادبیات را از آنجا شروع کردند در حقیقت شاگرد سلجوقیان بودند که آنها نیز هیچ ادبیاتی نداشتند غیر از آن‌چه از ایران برداشته بودند.»

باز متفرق مزبور می‌نویسد: «چنان‌که گفتیم ترکها فناوت نکردند که از ایرانی‌ها طریقه بیان افکار را اخذ کنند بلکه از ایران خواستند و پرسیدند که چه‌طور فکر کنند و چه فکر کنند. خیال و فکر و احساس خود را از ایران گرفتند نتیجه این شد که ترک‌ها مثل آنیه هر تغییری را که در چند قرن در ادبیات ایران رخ داد در خود منعکس ساخته و تقلید کردند.»

همو گویند: «سلجوقيان در قرن یازدهم میلادي ایران را فرو گرفتند و چنان‌که غالباً اتفاق افتاده ملت وحشی غالب فواید و رسوم ملت مغلوب عالم را فرا گرفت چون طرف غرب روی گذاشتند و آسیای صغیر را گرفته علوم و معارف ایران را با خود بردند و نشر دادند چنانکه پس از یکصد و پنجاه سال که پسر سلیمان موسوم به ارطغرل و ایل او وارد آسیای صغیر شد دید زبان و ادبیات فارسی در دریار و طبقات عالیه رواج دارد.» بعد می‌نویسد: «وقتی که دولت روم متلاشی شده ولایت استقلال یافت و بعدها به اطاعت اورخان درآمد چنان‌که قسم اعظم ملتی که آنها را عثمانی می‌گفتند فی الحقیقہ از ترکان سلجوقی به

شمار می‌رفت که نام عثمانی به خود گرفتند. باز از عبارات گیب است: «شعرای ترک هر چیز را با فکر و چشم ایرانی می‌فهمیدند خیال آن‌ها همان بود که در کتب ایرانی دیده بودند. هر چند این ظرافت‌های ایرانی با طبیعت ترک مخالفت داشت ولی به زحمت خود را با آن لنس دادند». «ادیبات ایران سحرآمیز است. در هر ملتی که ولاد شد ادبیات ملی او را فلنج کرده خود جانشین آن می‌شود. الان ادبیات افغانی، تاتاری و اردو مثل ادبیات قرن سابق ترک‌های عثمانی همان ادب ایران است که به السته مختلفه ادا می‌شود. در هر حال فکر ملی خاموش و فکر ایران سخن گوست و بس!»

«ترک‌ها از آخرین قسم ادبیات سرمشق گرفته هر چند ادبیات ایران بعد از جامی که سرمشق ترک شد چندان عالی نیست ولی برای ملتی مثل ترک‌های خشن، بستترین شکل شعر فارسی بزرگ‌ترین موهبت و لرمغان بود.

●

بس لز این سزاوار نمی‌ینم که شاهد خارجی اقامه کنم. ظاهرآ ترک‌ها اغلب این مطالب را قبول دارند و خدمت ایران را فراموش نکردند و به قدری این میوه را مفید و شیرین دیده‌اند که میل دارند درخت را از ریشه به خود منسوب کنند زیرا که می‌گویند ملت مدی ریشه «مادر» ایران است و چون ترک است پس درخت از ریشه مال ماست و هر چه گرفتایم از لرث و خویشان خود برداشیم. [۱] جریله وقت مقاله خود را که ملخص است لز جلد پنجم تاریخ ترک تألیف دکتر رضانوریک چنین به پایان می‌رساند که نه تنها سلاطین مروج ادبیات و علوم و بلئی تمدن ایران، ترک بوده‌اند بلکه خود علماء و صنعتگران و شعرای بزرگ هم ترک هستند. ما نمی‌دانیم مقاله جریله وقت تا چه حد با اصل مطلب دکتر رضانوریک مطابقت دارد و هم‌چنین در ترجمه مقاله مزبور به فارسی اگر مترجم عبارات فصیحی نیاورده اصلاحی روا نداشتم و محض این که خوانندگان محترم درست اطلاع حاصل کنند قسم اخیر مقاله مزبور را عیناً نقل می‌نماییم: «حالا بینیم که آیا این شعر را خودشان عجم بوده‌اند با ترک؟ اگر می‌توانستم این نکته را به طور صریح حل نمایم اساساً مسئله‌ای باقی نمی‌ماند و

به ثبوت می‌رسید که چیزی که ادبیات و مدنیت ایران نامیده می‌شود ترک بوده است. گرچه این اشخاص تمام آثار خود را به فارسی نوشته‌اند. ولی زبان فارسی در موقعیتی نمی‌باشد که حاکم به این خزان ادبیات و مدنیت شود. چیزی که بیش از همه این حرف ما را تصدیق و اثبات می‌کند این است که ابتداء هم در اروپا مثلاً در فرانسه مؤلفین کتب خود را به زبان لاتین می‌نوشتند در صورتی که این کتب ابدآ مربوط به ملت لاتین نبود. هرگاه موجدهای ادبیات و مدنیت ایران هم ترکها بوده باشند بدیهی است این ادبیات و مدنیت هم ترک می‌شود فقط با یک فرق ساده که ایجاد کندهای این ادبیات ترک هستند ولی با قیافه و سیمای ایرانی البته کلر به شکل ظاهر مربوط نبوده و بر روح مربوط است که آن روح هم ترک است.

«اینک داخل تحقیق در ملیت این شرعاً و استادان می‌شوند؛ ابتداء میرعلی شیرنواحی و مولانا جلال الدین رومی (مؤلف مثنوی) ترک صحیح النسب می‌باشند زیرا هر دو به ترکی شعر ساخته‌اند. به علاوه دلایل وثائقی در دست داریم که به طور قطع ثابت می‌کند این دو شخص مهم ترک می‌باشند این دیگر هیچ شباه ندارد.

«اما رودکی، فردوسی، انوری، فرید الدین عطار، جامی، سعدی، عمر خیام، حافظ و بهزاد از چه ملتی می‌باشند؟ متأسفانه در زمان گذشته بعنی در موقع استبلای عربها چون صحبت ملیت در اعراب موقعیت نداشته و دین حاکم بوده است در کتب قدیم و تراجم احوال به ندرت از ملیت از بحثی شده با وجود این رودکی در ماورالنهر یعنی وطن ترک به وجود آمده و در قریه رودک نزدیک بخارا متولد شده است. فردوسی طوسی در خراسان از اهالی رزاق واقعه در حولی شهر طوس است که آن جا هم وطن ترک است.

«انوری از ساکنین ابیورد که آن جا هم همان‌طور، فرید الدین عطار از اهالی نیشابور یعنی خراسانی است. سعدی از اهالی شیراز یعنی از ایالت فارس می‌باشد که هم در آن موقع و هم در حالیه پر از ترک‌هاست یعنی سعدی هم ترک است. عمر خیام در قریه دهک در استرآباد و به روایتی در نیشابور متولد شده جوانی خود را در بلخ و خراسان و نیشابور سر برده و بقیه حیاتش را هم در

نیشابور گذرانیده است حالا هم نقاط مزبور با ترکها مسكون میباشد. بهزاد نقاش مینیاتور از هرات از نزد ترکها آمده است.

«گرچه این معلومات دارای ماهیتی است که افکار را مستقیماً به طرف ترکی سوق می‌دهد ولی لازم است تمام تذکرهای شرعاً و سایر وثائق موجوده را به دقت تحت تدقیق و کاوش درآورده این مثنه ملیت را به طور قطع حل نمود. «فرضأ هم بهزاد ترک نباشد می‌توانیم آزادانه اظهار نهانیم که این صنعت مینیاتوری لز مملکت ترک به ایران آمده است. به علاوه چیزی که در آثار بهزاد خیلی جالب دقت می‌باشد این است که تمام قیافه و سیماهایی که این شخص ترسیم نموده کاملاً ترک می‌باشد.

«این معلومات موافق نشان می‌دهد این اشخاصی که ادبیاتی را که ادبیات ایران نامیده می‌شود به وجود آورده و توسعه داده‌اند تقریباً همه خراسانی بوده‌اند. این قدم اولی و خبلی مهم است زیرا ظاهر شدن این حقیقت اشخاص مذکور را می‌ایران سرا می‌کند به جهت این که خراسان از ممالک ترک است.

«اما صنعت ایران: اشخاصی که قالی‌های معروف ایران را می‌باخند ترک‌های ایلاتی هستند. تمام سیماهای مینیاتورهای ایران که این اندازه مقبول می‌باشد سیمای ترک است که این کیفیت مهم ملیت نقاش‌های آن‌جا را ظاهر می‌کند. زیرا این‌ها در رسم‌های خود نترانسته‌اند شکل صاحبان آن‌ها را به خودشان شباهت داده بلکه رسم اشخاصی را به آن‌ها داده‌اند که هر روز می‌دیده‌اند. مثلًا در آن زمان یک نفر نقاش چینی که می‌خواسته رسم یک نفر اروپایی را بکشد چشم‌های آن رسم را مثل چشمان چینی‌ها کشیده نقاشان ایرانی هم در تمام رسم‌های خودشان سیمای ترک‌ها را کشیده‌اند که بنابراین می‌توانیم با کمال حقيقت بگوئیم که ملیت این نقاش‌ها و صنعت‌گرانی که این‌طور مینیاتورهای قشنگ و ظریف به وجود آورده‌اند ترک بوده است.» نقل از جریده وفت.

بهتر از بین دلیلی هیچ چیز مطلب نویسنده را رد نمی‌کند. مطالب فوق به تدری کردگانه است که جواب آن جز خاموش نیست. معلوم می‌شود نویسنده با با دکتر رضانوریک دشمنی داشته و می‌خواسته است او را خراب کند یا احساسات بسیار بد و تندی با ایران امروز دارد. چون مکرر بعضی لز ترک‌ها این

صحبت را پیش کشیده‌اند، شق اخیر مسلم می‌شود. بنابراین آنچه می‌گویند و می‌نویسد لز روحی احساسات خذایران و بدون اساس علمی و تاریخی است. در جواب باید با احساسات معارضه بهمثیل کرد. شاعر معروف ما آقای هارف سال گذشته اشعار آتش‌باری در جواب تندی‌ها و خنوت‌های بعضی از ترک‌ها سرو دند و اخیراً به طرزی مطبوع در دیوان ایشان در برلن چاپ شد مناسفانه آن کتاب به علت نامعلومی هنوز منتشر نشده است.

منابع

اسناد

سازمان اسناد ملی ایران

- اسناد وزارت داخله
- اسناد وزارت صادر
- اسناد وزارت امور خارجه ایران

کتابشناسی

کتب فارسی و ترکی

- آدبیت، فردیون، اندیشه‌ای میرزا فحصی آخوندزاده، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۹
- اندیشه‌ای میرزا آفغان کرماتی، ج ۲، تهران: پام، ۱۳۵۷
- آذری، علی، قیام شیخ محمد خبیثی دوپیرز، تهران: ج ۲، صفحه ملی شده، ۱۳۵۴
- آذری شهرضاei، رضا (به کوشش)، هشت فوی‌المادة ففقاریه، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیلماس، ۱۳۷۹
- آرین پور، بمحی، از صبا نابها، ۲ ج، ج ۲، تهران: جیس، ۱۳۵۲
- اسپایان، هراج، مقدمه‌ای بر پان ترکیب، تهران: ماهنامه آراکس، ۱۳۸۲
- الشار، ایرج (به کوشش)، زمان فارسی در آذربایجان از نوشنی داشتمان و زمان شناسان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود الشار، ۱۳۶۸
- مقالات تقدیمه، ج ۵ تهران: شکوفان، ۲۵۲۵
- ناسمه‌ای پارس، تهران: قطره، ج ۲، ۱۳۸۴
- الشار، دکتر محمود، گنجینه مقالات، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود الشار، ۱۳۶۸

- امیر احمدیان، بهرام، *غذای کنوری*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۲
بدارمای، فریدون، *گروهی در مورد فرهنگستان ایران*، تهران: بنیاد شاهنشاهی فرهنگستان‌های
ایران، ۱۳۵۵
- بنگن، الکاندر و برائس آپه مری، *سلمان شوروی، گذشته، حال و آینده*، ترجمه کارو
یلند، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰
- بیات، کارو، *شورش کردی‌های ترکی و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران*، ۱۳۱۰ - ۱۳۰۷، ۵، ش.
تهران: نشر تاریخ ایران ۱۳۷۲
- (با مقدمه) *آذربایجان در موج خیز تاریخ*، نگاش به مباحث ملیون ایران و جواید باکو در تغییر نم
وزان به آذربایجان، ۹۶ - ۱۲۹۶، تهران: شیراز، ۱۳۷۹
- و کومنتنی نژاد، سعید (به کوشش)، *استاد طبووهات*، ۲، ج. ۱، تهران: سازمان اسناد ملی
ایران، ۱۳۷۲
- برویز، حسین (به کوشش)، *مقالات حسن تقی‌زاده*، تهران: کتابخانه طهران، ۱۳۲۲
- نیریزی، ر. ش [رضا راه شرق]، *نورک مسکراتک خظر اتباعه، روشنی بک مستبولده متر وطن*
هزه سنه یازدهی ایرانه عابد مقاله لری متابله، چاپخانه ایرانشهر، برلین ۱۹۲۴
- جاوید، سلام الله، ایران سوابیل دموکرات (هدالنها فرقه سی حقیقت خلطه، لریم، تهران: بس ناه
۱۳۵۹
- ملتش، حسین، *کنجکاوی زدشت*، استانبول، لوقاف اسلامی، ۱۹۱۸ م
- دهنی، نظامعلی، *ایران مهاجر در قفقاز، فعالیت‌های فرهنگی در سال‌های ۱۹۰۰ - ۱۹۳۱*
تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش [وزارت خارجه]، ۱۳۸۳
- ذکاء، بحیری، در پیرامون تغیر خط قارسی، بخش نخست تهران، بی‌نا، ۱۳۷۹
- رنیس نیا، رحیم، ایران و عشقی در آستانه فرن یشم ۳، ج. ۲، تبریز: متود، ۱۳۷۲
- Rosalzadeh, Mehmed Emin, İsmail Tekkeri, Türk Dünyası Arastırma Vakfı,
İstanbul, 1993
- رسولزاده، محمدابن، آذربایجان جمهوریت، *کیفت تشكل و شدبکی وضیحت*، استانبول
لوقاف اسلامی ۱۳۷۹ - ۱۳۷۱
- جمهوری آذربایجان چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمه نفی سلامزاده
تهران: شیراز، ۱۳۸۰
- زلاه واند، *لغات پاتکوراچیم*، ترجمه محمدرضا زرگر و مقدمه کاره بیات، تهران: هروبن، ۱۳۶۹
- صفوت، محمدعلی، *تاریخ فرهنگ آذربایجان*، چاپخانه قم، ۱۳۷۹ [؟]
- طرف قزوینی، ابوالقاسم، *دیوان شادروان میرزا ابوالقاسم طرف قزوینی*، به اهتمام عبدالرحمن
سبف آزاده تهران: شیر کبر، ج. ۵ ۱۳۷۷
- لغایی، ابراهیم، *سردار جنگل*، تهران: جاریدان، ۱۰، ۱۰، ۱۳۶
- فروغی، محمدعلی، *یام من به فرهنگستان*، ۲، تهران: انتشارات یام، ۱۳۵۲

- قرمن، م، نورکلر بوصاره ده نه قازان یلیر لر ۹ استنبوله ترک پوردي، ۱۳۰
- کروي، سيداحمد آذري با زيان بلستان آذربايجان، تهران، ۱۳۰۴
- سروشت ايران چه خواهد بود ۹ تهران، ۱۳۲۴
- لاندو، جيڪوب بان تركى يك فرن تکبوي المقاومى، ترجمه دكتر حميد احمدى، تهران: ن، ۱۳۸۲
- لاموش، سرمنگ، تاريخ تركى، سعيد تقىس، تهران: كميون معارف، ۱۳۱۶
- مجروحه فهرست تاریخی قواین و مصوبات (از دوره اول تا پایان دوره پیش و دوم قتوپگان)، تهران: مجلس شورای ملی، ۱۳۵۱
- محمدزاده، میرزا بالا، ايران و لومبلز، استنبوله ملی آذربايجان نشریاتى، ۱۹۲۲
- مرشدیزاده على، روش فكران آذري و هويت ملی و فومن، تهران: مرکز، ۱۳۸۰
- ملاگرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، قسمت دوم، تهران: اداره روزنامه رسمي کشور شاهنشاهى.
- نور، دوقبور رضا، نورک تاريخي، ج ۵ استنبوله، معارف، وکالت نشریاتى، ۱۹۲۵

مقالات فارسي

- لوتس، تقى، «آذربايجان يا يك مسئله جانى و ساتى ايران»، فرهنگستان ش ۵ س ۱۳۰۳
- لوديلى، على رضا، «دانشنامه آذربايجان بررسی تحليلى پان للارسم»، فريون (سرند) زستان ۱۹۹۹
- الشار، دكتر محمود، «مسئله ملي و وحدت ملی ايران» آينده
- «مطلوب ما: وحدت ملی ايران»، آينده ش ۱، س ۱، نير ۱۳۰۴
- اتخلیق، نادر، «از عتمانىگرى تا نورانىگرى، خانگاه و نقش تاريخي ناسيوناليس ترک»، ملحنانه نگاه تو، ش ۱۶، مهر و آبان ۱۳۷۷
- يلت، كاره، «ناسيوناليس ترك و رشمهاي تاريخي آن»، نگاه تو، ش ۷، دي ۱۳۷۰
- «فرهنگستان و تغير لسلی جغرافياي در ايران»، نشر داتش، س ۱۱، ش ۳، فروردین و لردبيشت، ۱۳۷۰
- «فرهنگستان اول و دشواری هاي وضع و ترويج و اهمای تو»، نشر داتش، س ۱۲، ش ۱۰ آذر و دي ۱۳۷۰
- پرساتززاد پارسی، «وحدت مليه حيات فرم است» جيل التين، ذي قعده ۱۳۶۶ هـ
- تقىزاده، سيدحسن، «رشد اجتماعي و وسائل حصول آن در سلکت ما»، تعليم و تربیت، ش ۷ و ۱۳۰۶ ۸
- [مرزيان بندرستم بلوندى] «طرز تکلارش للارس»، شفق سرخ، ۱۳۰۳
- «فقدان نقشه متنزه لقطان بودجه...»، تقى، س ۱، ش ۲ بهمن ۱۳۰۶
- «جنيش ملي اهمن»، تعليم و تربیت، ۱۳۱۲

- نویسراکان، پارسا، «خاطرات ادبی»، مجله رویداد (خاطرات)، سال نهم، دوره جدید ش ۵ ۱۳۵۰-۵۱.
- خسرو پناه، محمدحسین، «کارنامه و زمانه ایرانیان مهاجر در فرقاژ»، نگاه خود، ش ۲۲، ۱۳۷۸.
- رنیس نیا، رحیم، «پان ترکیسم»، داشتله جهان اسلام، (ب-ب)، ۵ تهران، ۱۳۷۶
- لذیزن، فراتسو، «احمد آقا لوللو در فرانسه»، ۹۲ - ۱۸۸۲، سر آغاز فعالیت‌های یک روشگر آفریقایی‌نشین، در فرقاژ در تاریخ معاصر (به کوشش کاره بیلت) تهران: شیراز، ۱۳۷۷
- [شفق] رش، تبریزی، «به نظر دقت منتقد ترکیه»، تجدید، ۳ جدی - ۷ بهمن ۱۳۰۲
- صادق تبریزی، «ایران و ترک»، میهن، ۱۲ سپتامبر ۱۳۰۲
- در اطراف مقالات میهن، میهن، ۹ دلو ۱۳۰۲
- در جوبل روشنه، تجدید، ۲۷ سپتامبر ۱۳۰۲
- کوروی، سیاححمد مدیریاره آفریقایی‌نشین، پیمان، س ۷، ش ۷، فروردین ۱۳۲۱
- لغوی، ناصح، «کتاب مترقبی و آفریقایی‌نشین»، پیضا، س ۱۸، ش ۹، ۷ و ۱۰، شهرور - دی ۱۳۲۲
- بلسی، رشید هرجه هست ترک لسته شفق سرخ، ۴ - ۱۰ دی ۱۳۰۲

کتب انگلیسی

- Alp. Tekin, *The Turkish and the Pan Turkish Ideal*, trns. London War Staff Intelligent Division Admiralty 1917.
- Everett- Heath, Tom (ed), *Central Asia. Aspects of Transition*, Routledge Curzon, London, 2003.
- Hastier, Charles W., *Turkism and the Soviets*, George Allen and Unwin, 1957.
- Leventhan, Latif, *The Emergence of Modern Turkey*, Oxford University Press, 1961.
- Poulton, Hugh, *Top Hat, Grey Wolf and Crescent (Turkish Nationalism and the Turkish Republic)*, Hurst and Company, London, 1997.
- Shaw, S. J. and E. K., *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, 2 Vols, Vol. 2, Cambridge University Press, 1985.
- Zemkovsky, Serge A., *Panslavism and Islam in Russia*, Harvard University Press, Cambridge Massachusetts 1967.

ملاجات انگلیسی

- Karpat, Kemal H., "Modern Turkey" in *The Cambridge History of Islam*, Vol. I B, ed P. M. Holt, Cambridge University Press, 1978.
- Kuran, Ercument, "The Impact of Nationalism on the Turkish Elite in the Nineteenth Century" in *Beginnings of Modernization in the Middle East*, c.d. W. R. Polk and R. L. Chambers, The University of Chicago Press, 1968

روزنامه‌ها و نشریات

آذربایجان، ۱۹۲۸ م

آینه، ۱۳۰۴

ایران، ۱۲۹۷

ایرانشهر، ۱۳۰۴-۱۳۰۴

پیمان، ۱۳۲۱

تجدد، ۱۳۰۴-۱۳۰۴

تریبون، ۱۹۹۹

طبع و تریب، ۱۳۰۶ و ۱۳۰۴

تفہم، ۱۳۰۶

جلالستان، ۱۳۲-۲۵، ۱۳۱۹، ۱۳۱۹ عق

سازه ایران، ۱۳۰۳

شفق سرخ، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۳

فرنگستان، ۱۳۰۳

کاوه، ۱۲۸۸ - ۸۹

کوشش، ۱۳۰۳

گنجگو، ۱۳۸۱

میهن، ۱۳۰۲

نشر دلتش، ۱۳۷۰

نگاه نو، ۱۳۸۰، ۱۳۷۲، ۱۳۷۰

وحید (خطرهات) ۱۳۵۰-۵۱

بغداد، ۱۳۲۲

فهرست اعلام

۱-الف	
آبلا ۱۹۶	
آخوندزاده، میرزا فتحعلی ۱۱۲	
آدمیت، فریدون ۱۱۲	
آفر آبادگان (نشریه) ۲۹	
آذربایجان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۴۵، ۴۷، ۴۸ -	آذربایجان، بیهقی ۹۶
آشوریان ۲۰	آشوریان (میرزا) ۱۱۲
آقا اوغلو، احمد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷	آقا محمدخان قاجار ۸۰
آنجورا اوغلو، یوسف ۱۱، ۱۲	آنجورا اوغلو، یوسف ۱۱، ۱۲
آق قویونلو ۱۲۶	آق قویونلو ۱۲۶
آلانی ۱۵۴	آلانی ۱۵۴
آلبر ارسلان سلجوکی ۲۱۷، ۲۱۶	آلبر ارسلان سلجوکی ۲۱۷، ۲۱۶
آناتای ۱۸۱	آناتای ۱۸۱
آلمان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۶	آلمان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۶
آندری، علی ۲۸	آندری، علی ۱۸۱
آندری شهرضاوی، رضا ۵۲	آندری شهرضاوی، رضا ۵۲
آرارات ۱۵۱	آرارات ۱۵۱
آراکس (نشریه) ۱	آراکس (نشریه) ۱
آسایش (روزنامه) ۷۱	آسایش (روزنامه) ۷۱
آستارا ۸۸، ۸۴، ۹۳، ۹۲	آستارا ۸۸، ۸۴، ۹۳، ۹۲
آسایی صفیر ۲۲۴	آسایی صفیر ۲۲۴
آسایی میانه ۵۰، ۵۱، ۷۵	آسایی میانه ۵۰، ۵۱، ۷۵
آذربایجان ۲۱۱، ۱۴۲	آذربایجان ۲۱۱، ۱۴۲
آشوریان ۲۰	آشوریان ۲۰
آقا اوغلو، احمد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷	آقا اوغلو، احمد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷
آقا محمدخان قاجار ۸۰	آقا محمدخان قاجار ۸۰
آنجورا اوغلو، یوسف ۱۱، ۱۲	آنجورا اوغلو، یوسف ۱۱، ۱۲
آق قویونلو ۱۲۶	آق قویونلو ۱۲۶
آلانی ۱۵۴	آلانی ۱۵۴
آلبر ارسلان سلجوکی ۲۱۷، ۲۱۶	آلبر ارسلان سلجوکی ۲۱۷، ۲۱۶
آناتای ۱۸۱	آناتای ۱۸۱
آلمان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۶	آلمان ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۶
آندری، علی ۲۸	آندری، علی ۱۸۱
آندری شهرضاوی، رضا ۵۲	آندری شهرضاوی، رضا ۵۲
آرارات ۱۵۱	آرارات ۱۵۱
آراکس (نشریه) ۱	آراکس (نشریه) ۱

- | | |
|---------------------------------|--|
| ارزروم ۱۹۵ | آنکارا (آنقره) ۲۰۲، ۷۲، ۳۷، ۳۲ |
| ارس ۱۸۱ | آنیال ۱۹ |
| ارشاد (روزنامه چاپ ایران) ۲۹ | آبرم، سرتیپ محمدحسین ۱۰۹ |
| ارشاد (روزنامه چاپ باکو) ۸۷ | آینده (مجله) ۱۱۷، ۹۹ |
| ۱۳۰ - ۱۲۸ | ابن خلف تبریزی ۱۸۹ |
| ارطغرل ۲۲۴ | ابن سينا ۱۹۲ |
| ارفع، رضا ۴۰ | ابوالغازی، بهادرخان ۷ |
| ارمنی ۱۵، ۱۰، ۱۲۸، ۲۰، ۱۸۴، ۱۸۶ | ابوالفداء ۹۴ |
| ۱۸۷ | ابوحنیفه ۱۹۳ |
| اروپا ۱، ۱۷۷ | ایبورد ۲۲۶ |
| ۲۲۷، ۲۱۳، ۲۱۱ | اتحاد اسلام ۵، ۶، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۷، ۴۷ |
| ارومیه ۸۳ | ۱۴۴، ۸۳ |
| ازبکستان ۲۱۰ | ۱۴۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۵۸، ۱۵۷ |
| استانبول (اسلامبول) ۹ - ۱۲ و ۱۴ | ۱۹۹، ۱۸۷ |
| و ۱۶ و ۱۸ و ۲۵ و ۲۷ - ۲۹ | اتریش ۳، ۱۰، ۱۶۳ |
| ۵۱، ۴۸، ۴۷، ۴۰، ۴۶ - ۴۴ | احساتی، کاوه ۲۵ |
| ۸۱، ۷۳، ۷۱، ۶۷، ۶۵، ۶۴، ۶۲ | احمدبن حنبل ۱۹۲ |
| ۱۰۸، ۱۰۴، ۹۸، ۸۹، ۸۸، ۸۳ - | احمدرضا ۱۳ |
| ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۳۹ - ۱۳۶، ۱۲۸ | احمد رفیق ۱۸۶ |
| ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۴۷، ۱۴۵ | احمدی، حبید ۱ |
| ۱۶۷ - ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۰۹، ۱۰۷ | ادنا ۱۰۴ |
| ۱۷۸، ۱۷۵، ۱۷۲، ۱۷۰ - ۱۷۸ | اران ۹۴، ۴۹، ۲۹، ۲۸ |
| ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۳ | ارلنی، تقی (دکتر) ۱۱۴، ۹۶، ۷۰ |
| ۲۱۶، ۱۹۷، ۱۹۵ | اردبیلی، علی رضا ۱۱۳ |
| استپاتیان، هراج ۱ | اردویادی، محمدسعید ۶۱ |

- | | | | |
|------------------------------|--------------------|------------------------------|-------------------|
| امین، محمد | ۱۶، ۱۰ | استخر | ۲۱۱ |
| لین بیگ، احمد | ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۰۵ | استرآباد | ۲۲۶ |
| انتالیه | ۱۰۴ | استرالی | ۱۸۵ |
| انتخابی، نادر | ۲ | اسدآبادی، سید جمال الدین | ۶ |
| انجمن خیریه ایرانیان در باکو | ۵۰ | اسلاو | ۱۸۴ |
| تگستان | ۱۹، ۲۶، ۳۸، ۴۳، ۸۱ | اسکدار | ۱۹۵، ۱۸۹، ۱۹۴ |
| | ۱۰۴ | اسکندر | ۱۹۶ |
| | ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۰۰، ۱۰۱ | اشپیگل | ۱۷۳ |
| | ۱۷۳، ۱۶۱، ۱۰۰، ۱۵۳ | اصطخری | ۹۲ |
| | ۲۱۱، ۲۰۶، ۱۸۰ | اصفهان | ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۴۱ |
| انوار، قاسم | ۱۸۹ | اعتصام الملک | ۸۵ |
| تورپاشا | ۱۰۵، ۲۰، ۱۹ | انجمنی، عبدالرضا | ۸۵ |
| | ۲۲۶ | افشار، ایرج | ۸۸، ۷۰، ۴۷، ۲۸، ۹ |
| انوری | ۲۲۰ | افشار، محمود (دکتر) | ۹۹، ۷۰، ۴۷ |
| | ۱۰۲ - ۱۰۰ | | ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۰۸ |
| انوشیروان خان | ۸۵ | | ۱۰۰ |
| | لوغوز | السفانستان | ۴۳، ۱۴۴، ۱۳۲، ۱۲۹ |
| | ۲ | | ۱۰۱، ۱۰۵ |
| لوگونوت | ۱۸۵ | اقلام (روزنامه چاپ استانبول) | ۸۲ |
| لووغ بیگ | ۱۶ | اکراد | ۱۴۱ |
| ایاصوفی | ۱۹۴، ۱۹۲ | الجاتیو خلابنده | ۲۲۲ |
| ایرانشهر (مجله) | ۹، ۳۲، ۳۳، ۷۴، ۹۴ | الجزیره | ۲۰۹ |
| | ۲۰۲، ۹۸ | الفخری | ۱۹۰ |
| ایران (روزنامه) | ۹۴ | امریکا | ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۱ |
| ایران کبیر (روزنامه) | ۱۰۸ | امیراحمدیان، بهرام | ۱۱۸ |
| ایران نو (روزنامه) | ۱۳۹ | امیرمعزی | ۲۱۹ |
| ایتالیا | ۱۰۴ | | |
| ایلری (نشریه) | ۳۲، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۳۵ | | |
| ب - ب - ت | | | |

بغداد	۲۱۹	بایبر	۱۲۹ - ۲۴
بلغ	۲۲۶	باختربانا	۱۸۱
بلزبک	۱۸۴	بادامچی	۱۹۹
بلشويكها	۵۳، ۴۷	باسك	۱۸۵
بلوچستان	۱۰۱	باطروم	۲۰۵
بلعمن، ابوعلی محمد	۲۱۹، ۲۱۸	باکر	- ۵۸ ۵۶ - ۵۰، ۲۸، ۲۳، ۲۰
بلفار	۵، ۱۵، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۴۹		۱۴۲، ۱۳۹، ۱۲۵، ۹۵، ۷۵، ۶۲
	۲۱۴		۲۰۵، ۲۰۴
بنیادزاده، داداش	۵۲	بالکان	۱۵، ۷، ۴۴، ۱۰۷، ۱۷۸
بنیگن، الکساندر	۱۱		۲۰۹، ۱۹۶، ۱۸۰
بوداپست	۳	بايزيد	۸۳، ۱۹۲، ۱۹۴
بوسفور	۱۱	بايقره، حسين	۲۲۰
بوسني و هرزگوين	۱۵	بحراسود	۲۰۹
بهار، ملکالشعراء	۹۴	بحرخزر	۱۳۴، ۱۳۲
بهرام، چوين	۲۲۱	بختاري (ایل)	۲۱۶، ۱۱۶
بهزاد، کمال الدین	۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۶	بخارا	۲۲۶
	۲۲۷	بخارا (نشریه)	۴۷
بيتون	۲۱۱	بخارا شریف (روزنامه)	۲۲
بين النهرين	۲۰، ۳۷، ۳۸، ۵۷	بلدر، محمود	۹۰
	۱۰۴	بلدرماي، فريدون	۱۱۸
پارسيزاده پارسانزاد	۱۲۸	براكس آپ، مری	۱۱
پامير	۳۱	برانون، ادوارد	۱۷۶
پان اسلام	۵، ۱۸۷، ۲۰	برلين	۵۹، ۹۴، ۱۷۱، ۲۰۰، ۲۰۲
پان زرمن	۲۰		۲۲۸
پروردش، ميرزا محمودخان	۵۱	بروس	۱۹۵

- ترکمان ۲۲۲، ۲۱۸، ۲۱۷ ۹
 ترکهای جوان ۶ - ۱۴، ۲۷، ۱۶
 ترک یوردو (نشریه) ۲۱، ۲۲، ۱۰۶
 ترکیه ۱ - ۴، ۶، ۱۷، ۱۴ - ۱۹، ۲۱ - ۲۱، ۲۰ - ۲۶، ۲۲
 ۲۸، ۳۶، ۵۳، ۳۲، ۳۰ - ۲۶، ۲۲
 ۷۲ - ۶۴، ۵۲، ۴۴، ۴۳، ۴۱ -
 ۸۸، ۸۵، ۸۴، ۸۱، ۸۹، ۸۰، ۸۴
 ۱۰۷ - ۹۹، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۸۹
 ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۷
 ۱۰۱ - ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۵
 ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۰ - ۱۵۴
 ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۸۰ -
 ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۶ - ۱۹۵، ۱۹۲
 ۲۲۵ - ۲۲۲، ۲۱۶
 تصویر افکار (روزنامه) ۷
 تغلیب ۲۰۵، ۵۰
 تقیزاده، سیدحسن ۵۰، ۴۹، ۹، ۸، ۶
 ۱۱۴، ۱۰۷، ۱۰۵، ۸۸، ۶۱
 ۲۰۲، ۱۱۸، ۱۱۶
 تکین آلب ← کهن، موسی
 نمدن (ملرسه) ۵۲
 تنظیمات ۴، ۳
 توجی باشیاف، علی مردان بیگ ۱۳
 توفیقیگ، رضا (دکتر) ۱۰۶، ۱۴۳
- پرویز، حسین ۹
 پولکوزیچ برزجکی، کنستانسین ۹
 پیرنیا، معاصدالسلطنه ۵۱
 ساتار ۱۲، ۲۲، ۱۲۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱
 ۲۰۹، ۱۸۵، ۱۴۵
 تبریز ۷۰، ۷۹، ۷۸، ۷۹، ۷۸، ۷۰
 ۹۳، ۹۰، ۸۷، ۸۴، ۸۳، ۷۱
 ۱۴۱، ۱۲۸، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۰
 ۱۹۹، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۴۲
 ۲۰۳
 تبریز (روزنامه) ۱۱۰
 تبریزی، حاج ملاحسین ۵۱
 تبریزی، میرزا محسن خان ۵۱
 تجدد (روزنامه) ۲۹، ۶۶ - ۶۷
 ۷۶، ۷۷، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۶۱، ۱۶۵
 ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶
 ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸
 ۲۰۱ - ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۹۰
 تربیت، میرزا علی محمدخان ۵۱
 ۱۷۱
 تربیون (نشریه) ۱۱۳
 ترقی ۱۳
 ترک اجاقی ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۰، ۸۲
 ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۶
 ترکستان ← آسبای میانه

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------------------|
| جودت، عبدالله (ذكر) ۱۹۳ | ۱۹۳، ۱۸۸، ۱۴۵ |
| جودت پاشا، فواد ۷ | توفيق فكرت ۱۶۸، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۳ |
| جيرون ۱۸۲ | ۱۹۹ |
| چالدران ۱۷۵ | نويسركاني، پارسا ۵۸ |
| جرکس ۱۸۶، ۱۸۴ | نويسركاني → مایل نويسركاني،
بدالله |
| چغرييگ سلجوقي ۲۲۲ | تهران ۵۸، ۳۰، ۳۸، ۷۲، ۵۴ |
| چنگيز ۱۶، ۲۴، ۲۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۸ | ۱۱۲، ۱۰۹، ۱۰۰، ۹۳، ۸۹ |
| چين ۱۰۶، ۱۲۹ | ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۶ |
| حاجي طرخان ۲۴ | ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۱۸ |
| حاجي محمد ۵۷ | ۱۰۵، ۱۰۲ - ۱۰۰، ۱۲۸، ۱۳۹ |
| حافظ ۲۲۲ | ۱۷۳، ۱۶۵، ۱۰۹ - ۱۰۷ |
| حامد، عبدالله ۱۹۳، ۱۶۸ | ۲۰۲، ۱۸۲ |
| حبل المتن (نشريه) ۲۳ - ۲۵، ۲۵، ۸۷ | تهرااني، شيخ محمد على ۹۱ |
| حجاز ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸ - ۱۲۸، ۱۲۰، ۱۲۲ | تبور ۱۶، ۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۱۹ |
| حزب مسلوات ۱۲۲، ۹۹، ۹۹، ۲۸، ۳۱ | ۲۲۲ |
| حسنياش، سليمان ۸ | تبشان (چين) ۱۸ |
| حسين زاده، على ۱۸، ۱۷، ۱۳ | ع - ۵ - ح - خ |
| حقيقت (نشريه) ۱۳ | جاكن ۱۷۶ |
| حکمت، على اصغر ۱۱۱ | جامى ۲۱۳، ۲۲۰ |
| حلب ۱۰۹ | جاوه ۲۰۸ |
| حليمييگ سعيد ۱۵۹ | جاويد، سلام الله ۵۱ |
| حيات (روزنامه) ۱۳ | جلالبيگ ۳۹ |
| عیدرييگ ۸۳ | جمعیت دموکرات آذربایجان ۱۳۳ |
| | جمهوريت (نشريه) ۱۷۹ |
| | جنكل (نشريه) ۲۹ |

دومنار، باریه ۱۳	۲۸ خاور (نشریه)
دهخدا، علی‌اکبر ۵۱	۸۲ خراسان ۸۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۸
دهک ۲۲۶	۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۱۸، ۱۸۲
دهنری، نظامعلی ۵۰ ۵۹	۲۲۷، ۲۲۶
دیاریکر ۶۵، ۱۸	۲۲۱ خسروپریز
ذکاء، یحیی ۱۱۸	۵۰ خسروپناه، محمدحسین
رامس، احمد ۱۸۶	۱۴۰ جلال‌الدین خوارزمشاه
رزاق ۲۲۶	۱۸۲ خلیج‌فارس ۶۴
رسولزاده، محمدامین ۲۱، ۲۱، ۲۷	۱۵۹ خلیل‌پاشا
- ۱۳۹، ۱۳۸، ۸۰ ۶۴، ۴۹	۵۴ خلیل‌زاده، آقا میرزا
رشید‌پاشا، مصطفی ۳	۲ خواجه رشید‌الدین فضل‌الله
رشید‌الملک ۱۴۱	۱۰۱ خوزستان ۵۷، ۸۰، ۱۰۰
رشید یاسی ۱۱۵، ۹۸، ۲۱۱	۴۹ خیابانی، شیخ محمد ۲۸، ۲۹، ۴۹
رضاخان سردار سپه ۶۷ ۶۷	۱۹۹، ۹۲
۱۶۱، ۱۰۸، ۸۹	۲۲۰ - ۲۲۲، ۲۲۶
رضازاده شفقت تبریزی ۶۸ ۶۹	۵-۳-ر-ز-۳
۲۰۰، ۱۱۴، ۱۷۱، ۱۷۲	۱۷۳ دارمتر ۱۳
رضانور (دکتر) ۹۸، ۲۱۴، ۲۲۵	۲۰۴ داغستان
۲۲۷	۶۵ داش، حسین ۲۵، ۲۷
رفعت، تقی ۱۳۳، ۳۰	۲۶ داشکاه شبکاگر
رفعت‌بیک، سامی ۱۸۸	۲۰۹ دانوب
رفیع‌زاده تبریزی، میرزا شفیع ۵۳	۱۸۲ دجله ۱۸۱
۶۲	۱۰۸ دروشاک (نشریه)
رودک ۲۲۶	۱۷۳ دساس
روسیه ۹۵ - ۱۷، ۱۴، ۱۲ - ۹	۹۰۸ دوگن

- | | |
|----------------------------|---------------------------|
| ۲۱۰، ۲۰۲، ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۸۲ | ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۲۸ - ۲۶، |
| ۲۱۳ | ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۴۱ |
| ژرژن، فرانسوا ۱۳ | ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۸ |
| ژوکوفسکی ۱۷۳ | ۱۶۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۱، ۱۴۷ |
| س-ش-ص-ض-ط | ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۲ |
| ساری قمیش ۱۶۵، ۱۵۲ | ۲۰۶، ۱۸۷، ۱۸۵ |
| سامانیان ۲۱۷، ۲۱۶ | روشنی بیگ، ۳۱ - ۳۱ |
| مأعد، محمد ۵۷ - ۵۱ | ۴۱ - ۴۲، ۴۲، ۵۰ |
| سالیانی، شیخ احمد ۱۴ | ۵۲ - ۶۲ |
| سامانیان ۲۱۹ | ۷۰، ۷۶، ۷۲ - ۷۰ |
| سامی بیک ۱۲ | ۸۰ |
| ساوجبلاغ مکری ۱۳۲ | ۱۳۷، ۱۲۲، ۹۶ |
| ۱۳۵ | ۸۹، ۸۲ |
| ساپکس، سرپرسی ۱۷۲ | ۱۵۳، ۱۴۸ - ۱۴۵، ۱۳۹ - |
| سپهالار اعظم ۱۵۸ | ۱۷۵، ۱۷۲ - ۱۶۰، ۱۶۱ - ۱۵۷ |
| ستاره ایران (روزنامه) ۱۵۷ | ۱۹۶ - ۱۸۴ |
| سعواری، علی ۷ | ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹ |
| سعدلزندگی، ابویکر ۲۱۹ | رومانی ۱۴۹ |
| سعدی ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۱ | رهبر، اسحق ۸۵ |
| ۱۹۲ | رهنمای، زین العابدین ۹۱ |
| سفیدیانا ۱۸۱ | رنوفیگ ۶۹ |
| سفارت ایران در استانبول ۶۴ | ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۰ |
| سفارت شوروی در تهران ۵۵ | ۱۹۹ |
| سلام‌زاده، تقی ۴۷ | رنیس‌نیا، رحیم ۲۵ |
| سلاتیک ۱۵۷ | زاره واند ۱۳، ۱۶، ۱۸ |
| | زبان آزاد (روزنامه) ۲۹ |
| | زنجان ۷۰ |
| | زنکوفسکی ۲۲ |
| | زرتشت ۲۷، ۲۷، ۱۶۷، ۱۴۰ |

شاه سلیمان صفوی	۲۱۲	سلجوقیان	۱۳۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲
شتری، محمود	۱۸۹		۲۲۴
شجاع الدوّلہ، محمدخان	۱۴۱	سلطان سنجر	۲۱۹، ۲۲۰
شفق سرخ (روزنامه)	۷۶ - ۷۲، ۷۱	سلطان سلیم اول	۱۹۹، ۱۹۲
شمس الدین سامی	۲۰۴، ۲۰۱، ۱۱۰، ۹۸، ۸۴	سلطان عبدالحمید ع	۱۵، ۱۴
شکری، احمد	۲۰۶، ۷۵، ۷۶	سلطان عبدالمجید	۵
شمس تبریزی	۲۰۹	سلطان محمد فاتح	۱۹۲
شمس الدین سامی	۱۰۴، ۱۴۰، ۹۴	سلطان محمد غزنوی	۱۷۶، ۱۹۲
شناس، ابراهیم	۱۹۳، ۱۶۷		۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹
شوش	۲۱۱	سلطان مراد دوم	۲
شوشی	۱۶	سلیمان قانونی	۱۸۶
شوکت ییگ	۸۳	سلیمان میرزا	۱۴۷
شوکت پاشا، محمود	۱۷۹	سلیمان نظیف	۶۹، ۶۵، ۶۲، ۲۷
شهناز، جلیل	۷۳		۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۸۰، ۷۵، ۷۱
شيخ الاسلام فرقان	۱۴		۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۳ - ۲۰۱، ۱۹۳
شيخ خزعل	۱۰۰	سن استفانو	۷
شيخ غالب	۱۹۲	سوراخانی	۱۴۲
شیراز	۲۲۲، ۲۱۳	سوریه	۱۴۳، ۱۴۹، ۱۴۶
شیروانی، ابوطالب	۳۹	سومریان	۱۰۶
صادقی تبریزی، علی	۴۱ - ۴۱، ۴۵، ۴۳	سونیس	۲۰۸
		سبعون	۱۸۲
		سیف آزاد، عبدالرحمن	۲۷
		سین کیانگ	۱۱
		شام	۲۰
		شاه اسماعیل صفوی	۱۷۵

- | | | |
|-------------------------|-------------------------|--------------------------------|
| عدنان بیک | ۳۲ | ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶ |
| عراق | ۲۰۸، ۴۳، ۱۵۱، ۱۱۶ | ۱۲۵ |
| عربستان | ۱۹۶ | ۱۸۵ |
| حصمت اینونو | ۳۸ | ۱۱۲، ۱۱۰، ۹۲ |
| حصمت پاشا | ۱۵۶، ۳۷ | ۱۹۹، ۱۸۹، ۱۲۶ |
| عطار، فریدالدین | ۲۲۶، ۲۲۰ | ۲۲۰، ۲۱۲، ۲۰۳ |
| علی احسان پاشا | ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۴۱ | ۱۹۲ |
| عليشیر نوايى | ۲۲۶، ۲۲۰ | ۱۲۸ |
| غازان ← قازان | | ۲۰۴ |
| غازان خان، محمود | ۲۲۲ | ۸۳ |
| غزنویان | ۲۱۹ | طاطبایی، سید ضیاء الدین |
| غضبرینسکی ← گاسپرالی | | ۵۲ |
| غنج زاده سلاماسی، محمود | ۹۶، ۹۵ | طاطبایی، سید مصطفی |
| | ۱۷۱، ۱۱۴ | ۹۶ |
| فارس | ۱۷۸ | طرابلس |
| فخرایی، ابراهیم | ۶۰ | ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۹۶ |
| فرات | ۱۸۲، ۱۵۰ | طلعت پاشا |
| فرانسه | ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۲ | ۱۰۵، ۱۹ |
| | ۲۲۶، ۲۱۱، ۱۸۵ | طوس |
| فردوسی | ۱۷۳، ۲۱۳، ۱۸۲، ۲۱۸ - | ع - غ - ف - ق - ک - گ |
| | ۲۲۶، ۲۲۱ | عارف قزوینی، ابوالقاسم |
| فرقه دمکرات | ۱۸۳ | ۶۵، ۲۷ |
| فروغی، محمدعلی | ۱۱۸ | ۷۲، ۷۳، ۱۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲ |
| فضولی | ۱۹۲ | ۲۲۸، ۲۰۳ |
| فلطین | ۱۰۴ | عاشر افتندی |
| | | ۱۹۴ |
| | | عاصم، نجیب |
| | | ۸ |
| | | عاصم بیک |
| | | ۱۵۹ |
| | | عباسیان |
| | | ۵ |
| | | عبدالله العزاوه، میرزا عبدالله |
| | | ۵۱ |
| | | عبدالمجيد خان (سردار) |
| | | ۱۵۸ |

- فیروضات (نشریه) ۱۳
- فیروضات، ابوالقاسم ۱۱۰، ۹۲
- فیض خانی، حسین ۱۱
- فاجار ۱۲۷
- فازان ۴۹، ۱۲
- قاموس الاعلام (كتاب) ۱۴۰، ۴۴
- فانجه ۱۸۵
- قرچه داغ ۱۶۹
- قرم ← کریمه
- قرمبکر پاشا، کاظم ۸۳
- قزل ارسلان ۱۹۲
- قزل اوزن ۱۸۹، ۱۶۹
- قزوینی، محمد ۹۸، ۹۷، ۹
- قططنه ۲۷
- قطران تبریزی ۱۸۹
- تفقاز ۵ - ۱۲، ۹، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۴
- کافل ۲۷، ۴۵، ۳۷، ۳۳، ۳۰، ۲۹، ۲۴
- کله ۸۱ - ۵۰، ۵۲، ۵۱، ۵۰
- کلمب، کریستوف ۱۸۲
- کمال، میرزا حسین خان ۵۱
- کمونیست (نشریه) ۶۰
- کنگاوری، حاج محمد جعفر ۶۰
- کوپرلیزاده، فوادیک ۱۹۳، ۱۹۴
- کوروش ۱۸۲
- کوشش (روزنامه) ۸۰
- قم ۹۲
- قومن. م ← کومن. م
- کابل ۱۵۹
- کاتب چلبی ۱۹۲

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| لهمان، ۹، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷ | کرهستانی نژاد، مسعود ۱۰۸ |
| لیس ۱۵ | کومن. م ۲۵ |
| لیدیاپی ۱۸۱ | کیلبکیه ۱۰۴ |
| مارکوارت ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۵، ۱۷۳ | کیورث گلناء ۲۱۲ |
| ماکر ۸۳ | گاسپرالی، اسماعیل یک ۱۸، ۱۲، ۱۱ |
| مابل تویرکانی، بدالله ۵۰، ۵۱، ۵۴ | گرجستان ۱۶۰ |
| - ۵۹ | گنگو (نشریه) ۴۹ |
| مجارها ۹ | گند سلطانیه ۷۰ |
| محنی، احمد ۱۱۱ | گوبینو، کت در ۱۷۳ |
| محمره ۱۰۱ | گوکالب، ضیاء ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۸ |
| محمدزاده، میرزابلا ۱۰۸ | گوگ مسجد ۱۹۰ |
| محی الدین پاشا ۷۷ | گب ۲۲۳ - ۲۲۵ |
| مخبر الملک ۸۵ | گلان ۱۳۲، ۳۱، ۶۰ |
| مدحت افندی، احمد ۶ | ل - م - ن - و - ه - ی |
| مدرسه اتحاد ایرانیان ۵۰ - ۵۷ | لازاروف ۵۹ |
| - ۵۴ | لاموش (سرمنگ) ۴ |
| مدرسه اتفاق ایرانیان ۵۰ | لاندو ۱۰۷ |
| مدرسه تمدن صابونچی ۵۰ | لایپایر ۱۸۶ |
| مدرسه مظفری ۵۰ | لرستان ۱۱۶، ۲۱۶ |
| مذیا ۱۸۱، ۱۸۸ | لتدن ۷ |
| مدیر الدولة ۸۵ | لوئی، بی پیر ۱۴۵ |
| مدیک ۲۱۶ | لوزان ۳۷، ۴۰، ۱۴۶، ۱۵۰ - ۱۵۲ |
| مراغه ۱۶۹ | لوزان (کنفرانس) ۸۱ |
| مرجانی، شهاب الدین ۱۱ | لوملی دیوید، آرتور ۸، ۷ |
| مرشدیزاد، علی ۱۱۵ | لوئیس، برنارد ۲، ۱۰۵ |

مولانا جلال الدین رومی، ۱۹۵،	۱۶۹
۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶	مسجد جهانشاه
موهل ۱۷۳	مسجد کبود ۷۰
مزیدللوزارہ ۵۵	سعود غزنوی ۲۱۷
مهنی ۱۸۹	سکو ۵۵
میرزا علی مکبیلر ۱۱۱	مشقطبع ۱۴۲
میهن (روزنامہ) ۳۲، ۳۲ - ۳۶، ۳۲، ۲۳ - ۲۸، ۲۸	مشهدی محمد آقای فرش فروش ۱۵۱
۷۹ - ۸۱، ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۳۹،	صبح مراغمی، ابوالقاسم ۲۵، ۲۲
۱۴۵ - ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۲	صدق لسلطنه، محمد ۵۷، ۱۶۵
۱۶۰	مصر ۲۱۴، ۲۱۱، ۲۰۸، ۱۴۳، ۱۳۲
نابلتون ۱۹۶	معطفی کمال پاشا ۵۷، ۳۶، ۳۷
نادرشاہ افشار ۳۸، ۳۸	۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۸۷
ناطق، ناصح ۱۱۲	۱۹۵
ناظم (دکتر) ۱۳	مغرب (مراکش) ۲۰۹، ۲۰۸، ۱۳۲
نامق کمال ۶، ۴	سنگول ۹، ۸، ۲۲، ۷۰، ۷۴، ۱۲۳، ۱۲۲
نامید (روزنامہ) ۵۸، ۵۸، ۵۱، ۵۱، ۱۱۰	۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۹۱، ۲۰۱
ندیم ۱۹۲	۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲
نجف اشرف ۱۷۸، ۱۷۸	۲۲۴
نشر دانش (نشریہ) ۱۱۸	مخنم الدوله، اسحق خان ۳۴، ۳۴
نصرین احمد سامانی ۲۱۹	مخنم الملک ۱۲۳
نصیری، عبدالقيوم ۱۱	ملاززاده، ابراهیم ۸۲
نظامالسلطنه ۲۶	ملاصدرا ۱۹۳
نظمی گنجوی ۱۸۹	ملک‌نژاده تبریزی، حسن ۳۰
نقیسی، سعید ۴	ملکناہ سلجوقي ۲۲۰
نگاه نو (نشریہ) ۵۰، ۵۰	موصل ۱۰۹، ۳۷

نلدری ۱۷۳	
نویخت، حبیب الله ۶۶ - ۶۸ ۱۱۵	
نوری ۱۹۹	
نیشابور ۲۲۶، ۲۱۳	
وارلیق (نشریه) ۴۲ - ۴۴، ۱۴۵	
وامبری، آرمینیوس ۱۰، ۹	
وان ۱۸۱	
وثوق الدوّله، حسن ۲۰۳، ۱۷۲	
وحید (نشریه) ۵۱	
وطن (روزنامه) ۵۵، ۷۵، ۷۶، ۱۵۷	
یعین السلطنه ۱۷۰ - ۱۷۲، ۱۶۵، ۱۶۶	
یعنی ۱۰۶	
یاقوت حموی ۹۲	
یفما (نشریه) ۱۱۲	
یقیکیان، گریکور ۱۰۸	
یونان ۳، ۱۵، ۱۰۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹	
یونان ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۴، ۸	
یونان ۲۰۴، ۱۹۷، ۱۸۵، ۱۸۴	

سرزیر مجموعه‌ای از تحرکات ناسیونالیستی در ترکیه عثمانی در سال‌های متأخر با فروپاشی امپراتوری در سالهای پایانی جنگ اول جهانی تا برآمدن یک جمهوری جدید در آن سامان ایران را که خود در تلاش تبدیل به یک دولت ملت جدید تحولات مشابهی را تجربه می‌کرد در معرض یک نوان از همیشی جدی فرار داد. چرا که این فعل و اتفعال ناسیونالیستی که می‌توان تحت عنوان کلی «بان ترکیسم» از آن باد کرد بخشی از چیستی خود را در نقی هویت تاریخی ایران و بویژه زیر سوال بردن هویت ملی ترک زبان‌های ایرانی جستجو می‌کرد واکنش ایرانیان و بویژه ایرانیان ادریسیان در غیاب این پدیده که خود در شکل کبیری ناسیونالیسم ایران معاصر تأثیری دیرپا بر جای نهاد از جمله دیگر مضامینی است که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



شابک: ۷ ۱۵ ۷ ۲۵۰۹ ۱۵۷ ۴۷۸ ۵۶۴ ISBN: 978-964-2509-15-7